



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اُساور میں ذہیب
در
احوال حضرت زینب سلام اللہ علیہا

تکمیل

آیت اللہ علما شیخ محمدی نجفی (مستوفی) مسیحی شاہی

۱۳۳۵ھ

تحقیق و تشریح و تصحیح
جوایا جاناہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اساور من ذهب در احوال حضرت زينب سلام الله عليها

نويسنده:

مهدی نجفی اصفهانی (مسجد شاهي)

ناشر چاپي:

ساحت

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	اساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	مقدمه
۲۲	بازگشت از نجف اشرف و اقامت در اصفهان
۲۶	اقوال بزرگان در مورد مؤلف
۲۹	۱. کتاب آگهی های علمی
۲۹	۲. الأرائک
۲۹	۳. أساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها
۲۹	۴. اصول الدین
۲۹	۵. اندرزنامه
۳۰	۶. الأیهار
۳۰	۷. أنهار
۳۰	۸. رساله ای در ترجمه و شرح احوال خودش و پدرش
۳۰	۹. ترجمه ارشاد الاذهان
۳۱	۱۰. تقریرات درس آخوند خراسانی
۳۱	۱۱. الجنات
۳۱	۱۲. جنّات عدن یا مفتاح الجنان
۳۱	۱۳. دیوان اشعار
۳۲	۱۴. ردّ وهابیه
۳۲	۱۵. سندس و استبرق
۳۲	۱۶. شهاب ثاقب
۳۲	۱۷. صفت حکمت

۳۲	۱۸. عدن
۳۳	۱۹. المرتفق
۳۳	۲۰. نعم الثواب
۳۳	برخی از آثار اجتماعی
۳۳	الف: هیئت علمیه اصفهان
۳۶	ب: تأسیس حسینیه اصفهانیها در کربلا و مشهد
۳۶	ج: مدیریت مدرسه آیة الله حاج شیخ محمدعلی نجفی
۳۶	د: نشر ترجمه انگلیسی توحید مفضل
۳۷	۱. مرحوم حجة الاسلام شیخ محمد علی نجفی
۳۷	۲. مرحوم آیة الله آقای حاج شیخ محمد حسن نجفی زاده
۳۹	۳. حاجیه طلعت خانم (۱۲۸۴ - ۱۳۶۶ ش)
۳۹	۴. حاجیه خانم زهرا (متوفاة ۱۶ آبان ماه ۱۳۷۷ ش)
۴۰	داستانهای اخلاقی و کرامات
۴۰	وفات و مدفن
۴۱	مراثی و ماده تاریخ وفات
۴۹	مصادر شرح حال مؤلف
۵۱	تشکر و قدردانی
۵۲	ارکان ایمان
۶۳	فهرست مطالب
۶۸	یادداشت محقق
۸۷	نسب زینب - علیها السلام
۸۹	أولاد أميرالمؤمنین - صلوات الله علیه
۹۱	سنّ زینب - علیها السلام
۹۲	شوهر زینب - علیها السلام
۹۵	أولاد زینب - علیها السلام
۱۰۲	مقامات عالیّه و قوّت ایمان زینب - علیها السلام

- ۱۰۳ ----- علم زینب - علیها السلام
- ۱۰۴ ----- حلم زینب - علیها السلام
- ۱۰۴ ----- عصمت زینب - علیها السلام
- ۱۰۵ ----- فصاحت زینب - علیها السلام
- ۱۱۵ ----- قوت حافظه و ذکاوت زینب - علیها السلام
- ۱۱۷ ----- صباحت زینب - علیها السلام
- ۱۱۸ ----- توشل به زینب - علیها السلام
- ۱۲۴ ----- مولد و مدفن زینب - علیها السلام
- ۱۲۷ ----- زینب - علیها السلام - در روز تاسوعا
- ۱۳۰ ----- زینب - علیها السلام - در روز عاشورا
- ۱۴۶ ----- زینب - علیها السلام - در یازدهم محرم
- ۱۵۸ ----- زینب - علیها السلام - در مجلس عُبَیْدِ زَیْد - علیه اللّٰعنه - در کوفه
- ۱۶۲ ----- زینب - علیها السلام - در شام در مجلس یزید - علیه اللّٰعنه
- ۱۷۶ ----- خاتمه
- ۱۸۴ ----- در مدح پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ،
- ۱۸۶ ----- در مدح حضرت امیرالمؤمنین - صلواتُ اللهِ و سلامُهُ علیه -
- ۱۹۸ ----- در مدیح حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - صلواتُ اللهِ و سلامُهُ علیها - ، نشاطی گفته:
- ۲۰۰ ----- در مدیح امام حسن مجتبی - علیه السلام - ، صحبت گوید:
- ۲۰۰ ----- در مدیح حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - ، خاور گوید:
- ۲۰۲ ----- در مدیح امام زین العابدین - علیه السلام - ، هم او گوید:
- ۲۰۲ ----- در مدیح امام محمد باقر - علیه السلام - ، صحبت گوید:
- ۲۰۴ ----- در مدیح امام جعفر صادق - علیه السلام - ، خاور گوید:
- ۲۰۴ ----- در مدیح امام موسی کاظم - علیه السلام - ، صحبت گوید:
- ۲۰۶ ----- در مدیح امام علی الرضا، میرزا محمدعلیخان
- ۲۰۸ ----- در مدیح امام محمد تقی - علیه السلام - ، خاور گوید:
- ۲۰۸ ----- در مدیح امام علی التقی - علیه السلام - ، هم خاور گوید:

۲۱۰ در مديح إمام حسن عسکری - عليه السلام - ، هم خاور گوید:

۲۱۰ در مديح حضرت بقیة الله إمام قائم مهدي .

۲۱۳ منابع

۲۴۱ درباره مرکز

اساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی مسجد شاهی اصفهانی، مهدی، 1259-

عنوان و نام پدیدآور : اساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها/ تالیف مهدی نجفی اصفهانی (مسجد شاهی)؛ تحقیق و تحشیه و تعلیق جويا جهانبخش.

مشخصات نشر : تهران : ساحت ، 1384.

مشخصات ظاهری : چهل و هفت، 149 ص.: مصور، نمونه، عکس.

شابک : 4-47-9470-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه: ص. [139] - 149؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : زینب(س) بنت علی (ع)، 6 - 62ق.

موضوع : نجفی مسجد شاهی اصفهانی، مهدی، 1351 - 1259 -- سرگذشتنامه

موضوع : واقعه کربلا، 61ق.

چهارده معصوم -- مدایح و مناقب

چهارده معصوم -- شعر

شعر مذهبی -- مجموعه ها

شناسه افزوده : جهانبخش، جويا، 1356 -

رده بندی کنگره : BP52/2 / 9 ن 3 1384

رده بندی دیویی : 297/974

شماره کتابشناسی ملی : م 84-38737

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فایا

ص: 1

اشاره

أساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها

تألیف: آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (مسجدشاهی)

تحقیق و تحشیه و تعلیق: جويا جهانبخش

ناشر: ساحت

چاپ اول: 1384

شمارگان: 1100 نسخه

شابك : 2 - 9 - 94704 - 964

طرح جلد: علیرضا کاشی

حروفچینی و صفحه آرایی : محمود خانی

لیتوگرافی: طلوع

چاپ و صحافی: مبتکران

همه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی : صندوق پستی شماره 7454 - 19395

به هزینہ سرکار علیہ حاجیہ خانم رباب (اعظم) صدرزادہ - حفظہا اللہ تعالیٰ - نوادہ دختری مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی - قدس سره - (مؤلف محترم) تجدید طبع گردید.

(کتابخانه عمومی آیه الله نجفی)

ص: 3

به قلم:

آية الله الشيخ هادي النجفي - مد ظله -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على مبلغ رسالاته محمد

و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

از آنجا که مظلومیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه صلوات المصلین به دختر گرامیش عقیده بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها منتقل گردیده و نگارشهای پارسی در وصف این بزرگ بانوی اسلام و مذهب حقّه و قهرمان بی بدیل کربلا محدود و معدود است.

و حقیر همواره در صدد بوده ام که عرض ایرادتی به ساحت قدس عالمه غیر معلّمه، و دختر ساقی کوثر علیها السلام بنمایم، لذا تصمیم گرفته شد کتاب شریف اساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها که به قلم عالم بزرگ آية الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (1299 - 1393 ق) قدس

ص: 5

سره و به زبان فارسی، در سال 1350 ه. ق به رشته تحریر درآمده و توسط آن مرحوم در همان سالها نیز در اصفهان به چاپ رسیده است، را تجدید طبع نمایم، و از این راه کتابی شایسته در شرح حال آن شفیعه محشر احیاء گردد و عرض ارادتی نیز به حساب آید. ان شاء الله تعالی.

مؤلف نامدار «ره» در مورد کتابش گوید:

این کتاب مسمی به اساور مِنْ ذَهَبِ در احوال حضرت زینب سلام الله علیها است که اسمش را از قرآن کریم آیه مبارکه سوره کهف اقتباس نمودم و فی الجملة به اختصار کوشیدم، زیرا بنده را نشاید و نباید در تاریخ صدیقه راضیه... زینب کبری صلوات الله و سلامه علیها کتابی تحریر و تنسیق نماید که بیشتر آن اخبار مکذوبه یا موهونه بوده باشد، یا سخنی بجزاف و اغراق سُرّاید تا صفحات را پر نماید. والله المستعان(1).

بنابراین، کتاب حاضر در کمال اختصار و با استفاده از روایات و اخبار معتبره در نزد مؤلف - که عالمی خبیر و محقق بصیر است - تدوین گردیده و توضیح بیشتر پیرامون کتاب را به خود آن وامی گذاریم؛ چه، مُشک آن است که خود ببوید.

و از آنجا که می بایست شرح حال مرحوم مؤلف بزرگوار - قدس سره - برای خوانندگان محترم روشن گردد، در چند صفحه و به اختصار تمام به آن می پردازیم، و از وی و خوانندگان هر دو عذر می خواهیم که تفصیل شرح حال مستلزم تدوین کتابی بزرگ می باشد که از حوصله، وقت و دانش حقیر خارج است.

شرح حال مؤلف

آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی مسجد شاهی

نام: مهدی

پدر و نسب: علامه فقیه آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی نجفی

ص: 6

1- همین کتاب، ص 24.

اصفهانى معروف به ثقة الاسلام (1) (1271 - 1318 ق) فرزند آية الله العظمى آقاى حاج شيخ محمد باقر (1235 - 1301 ق) صاحب شرح هداية المسترشدين، فرزند آية الله العظمى آقاى شيخ محمد تقى رازى نجفى اصفهانى (حدود 1185 - 1248 ق) صاحب هداية المسترشدين فى شرح اصول معالم الدين (2).

مرحوم مؤلف در مورد پدرش در يکى از مؤلفاتش بنام آنهاار گويد:

عالمى متبحر و فقيهى متدرب بود، در غايت استقامت سليقه و جودت استنباط بود و در فقه يدى طولى داشت، مجلس درسش مشحون از فضلاء بود و جمعى درسش را مى نوشتند... جماعت نمازش در اواخر عمر در مسجد نو محير العقول شد و مجلس درسش تقريباً يکصد و پنجاه طلبه را حاوى بود، و در تمام امور شرعيه مداخلت مى فرمود، در اواخر عمر از جمله ارکان دين و زعمای مسلمين گرديد، صورتى سفيد مشوب بحمرت داشت با فربهى اندام و قامتى متمایل به کوتاهى... (3)

و همچنين در رساله اى که در ماه شعبان 1362 به خواهش مرحوم معلم حبيب آبادى صاحب مکارم الآثار در طى بيست صفحه در احوال خود و پدرش مرقوم کرده، در مورد وى گويد:

مرحوم والد حاج شيخ محمدعلى عالمى متقى و فقيهى مسلم بود... حدت ذهن و قوت حفظ و استقامت سليقه و لطف قريحه و حسن خلق و لين عريکه و بشاشت رو، در او مجتمع بود، با سخا و وفا و حلم و حيائى که خرد را خيره نمايد (4).

ص: 7

1- شرح حال اين عالم بزرگ را مى توانيد در تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير 3/109 بياييد.

2- شرح حال دو نفر اخير را مفصلاً مى توانيد در کتاب قبيله عالمان دين / 11 و 41 و رساله صلاتيه / 24 و 44 از همين قلم بياييد.

3- آنهاار / 32.

4- هديه نجفيه يا گل محمدى مطبوع ضمن گروهى از دانشمندان شيعه / 395.

مادر: مخدره بانو فاطمه سلطان مشهوره به میرزا بیگم دختر مرحوم آقا محمد ابراهیم تاجر قزوینی اصفهانی.

مؤلف در همان رساله در مورد مادرش گوید:

مادرم فاطمه ملقبه به میرزا بیگم از مؤمنات قانتات ذاکرات خائفات بوده... مادرش خدیجه سلطان بیگم از اعیان سادات رضویه است. پدر مادر بنده آقا محمد ابراهیم از اعیان تجار قزوین بود(1).

ولادت: مؤلف در این مورد خود می نویسد:

این بنده مهدی بن الشیخ محمدعلی بن الشیخ محمد باقر بن الشیخ محمدتقی عفی الله عن جرائمهم، ولادتم در اصفهان، اواخر شعبان، در وقت فجر یا قریب به آن و الشمس فی سرطان - كما رقمه الوالد العلامة أعلى الله مقامه - سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری بوده(2).

آیه الله سید محمد علی روضاتی - مدظله - در ذیل این عبارت مرقوم می فرمایند:

مرحوم آقای حاج شیخ مهدی بعداً شفاهاً به مرحوم معلّم حبیب آبادی گفته است که 1288 سهواً نوشته شده و بدون شك صحیح 1298 یکهزار و دویست و نود و هشت قمری می باشد و مرحوم معلم این توضیح را در آغاز نسخه نوشته است، اگر چه این ضعیف از موثّقین شنیدم که باز خود وی تولدش را در 1299 می دانسته(3).

صاحب این قلم گوید: بدون تردید ولادت مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی در سال 1288 نیست، چون اگر چنین بود ایشان از عمومی گرامیش آیه الله آقای حاج شیخ اسماعیل نجفی «ره» که در شب 27 ماه رمضان 1288 ه. ق بدنیا آمده است حدود یک ماه بزرگتر می بود، و در نتیجه تولیت موقوفه عمومی گرامی دیگرش آیه الله شهید آقای حاج شیخ نورالله نجفی - قدس سره - اولاً باید به ایشان (مرحوم آقای شیخ مهدی) می رسید، و بعد به عموی ایشان (آقای حاج

ص: 8

1- همان منبع / 396.

2- همان منبع / 395.

3- همان منبع / 396.

شیخ اسماعیل) در حالی که، عملاً؛ اولاً عمویشان متصدی شدند و بعد ایشان، پس تاریخ 1288 در ولادت ایشان قطعاً سهو است، همانگونه که خودشان برای مرحوم معلم تصحیح کرده اند.

ولکن صحیح در تولد ایشان سال 1299 است - نه 1298 - همانگونه که آقای روضاتی - دامت برکاته - از برخی از موثقین نقل می کنند.

خواهرزاده ایشان آقای دکتر محمد باقر کتابی - حفظه الله تعالی - نیز در این مورد می نویسد:

خود معظم له شفهاً به من فرمود: پدرم به من گفت سال تولد شما را که 1298 ه. ق در پشت قرآن نوشته ام، یکسال اشتباه کرده ام و تاریخ تولدت 1299 ق می باشد(1).

پس ولادت ایشان در اواخر ماه شعبان 1299 ه. ق در وقت طلوع فجر یا قریب به آن است. والله العالم.

تحصیلات و اساتید: مقدمات علوم عربیه، صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و منطق و علم کلام و سطوح را در اصفهان در نزد اساتید حوزه علمیه فراگرفت. از اساتید این دوره وی کسی را نمی شناسیم جز مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ ملا اسماعیل مجتهد نقنه ای(2) قدس سره، متوفی 1350 ق.

در پانزده سالگی از سطوح فراغت یافت و در سال 1314 به درس خارج مرحوم پدرش آیه الله حاج شیخ محمدعلی نجفی حاضر گردید و تا پایان عمر پدر در سال 1318 به مدت چهار سال از این درس پرفایده، بهره برداری نمود.

بعد از فوت پدرشان مدتی در تحصیل ایشان خلل پیش آمد تا اینکه در سال 1325 به نجف اشرف مشرف می شوند و به مدت چهار سال در درس آیتین:

ص: 9

1- رجال اصفهان / 523.

2- آقای محمدعلی آقائی خادم آیه الله حاج شیخ مهدی نقل می کند که: به همراه ایشان بر سر مزار مرحوم نقنه ای واقع در تکیه حاج محمد جعفر آباده ای داخل بقعه می رفتیم و ایشان می فرمود استاد من بوده است.

سید محمد کاظم طباطبائی یزدی صاحب عروة الوثقی و آخوند محمد کاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول حاضر می شوند.

مؤلف خود در مورد تحصیلاتش چنین می نویسد:

این بنده مقدمات و سطوح و حساب و هیئت را در اصفهان دیدم و شروع بنده در درس خارج خدمت والد علامه اعلی الله مقامه در سنه هزار و سیصد و چهارده - 1314 - بود و تا شعبان هزار و سیصد و هیجده - 1318 - که والد وفات نمود به درسش می رفتم و مفصلاً می نوشتم و آن درس از انفع دروس بود و جمعی از فضلاء می نوشتند، و پس از وفات والد اشتغالات و افره چندی، بنده را از تحصیل عائق شد تا آنکه خداوند عزوجلّ منت نهاد و در اوائل سال هزار و سیصد و بیست و پنج - 1325 - به عتبات عالیات تشرّف جستیم و چهار سال در نجف اقامت کردم و درس محقق جلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی علیه الرحمة را مواظبت داشتیم فقهاً و اصولاً و می نوشتیم، و با ترقیم نظریات خود این بنده، و هم نزد سید علامه نبیل سید محمد کاظم یزدی المنتهی إلیه رئاسة الامامیة فی ذاک الاوان تلمذ می نمودم، وی دریائی متدقق بود در فقه و در آن زمان عدیل نداشت، در حُسن بیان و جودت تحقیق أعجوبه بود(1).

مرحوم علامه الفت که عموزاده و برادر همسر مؤلف است در مورد تحصیلات ایشان گوید:

از عهد کودکی به حُسن تربیت و کمال مراقبه پدرش مشغول به تحصیل علوم شریعت بود و پس از او نیز چند سال در نجف اشرف به ادامه تحصیلات خود پرداخت و در سال 1329 ق به اصفهان بازگشت. معلوماتش (بر طبق اصول مدرسه) قابل تقدیر می باشد، همیشه به ادامه تحصیل مشغول است... (2).

ص: 10

1- هدیه نجفیّه، مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / 396.

2- نسبنامه الفت / مخطوط.

مرحوم مهدوی اضافه می کند:

دیگر از اساتید او در نجف اشرف مرحوم حاج میرزا فتح الله شیخ الشریعة اصفهانی می باشد(1).

در المسلسلات گوید:

قرأ المقدمات و السطوح و العلوم الرياضية و الفلك على بعض أساتذته اصبهان، ثم تتلمذ على والده خارجاً من سنة 1314 و هو في نحو السادس عشرة(2) من عمره و استمر على الحضور على والده الى حين وفاته سنة 1318 و كتب تقريرات درسه كلها. و بعد وفاة والده إلى سنة 1325 اشتغل بأمور عائلية و اجتماعية عاقته عن الدراسة و التحصيل. و في هذه السنة هاجر إلى النجف الأشرف و مكث بها أربع سنوات متتلمذاً في الفقه و الاصول على المولى محمد كاظم الآخوند الخراساني و في الفقه على السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي. و كان يتمتع بذكاء و حدة ذهن مع جد في التحصيل و مواصلة للدراسة، و من هذا نجده أحرز مقاماً علمياً مرموقاً اعترف بفضلته معاصروه مع قصر أيام دراسته، فهو في السادس عشرة من عمره يحضر درس والده خارجاً ولا يدوم ذلك إلا أربع سنوات حيث يتوفى والده ثم يذهب إلى النجف ولا يبقى بها إلا أربع سنوات، فيكون مجموع تتلمذه في الدروس العالية نحو من ثمان سنين، يصرح الميرزا محمد حسين النائيني في اجازته له باجتهاده و بلوغه مرتبة الاستنباط، و هذا يدل على ذكاء و جد كما قلنا(3).

مشايخ اجازته: مؤلف علامه خود در اين مورد می نويسد:

و اين بنده را اجازاتي است از علماء، مشافهةً و مكاتبةً، أول کسی که بنده را اجازة داد سيد علامه مزبور است [مراد ایشان استادش سيد محمد كاظم يزدي صاحب عروة الوثقى است].

ديگر سيد فقيه نبيه مستحسن سيد حسن صدر[1] بن السيد هادي

ص: 11

1- تاريخ علمي و اجتماعي اصفهان در دو قرن اخير 3/172.

2- بل الخامس عشرة من عمره هو الصحيح كما مر في تاريخ ولادته.

3- المسلسلات في الاجازات 2/253.

العاملی صاحب التصانیف الكثيرة رضوان الله عليه بود و اجازه نامه او به قطر کتابی می شود. و مشایخ خود را تا ثقة الاسلام کلینی قدس الله روحه بیان نموده، و از مصنفات بدیعه سید مزبور رساله بزرگ در درایه، شرح و جیزه علامه بهائی اعلی الله مقامه می باشد(1). و رساله کوچکی در حرمت ریش تراشی که به جمیع ادله تمسک جسته است.

و از مشایخ اجازه این بنده شیخ الفقهاء ملا محمد حسین فشارکی اصفهانی قدس الله نفسه می باشد، وی مشافهه اجازه به بنده در نقل حدیث از مشایخش داد و بنده صورت سلسله اجازه را خواستم و او مکتوباً اجازه برادر فقیه خود ملا محمد باقر را فرستاد.

و آخر فقیهی که به بنده اجازه داد علامه نحریر میرزا محمد حسین نائینی متوفی در سنه هزار و سیصد و پنجاه و پنج بود، قدس الله روحه الزکیه، مکاتبة اجازه داد(2).

علامه روضاتی در متن هدیه نجفیه می فرمایند:

مرحوم میرزای نائینی در این اجازه از مجاز مدح و تعریف بسیار نموده و صریحاً او را مجتهد مستنبط دانسته است(3).

و در پاورقی اضافه می کنند:

در مکارم الآثار است که آن مرحوم از آیه الله میرزا محمد عسگری طهرانی نیز روایت می کند(4).

آیه الله مرعشی که خود از مجازین از مؤلف علامه می باشند و صورت اجازه ایشان از مؤلف در دو کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/179 و المسلسلات فی الاجازات 1/170 به طبع رسیده است در الاجازة الكبيرة(5) چند

ص: 12

1- نهاية الدراية في شرح الرسالة الموسومة بالوجيزة للبهائي، با تحقیق ارزنده آقای شیخ ماجد الغرباوی توسط نشر مشعر منتشر شده است.

2- هدیه نجفیه - مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / 397.

3- همان منبع / 397.

4- همان منبع / 397.

5- الاجازة الكبيرة / 228.

نفر دیگر را از مشایخ مؤلف می‌شمارند، از آن جمله: «آیات سید اسماعیل صدر و میرزا فتح الله شیخ الشریعة اصفهانی و محدث نوری! و سید محمد بحر العلوم صاحب کتاب بُلْعَةُ الْفَقِيهِ».

در ضمن نام اجازه مرحوم سید حسن صدر کاظمینی به ایشان «اللمعة المهدية إلى الطرق العلية»⁽¹⁾ است و در روز شنبه هیجدهم ماه صفر 1329 مجیز از تابت آن فارغ شده است.

بازگشت از نجف اشرف و اقامت در اصفهان

آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی قدس سره بعد از چهار سال اقامت در نجف اشرف در سال 1329 ه. ق به ایران و موطن اجدادیش اصفهان مراجعت می‌نماید، و در مدرسه علمیه پدرش مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی نجفی طاب ثراه واقع در دروازه حسن آباد اصفهان اشتغال به تدریس فقه و اصول پیدا می‌کند و ابتداءً نیز در مسجد ساروتقی واقع در نزدیکی همان مدرسه به اقامه جماعت می‌پردازد.

بعد از مدتی از آن مسجد منتقل به مسجد جامع عباسی (مسجد امام) می‌شود و در آنجا که مسجد آباء و اجدادیش می‌باشد به امامت جماعت مشغول می‌شود.

این درس در مدرسه والدش و امامت مسجد جامع عباسی (امام) تا آخرین سالهای حیات پربرکت ایشان ادامه داشت.

مرحوم علامه الفت در این مورد می‌نویسد:

در مسجد شاه [امام] به اقامه جماعت و اغلب در مدرسه مخصوص (که مرحوم پدرش در جنب مسجد ساروتقی بنا نموده است) به تدریس فقه و اصول می‌پردازد، مورد اعتماد و محلّ ارادت عموم طبقات... اصفهان است... و به هر حال امروزه نیک تر و خوشنام ترین افراد خانواده

ص: 13

مسجدشاهیان شمرده می شود(1).

آیه الله مرعشی مرقوم می فرماید:

... ثم رجع إلى اصفهان واشتغل بإمامة الجماعة في مسجد شاه و التدريس و التأليف و كان من الموجّهين و الموثّقين في اصفهان(2).

و همچنین در جای دیگری در مورد ایشان می نویسند:

و هو اليوم حیّ باصفهان من أشخص مراجعها، یصلی فی الجامع السلطانی و یأتم به المآت من المؤمنین و یستفید من افاداته جم غفیر من طلبة العلوم الدینیة اّدام الله برکته، و أخوه الفاضل الوجیه حجة الاسلام الحاج الشیخ ابوالفضل نزیل اصفهان اّدام الله آیامه(3).

آقای دکتر کتابی در این مورد می نویسد:

ظہرها در مسجد شاه (امام) به امامت می پردازند و گاهی هم بر سبیل ارشاد در همان مسجد به منبر می روند و تا چندی قبل در مدرسه پدرشان (مرحوم ثقة الإسلام) جنب مسجد ساروتقی به تدریس فقه و اصول می پرداختند(4).

و همچنین گوید:

نماز جماعت ایشان مشحون است از خواص و مردمان مقید، و در کمیّت و کیفیت در اصفهان معروف و مشهور می باشد(5).

لازم به ذکر است این جلسه تدریس در مدرسه علمیه پدرشان و امامت در مسجد شاه بعد از معظم له به آیت الله مجدالعلماء نجفی(6) (1326 - 1403 ق)

منتقل گردید و ایشان تا آخرین روزهای حیات دنیوی آن را امتداد بخشیدند. رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

ص: 14

1- نسبنامه الفت / مخطوط.

2- الاجازة الكبيرة / 228.

3- المسلسلات فی الاجازات 2/254.

4- رجال اصفهان / 230.

5- رجال اصفهان / 230.

6- شرح حال معظم له را در کتاب قبيله عالمان دین / 151 - 117 از صاحب این قلم ببینید.

برخی از شاگردان: از آنجا که سالهای مدیدی مؤلف محترم به تدریس فقه و اصول در مدرسه والدشان اشتغال داشته اند، جمع کثیری از طلاب محترم و دانشجویان علوم دینی و فضلاء و علماء از ایشان بهره علمی برده اند؛ از آن جمله آیات الله:

-- حاج شیخ احمد مهدیان

-- حاج شیخ اسدالله ربانی خوراسگانی

-- حاج شیخ اسماعیل غروی معروف به شیخ رئیس

-- حاج سید اسماعیل هاشمی طالخونچه ای (متوفی 1378 ه. ش)

-- حاج سید محمد باقر احمدی

-- حاج شیخ محمد تقی صدیقین اصفهانی (1342 - 1426 ق)

-- حاج سید حسن موسوی کوشکی

-- حاج شیخ محمد حسن نجفی زاده فرزند مؤلف محترم.

-- حاج شیخ محمد حسن نورانی

-- حاج شیخ محمد حسین فقیه نطنزی

-- حاج شیخ حیدر علی جبل عاملی

-- حاج شیخ محمدرضا مداح الحسینی

-- حاج شیخ عبدالرحیم فضیلتی

-- حاج شیخ علی قدیری کفرانی (متوفی 1407 ق)

-- حاج شیخ فخرالدین انصاری نطنزی

-- حاج شیخ قاسم کاظمینی

-- حاج شیخ محمد شریعتی سدهی

-- حاج سید محمود امام جمعه زاده خوراسگانی

-- حاج شیخ مرتضی تمنائی (متوفی 1422 ق)

-- حاج شيخ مرتضى شفيعى

-- حاج شيخ مظفر كاظمينى

ص: 15

-- حاج شیخ مهدی فقیهی شهرضائی

أدام الله ظلّ الأحياء منهم ورحمة الله على ماضيهم.

در ضمن شیخنا فی الروایة آیة الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی - قدس سره - نیز از معظم له مجاز در نقل روایت می باشند و صاحب این قلم با واسطه آقای مرعشی از مؤلف نقل روایت می نماید.

اقوال بزرگان در مورد مؤلف

آیة الله مرعشی نجفی - قدس سره - در الإجازة الكبيرة در مورد ایشان می فرماید:

ممن أروى عنه: الورع النقي الصفي الوفي حجة الاسلام آية الله الحاج الشيخ مهدى ابن الشيخ محمد على ثقة الإسلام ابن العلامة الحاج الشيخ محمد باقر ابن العلامة الشيخ محمد تقى الاصفهاني المسجد شاهی(1).

علامه سید مصلح الدین مهدوی گوید:

از رؤساء و معاريف علماء و مدرسين اصفهان و مورد وثوق و اعتماد عموم طبقات اهالی اصفهان است، و در بین علماء معاصر اصفهان از حيث زهد و تقوى، علم و فضل بر أغلب مزيّت و برتری دارد. به فارسی و عربی شعر می گوید و دارای تألیفات زیادی است(2).

آیة الله روضاتی مرقوم می فرمایند:

مرحوم حاج شیخ مهدی، شخصی بلکه شخصیتی بود که همه طبقات مردم به او احترام زاید می گذارند و حالاتش را تحسین می نمودند و منکر نداشت و مدّة العمر به کسی آزاری نرسانید، و اگر چه در مقام ریاست مداری و بلند پروازی نبود، أمّا خواه ناخواه رئیس بود، رئیس العلماء و مرجع الفضلاء و مقتدی الأنام و مطاع الخاص و العام(3).

ص: 16

1- الإجازة الكبيرة / 228 الرقم 278.

2- تذکره شعرای معاصر اصفهان / 478.

3- هدیه نجفیه، مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / 392.

همچنین معظم له در رساله ای که پیرامون کتاب صفات مؤمن و شرایط ایمان اعتقادی و عملی یا اصول الدین از تألیفات آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی نجفی قدس سره والد ارجمند مؤلف تألیف فرموده اند چنین قلم می زنند:

درباره فرزند ذکور اکبر ایشان مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی مسجد شاهی اشاره کنیم که آن مرحوم از أورع و أتقی و أفضل علماء عصر ما در اصفهان بودند و مشارالبنان و مرجع مردم این سامان در آن برهه از زمان قرار داشتند و تألیفات نافعه به عربی و فارسی از ایشان بطبع رسیده است. (1)

خواهرزاده ایشان آقای دکتر سید محمد باقر کتابی می نویسد:

شخصیت ایشان از لحاظ زهد و تقوی و علم و فضل مورد اذعان و اقرار تمام مردم اصفهان از خواص و عوام می باشد و از جهت ارادت عمومی مردم نسبت به او در میان علمای اصفهان بی نظیر است... در فقه و اصول و حدیث و ادب تبحر دارند ولی مع ذلك از شدت تقوی معمولاً از افتاء خودداری می نمایند... زندگی ایشان در کمال سادگی برگزار می گردد، بی اعتنائی به دنیا و زهد و تقوی و سجایای انسانی و سخاوت و خیرخواهی و مخصوصاً علاقه و توجه به امور شرعی و دوری از ریاست و جاه و مقام و تمول در تمام مظاهر زندگی ایشان دیده می شود و امروز از نیکنام ترین علمای اصفهان محسوب می گردند. (2)

علامه محقق سید محمد حسین جلالی - دام ظلّه - در مورد ملاقاتشان با مؤلف مرقوم می فرماید:

اجتمعْتُ به فی زیارتی إلى اصفهان فكان علی جانب عظیم من الخلق والأدب و مشارک فی العلوم و منقطع إلى خدمة العلم والدين، ...

ص: 17

1- نسخه اصل این رساله مخطوطه همراه با طبع حجری کتاب مذکور توسط آیه الله آقای حاج شیخ حسین یزدی اصفهانی - مد ظلّه العالی - جهت حقیر ارسال گردید. بدین وسیله از معظم له تشکر و قدردانی می شود.

2- رجال اصفهان / 230.

وأنشدني منه (أى من ديوان اشعاره) قوله فى عليّ (ع):

وولدت فى البيت العتيق فؤدته*** شرفاً على شرف بمولذك السنّي(1)

در المسلسلات مى نويسند:

كان فقيهاً متوغلاً فى الفقه و العلوم الشرعية ممحصناً فيها دراسة و تدريساً، لا يشتغل بغيرها من العلوم و المعارف عقلية! أو نقلية... و قد كان من مشاهير المدرسين باصبهان حضر عليه جماعة كبيرة من الأفاضل و الأعلام فى الفقه و الاصول، كما استفاد من منابر و مواعظه بقية الناس فى المعارف الدينية و التعاليم الإسلامية، كان معتمداً عند الناس و جيبهاً متقدماً على أقرانه، تجبى إليه كثير من الحقوق الشرعية و كان يصرفها فى مصارفها الخاصة و يعيش هو قانعاً باليسير من العيش متجنباً عن الزخارف الزائدة على الضرورة، وله فى ذلك حكايات تؤثر عنه على ألسنة الثقات من عارفيه(2).

در كتاب ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در ضمن مدرسین مدرسه حاج شیخ محمد علی مى نويسند:

مجتهد و زاهد بزرگوار، مرحوم حاج شیخ مهدى نجفى که از علماء بزرگ اصفهان و از چهره های نامدار حوزه علمیه بود و در سال 1293 قمرى وفات یافته اند(3).

در کتاب مشاهير مدفون در حرم رضوى مى نويسد:

آيت الله حاج شیخ مهدى نجفى مسجد شاهى از علماء و فقهای اصفهان بود که پس از سالها تحصيل علوم اسلامى در اين شهر و عتبات عالیات به درجه اجتهاد رسيد و در اصفهان به ترويج و نشر احکام اسلامى پرداخت(4).

ص: 18

1- فهرس التراث 2/534.

2- المسلسلات 2/253.

3- ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان 2/151.

4- مشاهير مدفون در حرم رضوى / 333.

تألیفات: آية الله حاج شيخ مهدی نجفی - قدس سره - در تمام مدت عمر به تحصیل و تدریس و تألیف اشتغال داشت و لذا از وی مصنفات و تألیفات متعددی به جای مانده است؛ از آن جمله:

1. کتاب آگهی های علمی

در آیات و اخبار متضمن کشفیات جدیده و تطبیق برخی از آیات و احادیث شریفه بر آن در سال 1360 ق به طبع رسیده است.

2. الأرائك

در اصول فقه، يك دوره كامل كه در شب جمعه 25 ربيع الثاني 1344 از آن فارغ شده و در همان حدود نیز در اصفهان به طبع رسیده است. و در سال 1423 ق نیز از روی نسخه ای از این کتاب که حقیر برای علامه سخت کوش و محقق توانا آقای حاج سید محمد حسین جلالی - دامت برکاته - فرستادم در آمریکا ضمن منشورات The open School مجدداً به چاپ رسید. و اکنون نیز توسط محقق فاضل همین کتاب، آقای جويا جهانبخش - حفظه الله - در دست تحقیق است و ان شاء الله تعالی بزودی، با تحقیق ارزنده ای عرضه می گردد.

3. أساور من ذهب در احوال حضرت زینب سلام الله علیها

کتاب حاضر، نگارش آن در ماه ربيع الاول سال 1350 ه. ق به انجام رسیده است و بحث پیرامون آن گذشت.

4. اصول الدين

تألیف آن در پنج شنبه 8 صفر سال 1347 به پایان رسیده است.

5. اندرزنامه

در نصایح و پند به دانش آموزان مدارس جدیده که در محرم سال 1346 از تألیف آن فارغ شده است.

6. الأنهار

در کرامات و شرح حال پدرش به زبان عربی و اشعار و مدائح و مصائب و ظاهراً نگارش قسمتی از آن قبل از وفات عمویش آیه الله آقای حاج شیخ محمدتقی آقا نجفی اصفهانی متوفی 1332 ق به انجام رسیده است چون در صفحه 34 آن چنین می نویسد: «حکمی عمی العلامة الشیخ محمد تقی خلدالله تعالی ظلّه».

7. أنهار

پیرامون برخی از کرامات و احوالات علماء و اشعار و مدائح، که از تألیف آن در ماه رجب 1343 فراغت یافته است؛ چنانچه از صفحه 22 این کتاب استفاده می شود. لازم به تذکر است این اولین اثر چاپ شده توسط آن مرحوم است.

تنبیه: بین مطالب و محتویات این دو کتاب اخیر عموم و خصوص من وجه است.

8. رساله ای در ترجمه و شرح احوال خودش و پدرش

مؤلف گرامی رساله ای در بیست صفحه در ماه شعبان 1362 به خواهش مرحوم معلم حبیب آبادی «ره» صاحب مکارم الآثار در احوالات خود و پدرش به زبان فارسی می نگارد، هفت صفحه اول این رساله شرح حال پدر و سیزده صفحه دیگر شرح حال خود مؤلف است.

نسخه این رساله اکنون در نزد علامه محقق آیه الله آقای سید محمد علی روضاتی نگهداری می شود. و از آن در هدیه نجفیه نقل کرده اند. اصل رساله مخطوط و به طبع نرسیده است.

9. ترجمه ارشاد الاذهان

ارشاد الاذهان یکی از کتب فقهی، فتوائی حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلی قدس سره (متوفی 726 ق) است. که اخیراً با تحقیق ارزنده محقق توانا آقای شیخ فارس الحسون «ره» توسط انتشارات جامعه مدرسین قم در سال

1410 ق به زبان عربی در دو مجلد به طبع رسیده است.

مؤلف محترم، این کتاب را به درخواست والدش آیه الله آقای حاج شیخ محمد علی نجفی - طاب ثراه - به زبان فارسی ترجمه می کند و پدر نیز بر قسمتی از آن تعلیقه فتوائی دارد، ولی اجل مهلت نداد و تعلیقه فتوائی به پایان نرسید. ولکن ترجمه به پایان رسیده و مترجم در شب هیجدهم ماه رجب المرجب 1318 ق از آن فراغت یافته است. صورت خط مترجم و نسخه دیگری از این کتاب در نزد حقیر موجود است و نسخه اصل آن در نزد خواهر زاده ایشان آقای دکتر سید محمد باقر کتابی نگهداری می شود و هنوز به طبع نرسیده است.

10. تقریرات درس آخوند خراسانی

ثقه ای برای حقیر نقل کرد که تقریرات درس آخوند خراسانی صاحب کفایه را به قلم آقای حاج شیخ مهدی، در نزد مرحوم آیه الله حاج شیخ حیدر علی محقق (ره) دیده است. و از مؤلف نیز گذشت که می نویسد:

درس محقق جلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی علیه الرحمة را مواظبت داشتم فقهاً و اصولاً، و می نوشتم و با ترقیم نظریات خود این بنده.

این عنوان مخطوط است.

11. الجنات

در فقه استدلالی که تمام نشده و مخطوط است.

12. جنات عدن یا مفتاح الجنان

در ادعیه و زیارات و اذکار منتخب از کتب اربعه که در سال 1338 ق به چاپ رسیده است.

13. دیوان اشعار

مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی طاب ثراه به دو زبان فارسی و عربی شعر نیکو می سرایید، اگر اشعار ایشان جمع گردد خود مجموعه ای قابل توجه می شود

ص: 21

و صلاحیت دارد که تحت عنوان دیوان منتشر گردد، همانگونه که برخی از این اشعار در کتب مختلف مؤلف نشر شده است مانند: أنهار و الأنهار و أساور من ذهب (همین کتاب).

14. ردّ وهابیه

این رساله به زبان عربی در سال 1345 به طبع رسیده و مؤلف خود را در پایان چنین معرفی می کند:

قد حصل الفراغ منه بيد مؤلفه الفقير إلى الله عبد الله أحد طلبة العراق.

15. سندس و استبرق

این کتاب ترجمه منتخبی از وقعة صفین نصر بن مزاحم منقری است که در سال 1345 به طبع رسیده است.

16. شهاب ثاقب

در تفسیر آیه شریفه «إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»⁽¹⁾ می باشد و در سال 1335 به زیور طبع آراسته گردیده است.

17. صفت حکمت

رساله ای است به زبان فارسی در اثبات خداوند تبارک و تعالی و توحید و صفات الهی. این رساله مختصر آخرین اثر چاپ شده مؤلف در زمان حیات وی است.

18. عدن

نام کشکول معظم له است، شبیه کشکول شیخ بهائی «ره».

در الذریعة 18/80 از قول مؤلف نقل می کند که به نوشتن آن اشتغال دارد. این کتاب مخطوط است.

ص: 22

این کتاب به زبان فارسی در ردّ فلسفه داروین و مادیون و طبیعیون نگارش شده و در سال 1348 به چاپ رسیده است.

20. نعم الثواب

در سیر و سلوک و اخلاق و عرفان نظری. تاریخ فراغت از تألیف آن اواسط ماه رجب سال 1327 و بچاپ رسیده است.

تذکر: اکثر تألیفات فوق - به جز آنچه به مخطوط بودن آن تصریح کردیم - به همت مؤلف و در زمان حیات طیبه ایشان به زیور طبع آراسته گردیده است.

و مؤلف گرامی نام بسیاری از آنها را از آیه شریفه «اولئک لهم جنّات عدن تجری من تحتهم الأنهار یحلّون فیها من أساور من ذهب و یلبسون ثیاباً خضراً من سندس و استبرق متکئین فیها علی الارائك، نعم الثواب و حسنت مرتفقاً»⁽¹⁾ اقتباس نموده است.

برخی از آثار اجتماعی

الف: هیئت علمیه اصفهان

در اصفهان توسط عمومی بزرگوار مرحوم مؤلف، یعنی مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ نورالله نجفی اصفهانی (شهید به سال 1346 ه. ق)، یک هیئت جهت رسیدگی به امور حوزه علمیه و مدارس دینی و طلاب و نظارت بر اجرای صحیح احکام و مقررات اسلامی تأسیس، و بنام هیئت علمیه اصفهان نامیده شد.

این هیئت علمیه در سال 1342 ه. ق برای اولین بار و به ریاست آیه الله شهید حاج آقا نورالله نجفی و با عضویت جمعی از آیات و علماء اصفهان تشکیل گردید از آن جمله حضرات آیات:

ص: 23

-- آقا میرزا ابراهیم شمس آبادی آل رسول (متوفی 1356 ق)

-- سید ابوالقاسم دهکردی (متوفی 1353 ق)

-- آخوند ملا محمد حسین فشارکی (متوفی 1353 ق)

-- آقا شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی (متوفی 1362 ق)

-- حاج میر محمد صادق خاتون آبادی (متوفی 1348 ق)

-- حاج میرزا عبدالحسین سید العراقین (متوفی 1350 ق)

-- حاج میرزا علی هسته ای (متوفی 1387 ق)

جلسات هیئت علمیه اصفهان صبح روز پنج شنبه در منزل یکی از اعضاء و زیر نظر مستقیم ریاست حوزه و هیئت، یعنی آیه الله حاج آقا نورالله نجفی، اداره می شد.

بعد از شهادت ایشان در سال 1346 ق برابر 1306 ش، قدری در جلسات این هیئت اختلال پیش آمد و لکن مجدداً توسط اعضاء احیاء گردید، و چون برخی از اعضاء اولیه از دنیا رفته بودند، عده ای دیگر به جای آنها جایگزین گردیدند. برخی از اعضاء هیئت علمیه ثانیه به قرار ذیل هستند.

آیات الله:

-- حاج شیخ اسماعیل نجفی اصفهانی (متوفی 1370 ق)

-- حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (متوفی 1393 ق)

-- حاج شیخ مجدالدین (مجدالعلماء) نجفی اصفهانی (متوفی 1403 ق)

-- حاج سید حسن چهار سوقی (متوفی 1377 ق)

-- حاج سید عبدالله ثقة الإسلام (متوفی 1382 ق)

-- حاج آقا حسین خادمی متوفی (1363 ش)

-- حاج سید عبدالحسین طیب (1312 - 1412 ق)

-- حاج شیخ مرتضی اردکانی (1286 - 1375 ش)

-- حاج سید ابولحسن شمس آبادی (شهید به سال 1396 ق)

و برخی دیگر از علماء و مدرسین حوزه علمیه اصفهان،

ص: 24

جلسات این هیئت تاپیروزی انقلاب اسلامی و حدود سال 1357 ه. ش ادامه داشت، ولکن متأسفانه بعد از آن عملاً تداومی نیافت، در حالیکه امروزه در اصفهان جای خالی چنین هیئتی بالعیان محسوس است. (1)

ب: تأسیس حسینیه اصفهانیها در کربلا و مشهد

یکی از کارهای ارزنده مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی «ره» شرکت در تأسیس ساختمان دو حسینیه معظم اصفهانیها در کربلا و معلی و مشهد مقدس رضوی است.

ج: مدیریت مدرسه آیه الله حاج شیخ محمدعلی نجفی

از کارهای شایسته آن مرحوم تعمیرات و اداره و رسیدگی به امور طلاب و تدریس در مدرسه والدشان بود، و همچنین نوشتن وقف نامه ای جهت این مدرسه که در سال 1319 ق توسط ایشان انجام گرفته و قرار دادن موقوفه ای برای آن. تفصیل مدرسه و موقوفه آن را می توانید در کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/292 و 3/327 تألیف مرحوم سید مصلح الدین مهدوی «ره» بیابید.

د: نشر ترجمه انگلیسی توحید مفضل

به اهتمام آن مرحوم، توحید مفضل به انگلیسی ترجمه شد و در تهران منتشر گردید.

اخیراً حقیر نسخه ای از همین ترجمه را جهت علامه جلالی در شیکاگوی آمریکا فرستادم و ایشان نیز عیناً با افزودن مقدمه ای بر آن، کتاب را در آنجا افست نموده و منتشر کردند.

ص: 25

1- توضیح بیشتر در مورد هیئت علمیه اصفهان را در دو کتاب: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 2/144 و زندگی آیه الله چهارسوقی / 30 می توانید ببینید.

بعد از آن نیز نسخه را در اختیار انتشارات انصاریان در قم مقدسه نهادم، و توسط این انتشارات نیز با اصلاحاتی در سال 1425 ق برابر با 1383 ش برای بار سوم به طبع رسید. والحمدلله رب العالمین.

همسر و فرزندان: آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی، داماد عموی خود یعنی آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی - قدس سره - (متوفی 1332) بودند.

زوجه ایشان مرحومه حاجیه خانم خدیجه مشهوره به نصرت خانم (مولود 1304 ق)، خواهر اعیانی مرحوم علامه محمد باقر الفت (متوفی 1384 ق) بودند.

ثمره این ازدواج چهار فرزند است:

1. مرحوم حجة الاسلام شیخ محمد علی نجفی

در زمان حیات پدر، در نیمه رمضان سال 1392 وفات نمود و پس از اقامه نماز بر ایشان توسط آیه الله میر سید علی بهبهانی (متوفی 1395 ق) در مسجد جامع عباسی (امام)، در مقبره جد امیش آیه الله آقا نجفی مدفون گردید.

2. مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ محمد حسن نجفی زاده

وی تحصیلات علوم دینی را در نزد اساتید حوزه علمیه اصفهان شروع نمود، پس از آن دروس خود را در نزد علماء این شهر ادامه داد. از جمله اساتید وی عبارتند از آیات الله:

-- حاج ملا فرج الله دُزّی (متوفی 1382 ق)

-- حاج شیخ فضل الله خوانساری (متوفی 1365 ق)

-- حاج سید محمد مدرس نجف آبادی (متوفی 1358 ق)

-- پدرش حاج شیخ مهدی نجفی (متوفی 1393 ق)

-- ابوالزوجه اش شیخ محمدرضا ابی المجد نجفی اصفهانی (متوفی 1362 ق)

آیه الله آقای شیخ محمدرضا نجفی که پدر همسر آقای شیخ محمد حسن نجفی زاده نیز می باشند در اجازه اجتهادی که برای وی مرقوم فرموده اند چنین می نویسند:

... فوجدته ذا قوة يتمكّن بها من إستنباط الأحكام الشرعية، فله دام توفيقه الإجتهد و استنباط ما قدر عليه من الأدلة الشرعية، مراعيًا للاحتياط(1).

آیه الله سید محمد مدرس نجف آبادی در مورد وی می نویسد:

فجاز بحسن توفيقه بالقوة القدسيّة التي يتمكّن بها من إستنباط الأحكام الشرعيّة الفرعيّة عن أدلتها التفصيلية(2).

و مرحوم آیه الله شیخ ضیاءالدین عراقی (متوفی 1361 ق) نیز می نویسد:

و أنا مصدّق لإجتهاده و دیانتته(3).

ایشان پس از فراغت از تحصیل سالها در محله جلفای اصفهان دفتر اسناد رسمی داشت و به امور اجتماعی آن منطقه رسیدگی می کرد و در آموزش و پرورش نیز اشتغال به شغل شریف معلمی داشت و به نوجوانان تعلیم می داد.

مدتی نیز روزنامه ای را به نام «اسلام در شرق» در اصفهان منتشر می نمود. و صاحب امتیاز آن بود.

مرحوم سید مصلح الدین مهدوی در موردش می نویسد:

مرحوم نجفی زاده در اصفهان در خاندان علم و روحانیت بدنیا آمد و در نزد اساتید و بزرگان علماء این شهر همچون پدر و مرحوم حاج ملاّ فرج الله دُری و جمعی دیگر تلمذ نمود، فاضلی ارجمند و عالمی جامع گردید(4).

و در کتاب دیگرش مزارات اصفهان می نویسد:

میرزا محمّد حسن نجفی زاده فرزند مرحوم آیت الله حاج شیخ

ص: 27

1- کتاب علوم و عقائد / 110. تألیف آقای ابراهیم جواهری.

2- کتاب علوم و عقائد / 110. تألیف آقای ابراهیم جواهری.

3- همان.

4- تاریخ علمی و اجتماعی در دو قرن اخیر 3/87.

مهدی ابن حاج شیخ محمدعلی ثقة الاسلام نجفی مسجد شاهی، فاضل ارجمند، صاحب امتیاز روزنامه هفتگی «اسلام در شرق» که در اصفهان چند شماره آن منتشر گردیده است(1).

چنانچه گذشت وی داماد آیه الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی است و تنها فرزندش آقای حاج محمد جواد نجفی زاده - حفظه الله - که از معلمین خوشنام اصفهان است یادگار این ازدواج می باشد.

آقای حاج شیخ محمد حسن نجفی زاده در ماه ذی القعدة الحرام سال 1407 ه. ق در اصفهان وفات یافت و در قبرستان جدید یعنی «باغ رضوان» دفن شد. رحمة الله علیه.

3. حاجیه طلعت خانم (1284 - 1366 ش)

زوجه مرحوم حجة الاسلام آقارضا صدرزاده(2) (متوفی آذرماه 1334 ش) فرزند آیه الله سید محمد هادی صدرالعلماء(3) (متوفی 1361 ق).

4. حاجیه خانم زهرا (متوفاة 16 آبان ماه 1377 ش)

زوجه مرحوم آقای حاج شیخ محمد باقر فشارکی(4) (1284 - 1334 ش) فرزند آیه الله حاج شیخ محمد حسین مجتهد فشارکی (متوفی 1353 ق).

فرزندش آقای دکتر محمد فشارکی (مولود 1319 ش) استاد دانشمند دانشگاه اصفهان مرثیه و ماده تاریخی برای مادرشان گفته اند که سه بیت از آن بر

ص: 28

1- مزارات اصفهان / 122.

2- شرح حال ایشان را می توانید در تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/227 ببینید.

3- جهت شرح حال صدرالعلماء رجوع کنید به: تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/276 و قبيله عالمان دین / 142.

4- شرح حال ایشان را در کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/201 ببینید.

روی سنگ قبر آن مرحومه در باغ رضوان اصفهان منقور است:

مادرم، مادرم کجا رفتی *** آخر از پیش ما چرا رفتی

زیستی دلنشین و آخر کار *** رفتی اما چه دل‌زبا رفتی

سال تاریخ گفتمت: «جانم *** مادرم، مادرم کجا رفتی»

1377 ش

داستانهای اخلاقی و کرامات

از مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی طاب ثراه داستانهای اخلاقی و در مواردی کراماتی نقل می شود، حقیر با توجه به اینکه برخی از آنها را مطلع هستم ولیکن از ذکر آن بدلائلی خودداری می نمایم.

طالب می تواند بدانچه که مرحوم مهدوی (1) و علامه روضاتی (2) در این مقام ذکر می کنند مراجعه فرماید.

وفات و مدفن

آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی «ره» بعد از حدود يك قرن خدمت به اسلام و مذهب حقه و مؤمنین در شب یکشنبه پنجم ماه صفر 1393 ه. ق برابر با 20 اسفندماه سال 1351 ه. ش در منزل مسکونی واقع در محله پشت مسجد شاه (امام) اصفهان وفات یافت.

صبح روز دوشنبه 6 ماه صفر بعد از اقامه نماز باشکوهی بر ایشان به امامت آیه الله مجدالعلماء نجفی «ره» در مسجد شاه (امام) (3)، از جنازه مطهر تشییع کم نظیری از مسجد شاه تا فرودگاه سابق اصفهان می شود. و از فرودگاه با هواپیما به تهران و از تهران به مشهد مقدس رضوی منتقل می گردد و در حرم مقدس امام

ص: 29

1- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/180.

2- هدیه نجفیه مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه / 391.

3- تصویر این نماز را می توانید در کتاب قبیله عالمان دین / 138 ببینید.

رضا - علیه السلام - در حجره مقبرة العلماء، قرب دارالسیادة، به امر تولیت وقت دفن می گردد.

البته این حجره در تعمیرات اخیر حرم مطهر بازگشائی شده و در راه ورودی به حرم واقع گردیده است.

مرحوم مهدوی اسامی برخی از علماء که در این حجره مدفون هستند را یاد می کند (1).

مراثی و ماده تاریخ وفات

جمعی از علماء و شعراء در رثاء ایشان و ماده تاریخ وفات، ابیاتی را سروده اند از آن جمله:

1. آية الله حاج سيد اسماعيل هاشمي طالخونچه ای (متوفی 1378 ش) که خود از تلامیذ مؤلف است در ابیاتی به عربی چنین سروده اند:

لهف قلبی علی حلیف اشتیاق***رحمه الله ربُّه يوم التّلاق

غاب عن عیننا الحیب ولكن لم یغب عن قلوبنا بافتراق

غصص الموت ساعة ثم تفنی***وفراق الحیب فی الصدر باق

وهو العالم الفقیه حلیف الز***هد و التقوی مع الإشفاق

عالمٌ زاهدٌ سخیّ وفی***عارف، ناسک و ذواخلاق

من هداه الله فهو المهدی***لسنام الکمال فهو الرّاق

راح عنّا إلی جوار إمام***هو شمس الشموس فی الآفاق

فجباه إلا له نعم الثواب***من الأنهار کم له من خلاق

واکتسی سُنْدَساً من الثوب خضراً***و من استبرق من الخلاق

متّکاه علی الأرائک حقاً***فبفضل الإله أم باستحقاق

حسن المرتفق بجنّات عدن***لفقید الفقیه بالإطلاق

أرّخ الهاشمی عام وفاته***هو فی مصرع مع الإداق

ص: 30

قل لتاریخ بعد خمس وعشرون***«بقی العالم ما إذ الدهر باق»(1)

$$25+1368=1393$$

لازم به تذکر است اسامی برخی از تألیفات مؤلف در این ابیات ذکر شده است و ماده تاریخ «ما إذ» را «مئذ» باید نوشت، تا صحیح شود(2).

2. مرحوم معلّم حبیب آبادی صاحب مکارم الآثار نیز در تاریخ فوت مؤلف چنین سروده است:

شد در آن جمع یکی ناگه و گفت***«شیخ مهدی به جنان برد مکان»(3)

$$1392 + 1 = 1393$$

3. ادیب فرزانه مرحوم آقای منوچهر قدسی رثاء و ماده تاریخ وی را در ابیاتی چنین گفته اند:

بزرگوار فقیهی که جلوه های کمال*** به سان آیت صبح از رخس هویدا بود

ستوده طبع، ادیبی که در بهار ادب*** شمیم خُلق خوشش آبروی گُلها بود

همه وقار و سکون گشته از حقیقت زهد*** چنانکه گوئی، او کوه پای برجا بود

جهان و هرچه در او هست نزد همّت او*** چنان خسیس که یک قطره پیش دریا بود

پی حیات ابد آنچنان به عالم زیست*** که هر نفس رقم مرگ را مهیا بود

همان به قوت پرهیز و علم زهدآمیز*** مدام غرقه انوار حق تعالی بود

ص: 31

1- گنجینه دانشمندان 3/111 و تاریخ علمی و اجتماعی در دو قرن اخیر 3/187.

2- از افادات استاد آقای فضل الله خان اعتمادی خوئی متخلص به برنا - ادام الله تعالی ایامه - .

3- هدیه نجفیه مطبوع ضمن گروهی از دانشمندان شیعه 401/ و رجال اصفهان 233/.

در این زمانه دون پرور خسیس نواز***قسم به ذات یگانه که فرد یکتا بود

غرض که در همه عالم به صدق و علم و ادب***صدوق و صاحب و صابّی و سهل و اعشی بود

پس از حدود نود رفت و اصفهان به عزاش***گرفته ماتم و بنشسته بر معزی بود

که او به مردم این مُلک از خدای قدیر***به فیض بخشی خورشید عالم آرا بود

نشست در غم وی هر که جان صافی داشت***گرفت ماتم او هر دلی که دانا بود

دریغ و درد که رفت از کف و دگر ناید***قرین او که در این قرن، حجت ما بود

به مرگ حجة الإسلام، مهدی نجفی***دل آتشین صفت و هر دو دیده دریا بود

به مشهد رضوی تا ابد گرفت آرام***چرا که از ازلش در دل این تمنا بود

پناه برد به نزهتگه بهشت رضا***که در مقام رضاش از نخست مأوی بود

اگرچه طبع به فقدان آن وجود شریف***فسرده بود و غمین بود و ناشکیبا بود

نوشت از پی تاریخ رحلتش قدسی***«مقیم کوی رضا، جان مهدی ما بود»(1)

1393

4. همچنین ادیب و شاعر توانا مرحوم آقای مجتبی کیوان چنین سراید:

ص: 32

1- رجال اصفهان / 524.

کمال قدس و حیا شیخ مهدی نجفی*** سپهر صدق و صفا شیخ مهدی نجفی

مثل به زهد و ورع بود و داشت در همه حال*** زبان به ذکر و دعا شیخ مهدی نجفی

تمام عمر دلی داشت روشن و لبریز*** ز مهر آل کسا، شیخ مهدی نجفی

قرین ماتم و غم گشت اصفهان چو برفت*** از این سپنج سرا شیخ مهدی نجفی

رضای حق طلبید و از این سبب بغنود*** به بارگاه رضا شیخ مهدی نجفی

چو روح ظاهر خود را به شوق وافر کرد*** ز پای دوست فدا شیخ مهدی نجفی

یکی به جمع شد و گفت سال رحلت او*** «کمال قدس و حیا شیخ مهدی نجفی» (1)

$$1392 + 1 = 1393$$

5. ادیب فرزانه استاد فضل الله خان اعتمادی خوئی متخلص به برنا (2) در

ص: 33

1- رجال اصفهان / 525.

2- ایشان چکامه ای نیز در وصف حضرت زینب - سلام الله علیها - سروده اند به جهت نوشته شدن بر روی پوشی که آقای حاج سید جعفر امامی برای زینبیه ای در تهران تهیه نمود، که به مناسبت موضوع کتاب ثبت و ضبط می گردد تا خوانندگان از آن بهره برند: این خیمه کز سَرادق افلاک برتر است*** وقف عزای زینب کبرای اطهر است این خیمه وقف حضرت زینب شد و رواست*** گویم ز پرده حرم کعبه برتر است آن بانویی که خصم زد آتش به خرگهش*** زین غم هنوز قلب جهان پر ز آذر است آن بانویی که بس ستم از ظالمان کشید*** مظلومیش مُعَرَّفُ او تا بمحشر است آن بانوی صبور که چون لاله، داغدار*** قلب حزین او زغم شش (نه) برادر است آن بانوی جلیله که در کاخ افتخار*** او را ندیمه، مریم و حوا و هاجر است آن بانوی اسیر که اندر جهان کنون*** برخاک آستانه اش از سروران سر است آن بانویی که قول و بیان فصیح او*** با نطق روح پرور، بابش برابر است یکتا خطیبه ای که چو در کوفه نطق کرد*** هر کس شنید گفت که این نطق حیدر است زینب که خواهر شَه لب تشنگان بود*** بابش قسیم جنت و ساقی کوثر است زینب که هست دختر مظلومه بتول*** بابش علی و جد گرامش پیمبر است تنها نه خاکیان به غمش گریه می کنند*** چشم ملایک از غم مظلومیش تر است از بهر ماتمش همه جا، ناله و فغان*** از شیعیان روان بسوی چرخ اخضر است اشکی که در مصیبت او ریزد از بصر*** صد ره فزون ز دانه یاقوت احمر است هر دل که می شود به غم و حزن او شریک*** شادی روز حشر برایش مقرر است این خیمه وقف کرد بر او سیدی جلیل*** یعنی امامی آنکه مسمی به جعفر است برناکه مدح گوی نبی است و آل او*** از بهر وی نجات دو گیتی میسر است دارد امید از ره الطاف این اثر*** منظور آن حبیبه والای داور است

مرثیه و ماده تاریخ گوید:

آن عالم زاهد که به چوگان ورع زد*** تا حدّ توانائی به میدان عمل گو

گردید ز سکنائی این سُفله سرا، سیر*** بنمود سوی سِدْرِه سَرْمَد ز جهان رو

برنا بنوشت از پی تاریخ وفاتش*** «شیخ نجفی مهدی امام 1393 العلماء کو»

«مهدی نجفی، شیخ امام 1393 العلماء کو»

6. همچنین استاد اعتمادی متخلص به برنا فرماید:

نوشت از پی تاریخ رحلتش برنا*** بود جوار رضا، جای مهدی، زاهد نیک

(1393)

ص: 34

7. استاد اعتمادی در مرثیه و ماده تاریخ دیگری برای ایشان چنین سروده اند:

جعفری عالم اصولی رای *** به ره هشت و چار راهنما

کیش او مهر دودمان علی *** مسلکش پیروی آل عبا

حاکم حکم عترت یاسین *** ناشر شرع دوده طاها

هم ز جمع اکابر و اشراف *** هم طرفدار و حامی فقرا

مقتدائی که جمع مقتدیش *** که ز صدها هزار بود فرا

بود در پیکر جماعت شهر *** چون دل و همگنان او اعضا

آن زعیمی که عزت وافر *** خالق او را نموده بود عطا

نام او شهرت امام زمان *** بود و عنوان او نشان خدا

حجر و بیت و کعبه را طائف *** زائر قبر اولیا و بقا

آقای شیخ مهدی نجفی *** اکبر قوم و ارجح آبا

نه در اسلاف بود مانندش *** نه در اعقاب کس شد او را تا

دهر کم آورد چو او فرزند *** بر حذر از علایق دنیا

می توان مثل او بندرت دید *** در صناید اتقیا اتقا

تا بمرز کمال رهروی زهد *** بلکه از آن نهاد بیرون پا

بر حذر آنقدر شد از تدلیس *** که نهان بودش التجا و رجا

بود با دیگران ره و روشش *** در طریق امور را و سوا

بود در بندگی چنان محتاط *** که نشد خارج از طریق خفا

بود برتر از آنکه بتوان گفت *** او فتادش به ذهن فکر ریا

بود یک رنگ تر از آنکه کند *** کس به نیرنگ بهر رنگ اغوا

بود از کثرت عدالت و صدق *** ساده در ذهن عده ای بخطا

نه بتعدیر و تهمت و تکفیر***ساخت از بهر شهرش بُت ها

نه به تحریک کس پی تخریب***بُرد دست او بخامه فتوا

شد ز مهمان پذیر دهر برون***در سراپرده سرای بقا

یا که شد از جهان سوی جانان***دعوت ارجعیش کرد ندا

ص: 35

خواست از طبع خویش مصراعی*** از پی ختم این رثا (برنا)

تا برای وفات و مدفن او*** باشد آن واضح و فصیح و رسا

هم کند مدفن و را معلوم*** هم بود بر وفات او گویا

کرد دریافت این چنین از طبع*** (جای مهدی بود رواق رضا)

1393

ص: 36

مصادر شرح حال مؤلف

شرح حال آية الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی مسجد شاهی را می توانید در کتب ذیل بیابید:

-- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر 3/170

-- تذکره شعرای معاصر اصفهان /478

-- نسبنامه الفت، مخطوط

-- أعلام در انساب /36

-- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی 6/100

-- الذریعة، در مجلدات مختلف

-- رجال اصفهان /230

-- گنجینه دانشمندان 3/110

-- گروهی از دانشمندان شیعه /391

-- قبيله عالمان دين /138 و 137

-- شرح حال خودنوشت مؤلف، قسمتهائی از آن در هدیه نجفیه نقل شده است

-- هدیه نجفیه از علامه سید محمدعلی روضاتی

-- فهرس التراث 2/534

-- المسلسلات فی الإجازات 2/253

-- الاجازة الكبيرة /228 الرقم 278

-- تذکره شعرای استان اصفهان /706

-- مشاهیر مدفون در حرم رضوی /333

-- زندگانی آية الله چهار سوقی /30

-- طبقات مفسران شیعه /905 رقم 906

-- ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان 1/510

ص: 37

ختم این مقال را ادای شکر واجبی قرار می‌دهم نسبت به کسانی که در احیاء این اثر شریک بوده‌اند:

1. عموی بزرگ صاحب این قلم آقای حاج آقا تقی نجفی - حفظه الله تعالى - فرزند آية الله العظمی علامه ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی - قدس سره - که امر به احیاء و طبع و نشر این کتاب کردند و هزینه‌های آن را همسرشان حاجیه خانم رباب (اعظم) صدرزاده - دامت عفتها - که خود نواده دختری مؤلف محترم می‌باشند متقرباً الی الله تعالى به عهده گرفتند.

لازم به یادآوری است آقای حاج آقا تقی نجفی، داماد مرحوم آقای سیدرضا صدرزاده، داماد آية الله حاج شیخ مهدی نجفی مؤلف کتاب می‌باشند.

2. محقق سخت کوش و فاضل گرانمایه و دانشمند ارجمند جناب آقای جويا جهانبخش - دامت برکاته - که زحمت تصحیح و تحقیق کتاب را برعهده گرفتند و با اثر زیبایی فارسی خود کتاب را معرفی کرده، بر آن تحشیه و تعلیق زده‌اند.

3. محقق توانا و فاضل جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ مهدی باقری - دامت برکاته - که زحمت پیاده کردن یکی از منبرهای مؤلف را از روی نوار صوتی موجود برعهده گرفته و مصادر آن را نیز استخراج نمودند. این منبر که «ارکان ایمان» نامیده شد بعد از این مقدمه و قبل از شروع در متن کتاب خواهد آمد.

4. جناب آقای مهندس محمود ارژمند - حفظه الله تعالى - صاحب انتشارات ساحت که زحمت طبع و نشر کتاب برعهده این عزیز بوده است.

از همه اعلام فوق تشکر و قدردانی می‌نمایم و دوام توفیقاتشان را از ذات باری مسألت می‌نمایم.

تحریر این مقدمه به خامه این حقیر - هادي النجفي - در پیش از ظهر روز پنج شنبه 10 شعبان المعظم 1426 برابر با 24 شهریور ماه 1384 در شهر اصفهان به پایان رسید.

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا

محمد وآله الطيبين الطاهرين.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة والسلام على محمد وآله اجمعين

قال الله عز وجل في كتابه الكريم «و من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شيء قدراً» (2).

خداوند عزوجل در این آیه مبارکه وعده و نوید می دهد، بندگان خود را، به این که در دنیا از کارهای دنیا راحت باشند، آسوده باشند، متوجه آخرت باشند، اعتماد و توکل بر خداوند کنند تا قلب آن ها راحت باشد، وعده می فرماید که هر که توکل کند بر من، من کفایت می کنم کار او را و به نحو بسیار بهتر و بالاتر کار او را اصلاح می کنم.

ص: 39

1- متن سخنرانی آیه الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی که در حدود دهه چهل شمسی ایراد گردیده و از نوار، صدای ایشان پیاده شده است.

2- سوره طلاق / 3 - 2.

این وعده ای که خداوند می فرماید عموم دارد، اختصاص به صنفی ندارد. در قرآن مجید وعده می فرماید بهشت را از برای اهل تقوی «والعاقبة للمتقوی» (1) «تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً» (2) «ثم ننجي الذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثياً» (3) «إن للمتقين في جنات ونهر» (4) و آیات دیگر، در این آیه می فرماید بدرستی که اهل تقوی در باغ ها و نه‌های بهشت متعَمَّنَد، اَمَّا در این جا وعده کفایت امر را از برای متقین تخصیص نمی فرماید [بلکه] کلیّة می فرماید: «و من يتوكل على الله فهو حسبه» می فرماید: هر که توکل بر من کند، اعتماد بر من کند، کارش را اصلاح می کنم به طریق بهتر [و] بالاتر «إن الله بالغ أمره».

این وعده ای که خداوند عزّوجلّ از برای عموم بندگان می دهد، یکی از فوائد او این است که قلبش مطمئن شود، انسان راحت شود، از تزلزل خارج شود، این ها فکر می خواهد. حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود - چنان چه مروی است - «الإيمان له أركان أربعة: التوكل على الله، و تفويض الأمر إلى الله، و الرضا بقضاء الله، و التسليم لأمر الله تعالى» (5)

می فرماید: ایمان چهار رکن دارد که اگر این ارکان در بنده ای نباشد ایمانش صحیح نیست، ایمانش درست نیست توکل و تفویض، رضا و تسلیم. توکل بر خداوند عزّوجلّ [را] اول می فرماید اعتماد، پشت گرمی به عنایات خداوند در کارهایش. او باید به فکر این مقام را تحصیل کند. تمام این چهار مقام را: توکل، تفویض، رضا، تسلیم.

اول توکل است، وقتی توکل او کامل شد کارهایش را به خداوند عزّوجلّ مفوض می کند، مفوض به او هست، ولی او وقتی که مفوض کرد به خداوند راحت می شود. دیگر رضا و تسلیم، وقتی کارهایش را به خداوند مفوض کرد و

ص: 40

1- سوره طه / 132.

2- سوره مریم / 63.

3- سورة مریم / 72.

4- سوره قمر / 54.

5- معتبره سکونی: الکافی 2/47 حدیث 2.

اعتماد او بر لطف و عنایت خداوند بود تحصیل مرتبه رضا آسان است، که راضی شود به قضای خدا در هر چه دوست دارد و هر چه مکروه دارد و هم چنین تسلیم [شدن] از برای امر خدا [و] [سرپیچی نکردن از قضای خداوند عزوجل].

توکل اول است، اول این چهار مقام است و به واسطه توکل ممکن است آن سه مقام را هم تحصیل کرد. باید که به فکر و اندیشه و تدبّر تحصیل کند هر که ندارد، هم او در حال خودش فکر کند، وقتی که جنین بود، در رحم مادر بود، چگونه خداوند عزوجل دفع بلاها از او می نمود، جلب فوائد به او می داد، نقش و خطوط بر او ظاهر می شد، دست او از همه عالم کوتاه بود (همه عالم از او کوتاه بودند) این جنین در رحم مادر زانوها را بلند کرده [و] سر به زانو نهاده مثل آدمی که فکر کند کأنّهُ باحضرت ذوالجلال به زبان حال عرض می کند:

بالاتر از آنی که بگویم چون کن***خواهی جگرم بسوز و خواهی خون کن

من صورتم وز خود ندارم خبری***تقاش توئی عیب مرا بیرون کن

در آن جا ظاهر می شود چشم و گوش و بینی، أحشاء و أمعاء، دست و پا و اعضای او، قوای او، تمام آن ها را خداوند عطا می کند بی این که کسی دخیل باشد در آن ها. روزی او را مقدر می فرماید از خون حیض، چون با او این مناسب است در وقتی که در رحم مادر است [و] وقتی که بیرون می آید همان خون حیض که غذای او بود صورت دیگر پیدا می کند، معطر و شیرین می شود. دو پستان مادر یکی عوض آب است و یکی عوض نان. پیش از آن که به دنیا بیاید خداوند برای او مهیا کرده، مثل مسافری که در منزلی وارد شود؛ پیش از آن که وارد شود غذای او مهیاست، آب او مهیاست. حضرت امیر - علیه السلام - می فرماید: «إيها المخلوق السويّ [و] المنشأ المرعيّ ... ثمّ أخرجت من مفرّك إلی دار لم تشهدّها، و لم تعرف سبيل منافعها [فمن هداك لاجترار الغذاء من ثدي أمك و عرفك عند الحاجة مواضع طلبك و إرادتك؟]» (1)

ای انسان چه کسی تو را یاد داد که غذا را، شیر را، از پستان مادرت بگیری،

ص: 41

بمکی؟ تو که عقل نداشتی، تو که معلّم نداشتی، تو که تعلیم نگرفته بودی. این الهامات خداوندی است، این عنایات خداوند است. همین قسم حساب بکند از آن وقت تا حالا چقدر بلاها از او دور شده؟ چقدر مراحم خداوندی بر او شامل شده؟ هر چشمی که می بیند نعمتی است، هر گوشی که می شنود نعمتی است. هر نفسی که می آید نعمتی است، هر نفسی که بیرون می رود نعمتی است «وإن تعدّوا نعمة الله لا تحصوها» (1) می فرماید خداوند عزّوجلّ: اگر بخواهید نعمت های من را بشمارید نمی توانید؛ از بس که زیاد است، از حدّ إحصاء شما بیرون است «ما بکم من نعمة فمن الله» (2) در جای دیگر می فرماید: هر نعمتی که دارید از جانب من است. خدا شريك ندارد، وزیر ندارد، معین ندارد.

[به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را]*** اگر نازی کند آنی فروریزند قالب ها

خدایا عظیم است ملکوت تو، شریف است جبروت تو، مقدّس است ذات تو، و نهایتی نیست از برای صفات تو.

«عزّ سلطانك عزّاً لاحدّ له بأوليّةٍ ولا منتهيله بأخريةٍ واستعلي مُلكك علوّاً سقطت الأشياء دون بلوغ آمده و لا يبلغ أدنى ما استأثرت به من ذلك أقصى نعت الناعتين ضلّت فيك الصفات و تفسّخت دونك النعوت و حارت في كبريائك لطائف الأوهام» (3)

ای نام تو سر دفتر مجموع ورقها*** از حکم تو آمیخته شب ها به فلق ها

از حکم تو سرگشته کواکب به فلك ها*** از مهر تو انگیخته اشجار ورق ها

خو کرده ز مهر تو روان ها به بدن ها*** خون ریخته از قهر تو شب ها به شفق ها

از جود تو بر پا شده در چنبر عالم*** اجرام سماوات طبق ها به طبق ها

نزدیکتر از من به منی و اعجاباً من*** دورم ز توزین روی قرینم به فلق ها

ص: 42

1- سوره ابراهیم / 34 و سوره نحل / 18.

2- سوره نحل / 53.

3- صحیفه سجادیّه (ترجمه جواد فاضل) / 295 دعای 32 - مصباح المتهدّد / 188 - مفتاح الفلاح / 270 - 269.

وقتی که فکر در نعمت های خداوند بر خودش، بر دیگران [نمود]:

ابر و باد و مه و خورشید فلک در کارند*** تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

خداوند عزوجل می فرماید: من هر چه در زمین است برای شما ای بنی آدم خلق کردم (1) [پیوسته] فکر کند در این مقوله ها، در این چیزها، در نعمت های خداوند، در بلاهائی که از او دفع فرموده، طرح فرموده، آن وقت توکّلش زیاد می شود، آن وقت ممکن است تحصیل مقام تقویض [نماید] که مرتبه دوم است و وقتی که فهمید، اعتمادش به خدا شد، وقتی پشت گرمی او به خدا شد گفت همین طور در این مدّت [خداوند] کارهای مرا اصلاح کرده، روزی مرا داده، بلا [را] از من دفع کرده، بعد از این هم مرا رها نمی کند، مرا به خود واگذار نمی کند؛ آن وقت مقام تقویض آسان است تحصیلش، کارهای خود را به خدا واگذار می کند [و می گوید] هر چه خدا بخواهد برای من، من واگذارم [کارم را به او] کارم واگذار به خداست، هر چه برای من می خواهد من همان را می خواهم. چون که از امام محمد باقر - علیه السلام - مروی است که فرمود: «ما أبالي أصبحت فقيراً أو مريضاً أو غنياً، لأنّ الله يقول: لا أفعال بالمؤمن إلاّ ما هو خير له» (2) فرمود: من باک ندارم که صبح کنم فقیر یا غنی، مریض یا صحیح، برای این که خداوند می فرماید: من با مؤمن نمی کنم مگر آنچه خیر او در اوست، هر چه کرد خیر است، هر چه از جانب خداوند به مؤمن رسید خیر او در اوست، پس تقویض که محکم شد، رضای به قضا هم حاصل می شود قهراً؛ رضای به قضاهای خداوند عزوجل در آن چه دوست دارد یا آن چه مکروه دارد. چه آن قضاهائی که موافق

ص: 43

-
- 1- اشاره به حدیث مشهور و قدسی «خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی» ن. گ: علم الیقین (فیض کاشانی) 1/381 - کلمات مکنونه (فیض کاشانی) 127/ - الجواهر السنّیة فی الأحادیث القدسیة / 131.
- 2- کتاب التمهیص / 57، حدیث 114 - بحار الأنوار 68/151، حدیث 52 - ألف حدیث فی المؤمن / 171، حدیث 494.

میل او باشد، چه آن چه مخالف میل او باشد [آن وقت] به مقام رضا، ممکن است برسد که بالاترین مقامات است و این رضا مقول به تشگک است، یعنی در جاتی دارد و درجه آخر آن که [رسیدن به آن] ممکن نیست از برای مردمان عادی [بلکه] مختصّ به انبیاء - علیهم السلام - است، مختصّ به ائمه - علیهم السلام - است، چنانچه دارد که «حضرت امیر - علیه السلام - فرمود: وقتی پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به من وعده شهادت داد که من کشته می شوم در راه خدا، فرمود که یا علی آن وقت صبر تو چگونه است؟ وقتی این بلا بر تو نازل شد صبر تو چیست؟

حضرت امیر - علیه السلام - فرمود: من عرض کردم یا رسول الله این [جا] که موقع صبر نیست، این جا موقع شکر است، من باید به این بلا شکر کنم، بلائی نیست، این نعمت است، این مواظن از مواظن صبر نیست از مواظن شکر است» (1).

آن مقام که از برای مردمان عادی ممکن نیست، حالا همین اندازه که مکروه نداند قضای خدا را، بدش نیاید، [نگوید] چرا من ناخوش شدم؟ چرا من فقیر شدم؟ چرا آن ضرر به من خورد؟ چرا آن شد؟ کارهایش را وقتی تفویض کرد به خداوند عزّوجلّ و رضا حاصل کرد، آسوده می شود. علاوه بر آن که - چنانچه در حدیث است - خداوند هر چه بر او فرستاد خیر او در آن است، صلاح او در آن است، مصلحت او در آن است. بله مقام اعلای رضا - که بالاترین مقامات است - مختصّ به پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و آل پیغمبر - علیهم السلام - بود چنانچه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - وقتی خواست از مگّه حرکت کند به عراق برای شهادت، برای یاری دین خداوند عزّوجلّ خطبه خواند [و فرمود: «خَطُّ الموت علی ولد آدم منخطّ القلادة علی جید الفتاة و ما أولهنی إلی أسلافی اشتیاق یعقوب إلی یوسف و خیر لی مصرعاً أنا لاقیه»] (2).

ص: 44

1- المعجم الكبير 11/295 - بشارة المصطفى 343، حدیث 38 - النور المبين /396.

2- لهوف / 53، مشیرالأحزان /21.

می فرماید: ای اصحاب من بدانید که برای من از جانب خداوند عزوجل اختیار شده است مَصْرَعی، محلی که در آن جا بخوابم، شهید شوم، کشته شوم «أنا لاقیه» من ملاقات خواهم کرد، من به آن جا خواهم رسید، من شربت شهادت خواهم نوشید؛ تا این که می فرماید: «رضا الله رضانا أهل البيت، نصبر على بلائه و يوفينا أجور الصابرين» (2) می فرماید: رضای ما در رضای خداست، هر چه خدا راضی است از برای ما، ما همان را راضی هستیم «نصبر على بلائه» صبر می کنیم بر بالای خدا و اجر صابرين را به ما مرحمت می فرماید.

در این حرکت سیدالشهداء از مکه به کربلا بنده چند [بیت] شعری به طریق عرفانی سالها پیش گفته بودم که به یادگار عرض می کنم:

شه کشور شهادت به هوای عشق بازی***چو شد از مدینه بیرون پی دفع ترك تازی

همه عاشقان صافی بر آن شه حجازی***ز حجاز گشت پنهان به عراق شد هویدا

ز جمال بی مثالش شده عالمی مُسَخَّر***دو هزار همچو یوسف، سه هزار چون زلیخا

بر کوفیان به حیّرت که چه همّت است و رفعت***جبروتیان به فکرت که چه صفوت است و خُلّت

متقرّبین ثانی همه غرق بحر حیرت***ز جلال آن همامی ز جمال آن دل آرا

همه سروران نامی بر آن شه گرامی***بر آن شه گرامی، همه سروران نامی

همه خسروان دنیا به برش چو يك غلامی*** دو هزار همچو قیصر سه هزار همچو کسری

به چنان شکوه و رفعت، به چنین جلال و حشمت*** که به سوی طور خُلّت، بدواند رخس همت

بگذشت قدر طورش ز جلال و جاه و رفعت*** دو هزار بار برتر ز جلال طور سینا

که به نینوا درافکند بساط پادشاهی*** به همان مکان برافراشت سرادقات شاهی

برسیدش این عنایات ز مصدر الهی*** که خوش است و خیر مقدم، چه خوش آمدی نگارا

يك وقت هم، در صبح روز عاشورا دست به دعا برداشت دعا کرد «کم من کرب یضعف فیہ الفؤاد، و تقلّ فیہ الحیلة، و یخذل فیہ الصدیق و یشمت فیہ العدوّ أنزلته بك و شکوته الیک...»(1)

در شب عاشورا هم، این حزن و خوف و مصیبت، او را باز نداشت از توجّه به سوی پروردگار و باز هم حسین و اصحاب او «لهم دویّ کدویّ النحل»، شب عاشورا [را] حسین علیه السلام و اصحابش به روز آوردند در حالی که صدای عبادت آن ها در خیمه ها مثل صدای زنبوران عسل شنیده می شد...

«يك وقت هم [در روز عاشورا] عمر سعد به غلام خود گفت: ای درید این عَلم را بیاور بالای سر من. عَلم را بالای سر آن خبیث گرفت و [او] دست کرد به تیر و کمان و يك تیر به سوی لشکرگاه سیدالشهداء - علیه السلام - انداخت [و] گفت: شهادت بدهید در نزد امیر که اوّل کس من بودم که تیر انداختم، و اوّل کس من بودم که جنگ کردم با حسین. وقتی تیر پسر سعد رها شد به سوی لشکرگاه حسین - علیه السلام - تیراندازان نیز تیرباران کردند»(2). در این تیر

ص: 46

1- ارشاد شیخ مفید 2/96، بحار الأنوار 45/4، العوالم [الامام الحسين عليه السلام] / 248.

2- ارشاد شیخ مفید 2/101.

باران تمام اصحاب حسين - عليه السلام - يا اكثر آن ها مجروح شدند، جراحت برداشتند.

اللهم انى اسئلك بمحمد و اهل بيته...

اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات، اللهم اغفر لنا، اللهم ارحمنا

اللهم اكف امور ديننا و دنيانا، اللهم...

اللهم اختم لنا بالخير و صلى الله على محمد و آله

ص: 47

أَسَاوِرِ مِنْ ذَهَبٍ

در

أحوالِ حضرتِ رَبِيبِ سَلَامِ اللّهِ عَلَيْهَا

تأليف

آية الله حاج شيخ مهدي نجفي اصفهاني (مسجدشاهي)

- قَدَّسَ اللّهُ رُوحَهُ العَزِيزِ -

(1299 - 1393 هـ . ق.)

تحقيق و تحشيه و تعليق

جويا جهانبخش

ص: 1

یادداشتِ محقق *** 7

نسب زینب - علیها السّلام *** 26

أولاد أمير المؤمنين - صلواتُ الله عليه *** 28

سنّ زینب - علیها السّلام *** 30

شهر زینب - علیها السّلام *** 31

أولاد زینب - علیها السّلام *** 34

مقامات عالیه و قوّت ایمان زینب - علیها السّلام *** 41

علم زینب - علیها السّلام *** 42

حلم زینب - علیها السّلام *** 43

عصمت زینب - علیها السّلام *** 43

فصاحت زینب - علیها السّلام *** 44

قوّت حافظه و ذکاوت زینب - علیها السّلام *** 53

صباحت زینب - علیها السّلام *** 54

توسّل به زینب - علیها السّلام *** 55

مولد و مدفن زینب - علیها السّلام *** 61

زینب - علیها السّلام - در روز تاسوعا *** 64

زینب - علیها السّلام - در روز عاشورا *** 67

زینب - علیها السّلام - در یازدهم محرّم *** 82

زینب - علیها السّلام - در مجلس عید زیاد - علیه اللّٰعنه - در کوفه *** 94

زینب - علیها السّلام - در شام در مجلس یزید - علیه اللّٰعنه - *** 98

خاتمه *** 112

در مدح پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلّم - *** 116

در مدح حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - *** 117

در مدیح حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها *** 123

در مدیح امام حسن مجتبی - علیه السّلام - *** 124

در مدیح حضرت سیدالشهداء - علیه السّلام - *** 124

در مدیح امام زین العابدین - علیه السّلام - *** 125

در مدیح امام محمد باقر - علیه السّلام - *** 125

در مدیح امام جعفر صادق - علیه السّلام - *** 126

در مدیح امام موسی کاظم - علیه السّلام - *** 126

در مدیح امام علی الرضا *** 127

در مدیح امام محمد تقی - علیه السّلام - *** 128

در مدیح امام علی التّقی - علیه السّلام - *** 128

در مديح إمام حسن عسكری - عليه السّلام - 129 ***

در مديح حضرت بقيّة الله إمام قائم مهدي - صلوات الله و سلامه عليه - 129 ***

تعلیقاتِ محقّق 131 ***

فهرستِ گزیده منابع مورد استفاده در تحقیق و تحشیه 139 ***

ص: 5

یادداشت محقق

نخستین آشنائی ام با کتابِ اَسَاوِرِ مِنْ ذَهَبٍ (1)، همان زمان بود که استادِ معظّم، حجّة الإسلام والمسلمین حاج شیخ هادی نجفی - دامّ مَجْدُهُ -، تحقیق و آماده سازی آن را برای طبع به من بنده پیشنهاد کردند. چون در همین اوان گوشه ای از اوقاتم در تحقیقِ تالیفِ مُنِيفِ دیگری از مرحوم آية الله حاج شیخ مهدی نجفی مسجدشاهی مصروف بود (2)، با تأمل این پیشنهاد را پذیرفتم.

آنچه مرا در این کار دل داد و پیش راند عمدتاً دو چیز بود: یکی،

ص: 7

1- «اَسَاوِر» جمع «اَسْوِرَة» (به معنای: دَسْتَبَرُنْجَن، دَسْتَبُنْد، اَلَنگو) است. تعبیر «اَسَاوِرِ مِنْ ذَهَبٍ» مأخوذست از قرآن کریم: «يُحَلِّوْنَ فِيهَا اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» (س 18 ی 31؛ یعنی: در آن به دَسْتَبَرُنْجَن هائی زَرّین آراسته شوند).

2- و آن کتاب، الأرائك است در بابِ دانشِ اَصُولِ فقه؛ که - اِنْ شَاءَ اللَّهُ الرَّحْمَن - بزودی انتشار می یابد.

شوقِ عرضِ إرادت و إخلاص و خاکساری به آستانِ مقدّسِ بزرگِ بانویِ مُجاهِدِ اسلام، حضرتِ زینبِ کُبری - سلامُ اللّهِ علیها - ، که بی گمان از جلیل ترین اولیایِ آلآهی و مُقَرَّبانِ درگاهِ باری - عَزَّ اسْمُهُ - است(1). دیگر، ساختارِ دلپذیرِ کتاب و پیراستگیِ نسبیِ آن از حَشَو و زوائدی که در پاره ای تألیفاتِ مُشابِه دیده می شود.

دیرزمانی است که آگاهان و آگاهی گُستران، از آنگونه کتابهایِ مشحون از زوائد، نالیده و شکوه و شکایت کرده اند که «مؤلّفش خواسته برای خودش و دیگران مطالبِ منبری درست کرده.... گفتاری منبری جمع آوری نماید، و لذا بر درستی و نادرستی مطالب و [این که] از کجا و از کدام مدرک و مَصَدَر و مُسْتَنَد نقل می کند اعتناء نکرده و اهمّیت نداده و به هر کتابِ مجهولِ المؤلّف و تألیفِ هر نااهل و جاهل چنگ زده و هرچه به نظرش رسیده و آنچه در نوشته ای خوانده و در جُنگی به دست آورده و در بیاضی و در پشت کتابی یافته تمامی آنها را نقل [کرده] و در تألیفِ خود در صفحه روزگار از خود به یادگار گذاشته است»(2).

غرضِ چُنین مَدَوّنانِ بی مُحابا آن بوده است که «مطالبی فراهم آید و از ایشان به یادگار بماند، گرچه به عالمِ شیعه اِهانت و اَسبابِ عار و ننگ فراهم گردد و به دستِ خودشان سلاح به دست دشمن داده باشند...»(3)!

این شیوه عمدتاً از موارِیثِ نامبارکِ عَصْرِ فترت و عُسرتی است که

ص: 8

1- خواست که غم دستِ تو بِنَدَد ولی ***غم که بُود در برِ دُختِ علی قامتِ تو، قامتِ غم را شکست ***دُختِ علی را نتوان دست بست (استاد موسوی گرمارودی)

2- تحقیق درباره اَوّل اُربعینِ حضرتِ سیدالشّهداء علیه السّلام، قم: 1368 ه. ش. ، ص 60. کجاست نویسنده آن کلمات، آیه اللّهِ شهید قاضی طباطبائی - اَعْلَى اللّهِ مَقَامَهُ - ، که ببیند امروز کسانی که نه به آن مَقَاتِلِ نامعتبر دسترس می توانند داشت، و نه دانشی دارند که جُنک بخوانند، و نه سواد را از بیاض تمیز می دهد، با استناد به مَناماتِ عَجائز، و حَیالاتِ گروهی قاصر در اَدایِ فرائض، بر بعضِ منابر - حتّی پاره ای منابرِ رسمی و صدا و سیمايِ ملی - چه هنگامه ای برپا کرده اند و...؟!؛ فَاِلی اللّهِ الْمُسْتَكی!

3- همان، ص 60 و 61؛ با تصرّف در يك لفظ.

پس از سرآمدن روزگارِ رونق‌مندِ صفویان و بخصوص از نیمه دوم سده دوازدهم هجری به بعد، پدیدار گردید و متأسفانه ناهنجاریهای نابرتافتنی را نرَم نرَم بدل به «هنجار» کرد!!

در حقیقت، با سپری شدن روزگارِ علامه مولانا محمدباقرِ مجلسی - اَعْلَى اللّٰهُ تَعَالَى مَقَامَهُ الشَّرِيف - و در رسیدنِ عصرِ آشوبهایِ سیاسیِ کوبنده ای چون فتنه افغان، اندک اندک طومارِ یکی از اَعْصَارِ زَرِّينِ فرهنگِ شیعی - که به اهتمامِ عالمانی چون شیخ بهاء الدین محمدِ عاملی و مولانا محسن فیض کاشانی و آخوند ملا محمد تقی مجلسی و خَلَفِ صالحش، مولانا محمدباقر، رقم خورده بود - ، فرو بسته شد و رخنه های خُمود و انحطاط، علی الخصوص در اُرکانِ عِلْمِ حدیث و سیره - که در دوره پیش رونقی و طراوتی بسزا یافته بود - ، نمودار گردید.

فترتِ پس از صفویّه، تقریباً، تا عهدِ ناصری به درازا کشید. این که زمانه عُسْرَتِ تحقیقاتِ حدیثی و تاریخی، چگونه مجالِ فراهم ساخت تا آمیزه ای از تَقْلُسُف و تَصَوُّف و اَوْهَامِ عَوَام و عَوَامِ زَدگی های خَوَاص، چهره اندیشه دینی را دیگرگون کند، و زمینه خرقه بازی و فرقه سازی فراهم آورد، و گونه ای مُنْحَطِّ و مَبْتَذِل از اخباریگری را - که بی گفت و گو روحِ محققانِ اخباریِ پیشین نیز از آن نفور بود! - ، در کنارِ رسوباتی از غالیگری، میدان دهد، قصّه پُرغصّه ای است که باید به جای خویش گفته آید.

باری، در نیمه دوم عصرِ فرمانروائی قاجاریان، عواملِ متعدّد، گونه ای تکاپو را در راهِ اِحیاءِ سنّتِ حدیثِ پژوهی دامن زد که نامدارترین پرچمدارِ آن محدّثِ فقید، ثالثِ المَجلسیّین، میرزا حُسینِ نوری، بود. یکی از مهمترین سویه های این پویه فراخ دامنه علمی، تکرارِ دقّت و وسواسِ سَلَف در نقلِ اخبار و آثار و اعتماد بر منابعِ شایسته و بهره وری از طُرُق و مآخِذِ پیراسته بود. این رَوَند خودبه خود رویارویِ حِجَمِ عظیمی از شفاهیّات و مشهوراتِ متأخران که به مآخِذِ بایسته مُستند نمی بود می ایستاد، و بالتَّبَع، توده ای انبوه از اقوالِ بی پایه و سُسْتِ آماسیده در حیظه نقلیّات را به کناری می نهاد و مُسامحاتی را که علی الخُصوص در این اواخر باب شده بود (1) اجازت نمی داد.

نهضتِ تحریفِ زدائی و مُستندگرائی در حیظه نقل - که نه فقط امثالِ محدّثِ نوری به عنوانِ دانشورانِ حوزوی و پاسدارانِ حریمِ دیانت رونق افزای آن بودند، بلکه از حمایتِ رسمیِ برخی ارکانِ حکومتِ وقت نیز برخوردار داشت (2) -، همچنین، پاسخی بود سزاوار به اقتضایِ زمانه ای که در مواجهه با امواجِ تجددمآبی، برخوردِ بیدارانه تر و متعهدانه تری را از گویندگان و نویسندگانِ دینی و مبلّغانِ شریعت توقّع می نمود و انتظار می بُرد.

کتابِ اَساورِ مَن ذَهَب، با تأثر از همین فکر و فرهنگِ پدید آمده، و یکی از پیایندهایِ آن بیداری و بیدارگری است.

ص: 10

1- گزارشِ پاره ای از این مُسامحات را در لؤلؤ و مرجانِ محدّثِ نوری (ره) می توان دید.

2- نمونه را، نگر: چهل سال تاریخِ ایران (المآثر و الآثار)، 1/168 و 169 (/ گزارشِ قَدِغْنِ اَکید و نَهیِ شدید از قصّه روضه عروسی قاسم).

شیوه مؤلف در اقتصار به اخبار نسبتاً اندکشماری که اغلب در مآخذ اصلی و منابع اصیل اندراج یافته اند و اجتناب از برف انبار نقلهای شفاهی و بی مأخذ یا ضعیف و موهومات عوام، نمودارِ مشی یادشده است.

همچنین، تفاوتی که مؤلف - در واقع - میان «زبان حال» و «زبان قال» نهاده - و توجهی که در گزارش احوال زینب کبری (سلام الله علیها) در روز عاشورا، بدین تفاوت، نموده است - ، نشان بر خوردِ متعهدانه اوست که متأسفانه نه فقط در کثیری از مکتوبات دوره فترت و بسیاری از مقاتل پُرشمار آن عصر دیده نمی شود، حتی در عصر ما نیز - جز نزد محققان مُدَقَّق و شماری قلیل از نویسندگان باریک بین و نقاد و مأخذشناس - دیرباب است.

این خصلتها، بر سر هم، ارزشی ویژه و موقعیتی ممتاز به أساورِ من ذَهَب می بخشد و آن را - اگرچه تالیفی امروزیه نیست و صبغه «تاریخیت» و گذر زمان در سیمایش نمودار است - ، چونان پاره ای از اجزاء و اسناد تکاپوی پیشگفته، و به سان کتابی که هم خواندنی است و هم بیدارگر و احیاکننده نگاهی اصولی تر به تاریخ و اخبار، به میان می آورد و از بسیاری مؤلفات دیگر متمایز می سازد.

سعی که مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی در ارائه اثری مُنقَّح و عالمانه و - در عین حال - مبلغانه و مروّجانه نموده است، هنگامی توجه برانگیزتر می شود که او را بشناسیم و بدانیم مرد، بیش و پیش از

هر چیز، به عنوان دنیاگریزی شب خیز و مولع زهد و پرهیز شناخته شده.

ما عادت کرده ایم از دنیاگریزان زهدورز و پارسایان متقشف، بیشتر نوعی بی‌مبالاتی در پاره‌ای تدقیق‌های عالمانه ببینیم و - اگر جسارت نباشد - برخی سخنان عوامانه بشنویم و این را بر عدم استغراق ایشان در اشتغالات غفلت آور به قلم و قرطاس، حمل کنیم! متأسفانه گروه پُرشماری از این طائفه چنین اند. نگاهی به ملفوظات و مکتوباتشان گواه شوق زاندالوصفی است که به جنبه‌های حیرت‌انگیز حیات - چون گرامات و منامات - دارند، تا جنبه‌های دقت آمیزی چون تحقیق در أدله أقوال و مستندسازی اخبار و مانند آن.

جمع زهدورزی و تقشف و دنیاگریزی و ورع و عبادتی که جمیع‌آشنایان مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی بدان گواه اند، با دقت و بصیرت و إتقانی که در تألیف چنین کتابی به کار برده است، بی‌نظیر نیست، لیک کم‌نظیر است. بلکه نشان می‌دهد آن روش، زهد و پرهیزی بصیرانه و دین‌شناسانه بوده است، نه عوامانه و از روی تمسکی ظاهری به «دین العجائز».

افسوس! افسوس از عالِم‌نمایی که پایبندی به خرافات و ترك شیوه تدقیق‌ناقدانه عالمانه را شرط دین‌ورزی و پارسائی و إعراض از مادّیات و إقبال به معنویات پنداشته و تعبد دینی را با فروکوفتن نقادیهای عقلانی و دقت‌های عیارسنجانه برابر گرفته اند.

مبنای این تحقیق، همان چاپِ سنگیِ کتاب است که از سوی «مطبعه مدرسه گلپه‌ار (سید محمد گلپه‌اری)» در اصفهان منتشر شده (و مع‌الأسف تاریخ ندارد).

عمده‌ا‌ه‌تمام ما، پس از ضبطِ نص، معطوف به تحشیه و تعلیقِ إجمالي متن بوده است. چند تعلیقه اندک‌ک جایگیر را در پایان کتاب آورده ایم. ستاره هائی که گاه در حواشی به چشم می خورد، مُشعر به ادامه بحث در آن تعلیقات می باشد.

در به سامان آمدن این دفتر سروران و یارانی بذلِ همّت کرده اند که از همگی شان سپاسگزارم؛ بویژه از:

-- اُستاذنا العلامة آیه الله حاج سید محمدعلی روضاتی - مُدّ ظلّه الوارف - و استاد حجّة الإسلام والمسلمین حاج شیخ هادی نجفی - دامّ مجده - ، بابت به امانت سپاردن برخی منابع و مآخذ.

-- دوست ارجمندم، طالب علم فاضل، آقای مهدی کاظمینی، بابت همکاری در مقابله و غلطگیری.

-- دوست ذوقمند هنرشناسم، آقای مهندس محمود ارژمند، بابت کوشش در آراستگی چاپ.

اگر بر تحقیق و تحشیه این اثر، مَثوبتی آنجهانی مُقرّر باشد، نثارِ روانِ پدرم، مرحوم محمدعلی جهانبخش، باد که نامش هماره قرینِ آزادگی و فرزاندگی است.

سَلامٌ وَرَیحانٌ وَرَوحٌ وَرَحْمَةٌ***عَلَيْهِ وَ مَمْدودٌ مِنَ الظِّلِّ سَجْسَجٌ (1)

ص: 13

1- یعنی: دُرود و رَوح و رَیحان و بخشایشی ایزدی و سایه ای بلند و دلپذیر، بهره تو باد! (این شعر، بیتی است از چکامه جیمی مشهور ابن الرّومی، سرایشگر شیعی سده سوم هجری).

خداوند را بر اتمام این نعمت سپاس یکدلانه می گویم و از او می خواهم به حق بانوی فرهیخته بنی هاشم، آسوه دینیاری و شکیب و حق گوئی و ستم ستیزی، حضرت زینب کبری - سلام الله علیها - ، دل و دست و زبان ما را به خدمتگزاری حق مؤید بدارد، دمدمه ها و وسوسه های دنیائی را از خاطر ما بزداید، بیم و امیدهای ما را یکسره معطوف سرای باقی سازد و از آهواء و اغراض فانی بپالاید؛ باشد که نام «شيعه علی مرتضی (ع)» بر ما راست آید!

کمین خادم کتاب و سنت:

جويا جهانبخش

(عَفِيَ عَنْهُ وَعَنْ وَالِدَيْهِ)

اصفهان - 27 رجب المرجب 1426 ه . ق.

فرخنده سالروز مبعث پیامبر اکرم

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -

ص: 14

1. «أساور» جمع «أسورة» (به معنای: دَسْتَبَرُنَجَن، دَسْتَبَنَد، اَلَنگُو) است.

تعبیر «أساور من ذهب» مأخوذست از قرآن کریم: «يُحَلِّوْنَ فِيهَا أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» (س 18 ی 31؛ یعنی: در آن به دَسْتَبَرُنَجَن هائی زَرِّين آراسته شوند).

2. و آن کتاب، الأرائك است در بابِ دانشِ أصولِ فقه؛ که - إِنْ شَاءَ اللّهُ الرَّحْمَن - بزودی انتشار می یابد.

3. خواست که غم دستِ تو بَنَدَد ولی ***غم که بُود در برِ دُخْتِ علی

قامتِ تو، قامتِ غم را شکست ***دُخْتِ علی را نتوان دست بست

(استاد موسوی گرمارودی)

4. تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء علیه السلام، قم: 1368 ه. ش. ، ص 60.

کجاست نویسنده آن کلمات، آیه الله شهید قاضی طباطبائی - أَعْلَى اللّهُ مَقَامَهُ - ، که ببیند امروز کسانی که نه به آن مَقَاتِلِ نامعتبر دسترس می توانند داشت، و نه دانشی دارند که جُنْگ بخوانند، و نه سواد را از بیاض تمیز می دهد، با استناد به مَنَامَاتِ عَجَائِز، و خَیَالَاتِ گروهی قاصر در ادایِ فرائض، بر بعضِ منابر - حَتّی پاره ای منابرِ رسمی و صدا و سیمايِ ملی - چه هنگامه ای برپا کرده اند و...؟!؛ فَاِلَى اللّهِ الْمُشْتَكِي!

5. همان، ص 60 و 61؛ با تصرّف در يك لفظ.

6. گزارشِ پاره ای از این مُسامحات را در لؤلؤ و مرجانِ محدّثِ نوری (ره) می توان دید.

7. نمونه را، نگر: چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار)، 1/168 و 169 (/ گزارشِ قَدِغْنِ اُكید و نَهْیِ شدید از قصّه روضه عروسیِ قاسم).

8. یعنی: دُرود و رُوح و رَیْحان و بخشایشی ایزدی و سایه ای بلند و دلپذیر، بهره تو باد!

(این شعر، بیتی است از چکامه جیمی مشهور ابن الرّومی، سرایشگرِ شیعی سده سوم هجری).

ص: 16

حمد فزون از دایره قیاس و شکر خالی از هر التباس خداوندی را که معموره هستی دستگاه او و عالم یکسره در پناه اوست.

(شعر)

به اندك التفاتی زنده دارد آفرینش را*** اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها

پیش از آنکو از عالم خبری و از کائنات اثری بوده باشد حضرتش در غیب الغیوب تنها می زیست، نه از خلوت وحشت داشت و نه به ظهور خلق حاجت، تا آنگاه که موقع رسید تا سحاب گرمش دُرافشان گردد و باران فضلش فیض ریزان شود، کائنات از مائده نعمتش بهره مند شوند و سعادت‌مندان به سبب معرفت و محبتش ارجمند گردند،

ص: 17

گل صد برگِ حُسنِ دوست نداشت***عندلیبی که تا نوازد ساز

بود سلطانِ حُسنِ او دائم***متکی بر چهاربالشِ ناز

ناز او را نیاز می بایست***ناگزیرست ناز را ز نیاز

زانکه در ذلّ اوست جان را عزّ***زانکه در سوز اوست جان را ساز

ای ز تو برگ و سازِ ما پیدا***بی تو ما را نه برگ هست و نه ساز

کلام سرّی لطیفش ظلمتگاه عدم را نهیبی فرمود تا ذرات وجودیّه متلالی و درخشان شدند: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.**(1)

شیرین لب او تا که به گفتار درآمد***عالم همه در ولوله و شور و فغان شد

فضا را گشود و زمان را پیدا نمود و دریای بسیط را بیافرید و او را متلاطم ساخت تا کیستی چهره گشود و عالم رخ بنمود، **مَجْرَاتِ** (2) خود را درهم بستند و شمس از هر سو متفرّق گشتند، سیّارات پدیدار شدند و اَقْمَار دیدار نمودند، عوالم نامحصور نمایان شد و خورشیدهای نامحدود تابان گشت.

جهانی بدین خوبی آراستی***برون زانکه یاریگری خواستی

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ (3)؛ نظامات شمسیّه در جنبش شدند و کارخانه های سماوی در گردش افتادند؛ **كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** (4).

ص: 18

1- قرآن کریم: س 36، ی 82.

2- مَجْرَه: کهکشان.

3- قرآن کریم: س 24، ی 35.

4- قرآن کریم: س 21، ی 33؛ و: س 36، ی 40.

ای آفتاب رویت هرسو فکنده تابی***وی از فروغ مهرت هر ذره آفتابی

دست تو در گل ما، مهر تو در دل ما***نوریست در ظلامی، گنجیست در خرابی

وَمَا الَّذِي نَزَى مِنْ خَلْقِكَ وَنَعَجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَنَصِيْفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَ مَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ وَقَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ وَ انْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ
وَ حَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَعْظَمُ (1).

خدایا عظیم است ملکوت تو، شدید است جبروت تو، عجیب است قدرت تو، لطیف است حکمت تو، منزّه و مقدّس است ذات تو، و
نهایتی نیست از برای صفات تو.

عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حَدَّ لَهُ بِأَوْلِيَّيَّةٍ وَ لَا مُنْتَهَى لَهُ بِاخِرِيَّةٍ، وَ اسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلْوًا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَهُ بُلُوغِ أَمْدِهِ، وَ لَا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتَأَثَرَتْ بِهِ
مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِيَتَيْنِ؛ ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوتُ، وَ حَارَتْ فِي كِبْرِيَاءِكَ لَطَائِفُ الْأَعْوَاهِمِ (2).

ص: 19

1- بخشی است از يك خطبه امير مؤمنان علی - عليه السلام - که در نهج البلاغه ي شريف آمده است: خطبه 160؛ ط. شهیدی، ص 160 (با این تفاوت که در ط. شهیدی به جای «سُتُور»، «سَوَاتِر» آمده)؛ یعنی: «چیست آنچه از آفرینش تو می بینیم و از قدرتت شگفتی می نمایم، و بدان بزرگی قدرتت را می ستاییم! حالی که آنچه از آن بر ما پوشیده گردیده، و دیده های ما آن را ندیده، و خردهای ما بدان نرسیده، و پرده های غیب میان ما و آن گستریده، بزرگتر است.» (همان، همان ص).

2- بخشی است از نیایش سی و دوم صحیفه کامله سجّادیّه (ط. فیض الإسلام، ص 217 و 218)؛ یعنی: «سلطنت تو چنان غالب است که حدّ و مرزی برای آن به اول بودن و مُنتها و پایانی برای آن به آخر بودن نمی باشد؛ و پادشاهی تو چنان بلندپایه است که همه چیز پیش از رسیدن به پایان آن فرومانده؛ و منتهای وصف و صف کنندگان به پائین ترین مرتبه ای از رفعت و بزرگواری که به خود اختصاص داده ای نمی رسد؛ اوصاف درباره تو گمراه شده، و صفتها نزد تو از هم گسیخته، و اندیشه های باریک در بزرگواریت سرگردان گشته اند.» (همان، همان ص).

ای برتر از قیاس و گمان و خیال و وهم***وز هرچه گفته اند و شنیدیم و دیده ایم

عالم تمام گشت و به پایان رسید عمر***ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم(1)

ما عدد مَجْرَاتِ تو را که به چشمهای مسلح دوربین توان دید، نتوانیم إحصا نمائیم، در عین حالی که عالم مَجْرَه و نجمی خودمان فقط يك عالم از عوالم مَجْرَاتِ است که خود به تنهایی دارای چندین هزار میلیون شَموس و سیارات است؛ بلی، تو به تنهایی اینهمه عوالم را تدبیر و تصریف می فرمائی و به سکنه آنها روزی و فیض می رسانی که: وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ(2).

ص: 20

-
- 1- این دو بیت از سعدی است در دیباجه گلستان، و آنجا چنین ضبط شده: ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم***وز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر***ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم (کلیات سعدی، ط. مصفا، ص 2).
 - 2- قرآن کریم: س 16، ی 12.

عالم به توروشن است چون تو*** بر چرخ جلال مهر و ماهی

گیتی به مانند صفحه بستانی است که نفخه توریا حین بیشمار و ازهار بسیار در او پاشیده، یا به مثابه بساطی است که دست قدرت تو در او بسی دُر و گوهر افشانده، یا عروسی است رعنا و زیبا که ماشطه صنع تو او را به لآلی آبدار و جواهر شاهوار مزین و مرصع فرموده؛ چنانچه این بنده گوید:

عروس شب چون به سر سیاه مِعْجَر (1) کند*** ماشطه صنع باز او را زیور کند

زیور او را تمام ز دُر و گوهر کند*** گوهر او را تمام ز لولو تر کند

تا شود این نوعروس از گهرش آبدار

دست گشاده ات همه را نگاهداری و دارائی می فرماید و چشم بیدارت همه را نگاهبانی و پذیرائی می نماید

مَا الْكُونُ إِلَّا ظُلْمَةٌ *** فَبَسِ الْأَشْعَةَ مِنْ ضِيَانِكَ

وَ جَمِيعُ مَا فِي الْكُونِ فَ*** نِ مُسْتَمِدُّ مِنْ بَقَائِكَ

بَلْ كُلُّ مَا فِيهِ فَقِي *** رُ مُسْتَمِيحٌ مِنْ عَطَائِكَ (2)

در حجاب خلقت نهان شدی و از او جلوه گر و عیان شدی چنانچه أميرالمؤمنين - صلوات الله عليه - فرمود:

ص: 21

1- مِعْجَر: روسری، چارقد.

2- بنا بر گزارش مُحَبِّی در خلاصة الأثر و نفحة الریحانة این آیات از مصطفی بن عبدالمملك (عثمان) البابی الحلبی است (إفاضه دوست ارحمند، استاد مجید هادیزاده).

بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَبِهَا امْتَنَّ عَنْ نَظَرِ الْعُيُونِ. (1)

ای روی تو در حجاب عالم *** بردار ز رخ نقاب عالم

حیف است که بحر تو نهانست *** وانگاه عیان سراب عالم

برقی بجهان ز مهر رویت *** بشکاف ز هم سحاب عالم

نی نی غلطم که هست رویت *** ظاهرتر از آفتاب عالم

پرده برانداز و برون آی فرد *** گر منم آن پرده هم اندر نورد

نسخ کن این آیت آیام را *** مسخ کن این صورت اجرام را

دانه کن این عقد شب افروز را *** پرشکن این مرغ شب و روز را

طرح درانداز و برون کن برون *** گردن چرخ از حرکات و سکون

دفتر افلاک شناسان بسوز *** دیده خورشیدپرستان بدوز

صفر کن این چرخ ز جرم هلال *** باز کن این پرده ز مثنی خیال

تا به تو اقرار الاهی دهند *** بر عدم خویش گواهی دهند

هیكل انسان را در بهترین ترکیب و شمائلی آراستی؛ (2) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (3)؛ وقامت زیبای او را به کرامتی بسزا و شرافتی جان افزا تشریف فرمودی، چنانچه خود فرمودی: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ

ص: 22

1- نهج البلاغه، خطبه 186؛ ط. شهیدی، ص 200؛ یعنی: «به آفریده ها، آفریننده، بر خردها آشکار گردید (و با دیدنی بودنشان مسلم شد) که آفریننده را هرگز نتوان دید.» (همان، همان ص).

2- أصل: + و.

3- قرآن کریم: س 95، ی 4.

خَلَقْنَا تَقْضِيلاً(1)؛ هرکه را رعایت فرمان لازم الإذعان تو بیشتر است در حضرت تو گرامی تر است، چنانچه فرمودی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ(2).

و درود نامعدود از حضرت معبود بر گرامی ترین مقربین و سیدّ مُرسَلین، هُمّامی که در راه رضای محبوب از همه چیز گذشت و در هر لُجّه مهولی(3) فرورفت، از پا نشست تا اعلام دین را برپا نداشت و آرام نگرفت تا اساس شریعت را محکم و مستقر نفرمود؛ در قرب حضرت معبود مقام محمودی یافت که به وصف نیاید و به مقام ارجمندی رسید که عقل تیزرو درکش ننماید؛ بلی، چگونه عقل دوراندیش درك مقام آن سیدّ ابرار و أحمدِ مُختار را تواند و حال آنکه خدایش گاهی «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»(4) ستاید و گاهی «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»(5) فرماید؛ نوبتی به جانش سوگند روا دارد: لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ(6)؛ و گاهی تبجیل دیگری از او نماید: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ(7)؛ و گاهی او را دلداری فرماید بقوله - عزّ و جلّ - : مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ(8)؛ و گاهی او را نوید مخصوص دهد بقوله - سُبْحَانَهُ - : وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ(9).

ص: 23

1- قرآن کریم: س 17، ی 70.

2- قرآن کریم: س 49، ی 13.

3- مهول - بر وزن کتوم - : هولناك، مخوف.

4- قرآن کریم: س 21، ی 107.

5- قرآن کریم: س 68، ی 4.

6- قرآن کریم: س 15، ی 72.

7- قرآن کریم: س 90، ی 1 و 2.

8- قرآن کریم: س 93، ی 3.

9- قرآن کریم: س 93، ی 5.

و بعد، بنده عاصی، مهدی بن محمد علی الاصفهانی - عَفَى (1) اللَّهُ عَنْ جَرَائِمِهِمَا -، گوید:

این کتاب مسمی به أساور من ذَهَب در احوال حضرت زینب - سلام الله علیها - است که اسمش را از قرآن کریم، آیه مبارکه سوره کهف (2)، اقتباس نمودم و فی الجملة به اختصار کوشیدم، زیرا بنده را نشاید و نباید در تاریخ صدیقه راضیه و معصومه زاکیه، فهمه غیر مَفَهَّمه، عالمه غیر مَعَلَّمه (3)، سیده زنان و فخر عالمیان و دختر سیده جهان، عقيله نبيله و جلیله جمیله، تقیه نقیه، زکیه رضیه، شفیعہ محشر، نواده حضرت خیرالبشر، دختر ساقی کوثر، زینب کبری - صلوات الله و سلامه علیها -، کتابی تحریر و تسیق نماید که بیشتر آن اخبار مکذوبه یا موهونه بوده باشد یا سخنی به جزاف و اغراق سراید تا صفحات را پر نماید؛ و الله المُسْتَعَان.

مق-دّم-ه

مردانی که در این جهان رتبت برتری و تقدّم را حائز گشتند

ص: 24

1- چُنین است در اصل. بنا بر قاعده باید «عفا» نوشته شود؛ لیک این مسامحتی است که از قدیم بسیاری بزرگان معمول داشته اند و نسخه های خطی متعدّد گواهِ آن است.

2- مراد آیه 31 است.

3- منقول است که امام سجّاد - سلام الله علیه - خطاب به عمّه بزرگوار خود فرمود: «... وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرٌ مُعَلَّمَةٌ، فَهَمَّةٌ غَيْرٌ مُفَهَّمَةٌ...» (بحار الأنوار 45/164 به نقل از احتجاج طبرسی).

بیشمارند، ولی زنانی که به این مرتبت فائز شدند معدودی بشمارند، مانند مادر بشر، حضرت حوّا - سلام الله عليها - ، که در وصف حضرتش در دعای استفتاح(1) وارد شده: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّنَا حَوَّاءَ الْمُطَهَّرَةِ مِنَ الرَّجْسِ الْمُصَدَّقَةِ مِنَ الدَّنَسِ الْمُفَضَّلَةِ مِنَ الْأَعْوَسِ الْمُتَرَدِّدَةِ بَيْنَ مَحَالِّ الْقُدْسِ(2)، و خواهر حضرت موسی - علیه السلام - که از أزواج پیغمبر خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - در جنّة المأوی است(3)، و آسیه زوجه فرعون که وی نیز همین شرافت را داراست(3) و درباره او خدای - عزّ و جلّ - فرموده: وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عَذْبًا كَيْبًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ(4)، و مریم بنت عمران مادر عیسی - علیه السلام - که هم در حقّ او فرمود: وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتْ نَفْسَ فَرْجِهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانٌ مِنَ الْأَلْبَانِ(5)، و هم فرماید: وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ(6)، و خدیجه أم المؤمنین، بنت خُوَیلد، که خدماتش به دین مقدّس مشهود عالمیان است، و حضرت صدیقه کبری، انسّیه حورا، بتول عذرا، فاطمه زهرا،

ص: 25

-
- 1- مراد همان دعای معروف اُمّداود - رَضِيَ اللهُ عَنْهَا - ست (نگر: زادالمعاد، ط. اسلامیّه، ص 22).
 - 2- بحار الأنوار 95/401؛ زادالمعاد، ص 27. 3. نگر: تفسیر نورالثقلین، 5/376 و 377 (گفتاوردهای مذکور از الفقیه و مجمع البیان).
 - 3- نگر: تفسیر نورالثقلین، 5/376 و 377 (گفتاوردهای مذکور از الفقیه و مجمع البیان).
 - 4- قرآن کریم: س 66، ی 11.
 - 5- قرآن کریم: س 66، ی 12.
 - 6- قرآن کریم: س 3، ی 42 و 43.

که مسلم است تقدّم و برتری و سیادت حضرتش بر تمام زنهای عالم، از اولین و آخرین، حتّی بر زنان مُفَضَّلَه مُعَظَّمَه مزبوره؛ و اصطفاى مریم بر زنان عالمین مخالف با این دعوی نیست چرا که «عالمین» مختص به موجودین است و صدّیقه کبری - صلوات الله و سلامه علیها - در موقع خطاب ملائکه - علیهم السّلام - با مریم - علیها السّلام - در قید حیات نبود چنانچه در خبر صادقی در کتاب معانی الأخبار (1) تصریح فرمود که مریم سیّده زنان زمان خود بود و فاطمه سیّده نساء عالمین از اولین و آخرین است. دیگر از زنان مُفَضَّلَه، حضرت زینب دختر سیّد اوصیاء و سیّده نسا است. شرح مناقب و مراتب و أحوال زنان معظّمات مزبورات، خصوص حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - ، هر يك کتابی لازم دارد و موضوع کتاب ترجمه يك تن از زنهای مُفَضَّلَه مزبوره، یعنی زینب، بیش نیست.

نسب زینب - علیها السّلام

دختر امیرالمؤمنین علی - صلوات الله علیه - است، ابن ابوطالب - و اسم ابوطالب عبدمناف است - بن عبدالمطلب - و اسمش شبیه است - بن هاشم - و اسمش عمرو است - بن عبدمناف.

ص: 26

1- «... عن المفصّل بن عمر قال: قلت لأبی عبدالله - علیه السّلام - : أخیرنی عن قول رسول الله - صلّى الله علیه و آله - فی فاطمة أنّها سیّدة نساء العالمین؛ أهی سیّدة نساء عالمها؟ فقال: ذاك لمریم كانت سیّدة نساء عالمها، و فاطمة سیّدة نساء العالمین من الأولین و الآخیرین.» (معانی الأخبار، تحقیق غفاری، ص 107).

و مادرش فاطمه زهرا - صلوات الله عليها - بنت خاتم الأنبياء - صلى الله عليه وآله وسلم - بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

و مادر حضرت زهرا، خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است.

محدث مقبول الروایه، أبو الفرج، اصفهانی، در مقاتل الطالبیین (1) گوید:

مادر خدیجه فاطمه دختر زائده (2) بن الاصم بن هرم بن رواحة بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است، و مادر فاطمه، هاله دختر مناف بن الحرث بن المنقذ بن عمرو بن هصیص بن عامر بن لوی است، و مادر عرقه، عاتکه دختر عبد العزی بن قصی است، و مادر عاتکه، خطبا دختر کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی است، و مادر خطبا، ماریه یا قیله دختر حذافة بن جمح است، و مادر ماریه، لیلی دختر عامرالخيار بن غیسان بن عبد عمرو بن (3) عمرو بن نووی بن ملک ان است، و مادر لیلی، سلمی دختر سعد بن کعب بن عمرو است، و مادر سلمی، لیلی دختر عابس بن الظرب ابن الحرث بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه است، و مادر (4) لیلی، سلمی بنت لوی بن غالب است، و مادر سلمی، لیلی بنت

ص: 27

1- در أصل: مقاتل الطالبیین.

2- در مقاتل (ط . نجف): زائد.

3- از مقاتل (ط . نجف) افزوده شد.

4- در أصل: با در.

محارب بن فهر است، و مادر لیلی، عاتکه بنت مخلد بن النضر بن کنانه است، و مادر عاتکه، وارثه دختر حرث بن مالک بن کنانه است، و مادر وارثه، ماریه دختر سعد بن زید مناة بن تمیم است(1).

زینب - علیها السلام - ، دختر بزرگ علی امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - است. حضرتش به «زینب کبری» توصیف شده؛ ولی توصیف نه از این راه است که اکبر بنات بوده، زیرا عرب را عادت نبوده است دختر بزرگ را «کبری» لقب دهد؛ بلی، هرگاه وی را چند پسر و چند دختر بوده که به یک نام نامبردار بوده اند بزرگتر را، «اکبر» در پسر، و «کبری» در دختر، لقب می داد؛ چنانچه در وصف علی بن الحسین الأكبر - عَلِيْهِمَا السَّلَام - است؛ و کوچک تر را به «أصغر» و «صغری» توصیف می نموده است؛ و علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - را دختر زینب نام متعدّد بوده و زینب صدیقه که أشهر و أعرَف از بواقی است، همان زینب بزرگتر بوده چنانچه در عدد اولاد امیرالمؤمنین همین جا ذکر می شود؛ و او مولود سوّمی از اولاد امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - است که پس از حَسَنَیْن - عَلِيْهِمَا السَّلَام - متولد شده است.

أولاد أمير المؤمنين - صلوات الله عليه

چنانچه در إرشاد شیخ مفید - علیه الرّحمه - مرقوم است، بیست و هفت، وگرنه بیست و هشت تن، بوده اند: إمام حسن و إمام حسین و

ص: 28

1- نگر: مقاتل الطالبيين (ط . نجف)، ص 31 و 32.

زینب کبری و زینب صغری که اُمّ کُلثومش گفتند، هر چهار از بطن حضرت فاطمه زهرا - صلوات الله و سلامه علیها - بوده اند؛ و دیگر محمد حنفیه که کنیتش ابوالقاسم است، مادرش خوله دختر جعفر بن قیس الحنفیه است. دیگر عمرو(1) و زقیه که توأم بودند؛ مادر هر دو اُمّ حبیب دختر ربیعہ است. دیگر عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که هر چهار تن در طفّ(2) کربلا سعادت شهادت یافتند. مادرشان اُمّ البنین دختر حزام بن خالد بن دارم است. دیگر محمد الأصغر که به ابوبکر مکتی بوده است و عبیدالله. این هر دو هم در رکاب حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - شهید گشتند. مادرشان لیلی دختر مسعود دارمی است. دیگر یحیی از بطن أسماء دختر عمیس است. دیگر اُمّ الحسن و رمله. مادرشان اُمّ سعید دختر عروة بن مسعود ثقفی است. دیگر نفیسه و زینب صغری و زقیه صغری و اُمّ هانی و اُمّ الکرام و جمانه که اُمّ جعفرش گفتند و اُمّ سلمه و میمونّه و خدیجه و فاطمه، از چند مادر متولد گشتند - سلام الله علیهم اجمعین(3).

شیخ مفید گوید: برخی از شیعیان گویند: حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - را پسری دیگر بوده که پس از پیغمبر اکرم - صلوات الله

ص: 29

1- چنین است در أصل. در الإرشاد مفید (1/355): عمر.

2- «طفّ» بر سرزمینهای مرتفع و مُشرف به دریا و رودخانه اطلاق می گردد. سرزمین کربلا را چون ارتفاعی دارد و اشرافی بر چشمه سارانی چند ورود، «طفّ» خوانده اند. در تعابیری چون «روزِ طفّ» و «کشتگانِ طفّ»، مراد از طف همان کربلاست. نگر: معجم البلدان، 4/35 و 36؛ و: شهر حسین علیه السلام، ص 12؛ و: فرهنگ عاشورا، محدّثی، ص 295.

3- الإرشاد، 1/354 و 355.

علیه و آله و سلم - سقطاً متولد گشته، و در اوان حمل، جدش رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نامش را «محسن» (1) نهاده بود. پس بنا بر قول این جماعت امیرالمؤمنین علی - صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِ - را بیست و هشت اولاد بوده است؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ (2).

سنّ زینب - علیها السلام

بدان که در این باب نتوان بتحقیق حکمی نمود و دلیلی بر تعیین سنین عمر شریفش نیست؛ بلی، این مقدار توان گفت که در سفر کربلا عمرش از پنجاه سال افزون بوده است، زیرا ولادت باسعادت برادر والاگهرش حضرت سیدالشهدا - صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِ - در سنه سه هجری بوده است (3) و با ولادت زینب - صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهَا - مولود دیگری فاصل نبوده است؛ و سال وفات آن حضرت بکلی مجهول است.

و أمّا حکایت أسیری اهل بیت در مرتبه دوم، تا گفته شود وفات آن حضرت در زمان یزید - علیه اللعنه - بوده، از اکاذیب عجیبه است

ص: 30

1- این نام، در کثیری از منابع کهن با تشدید ضبط گردیده و در الإصابهی ابن حَجَر تصریح شده که این نام به تشدید سین صحیح است (نگر: موسوعة الإمام علی بن أبي طالب علیه السلام فی الكتاب و السُّنَّة و التَّأْرِیخ، دارالحدیث، 1/116). پس ترجیحاً «مُحَسِّن» می خوانیم، نه «مُحَسِّن» که مشهور و زبانزد است.

2- الإرشاد، 1/355.

3- در این باره، نگر: سیره و سیمای امام حُسَین علیه السلام، علامه حُسَینی جلالی، ص 29؛ و: عظمت حُسَین بن علی علیهما السلام، زنجانی، صص 103 - 107.

که در هیچ روایتی دیده نشده، بلکه تمام کتب سیر و تواریخ آن را تکذیب می نمایند. بلی، آن حضرت سفری با شوهر خود، عبدالله بن جعفر - رضوان الله علیه - ، به شام رفته است و در همان صفحات وفات یافته است و در نزدیکی شهر دمشق مدفون گردیده است (1) ولی (2) به لحاظ قرائن تاریخیّه بعید نیست - بلکه ظاهر همین است - که عمر شریفش از شصت گذشته و به هفتاد نرسیده بوده است.

شوهر زینب - علیها السلام

عبدالله بن جعفر الطّیار - رضوان الله علیهما - در زمان امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - زینب را تزویج نمود؛ و بعد از وفات زینب - سلام الله علیها - سالیان درازی عمر نمود. مروی است عمرش به نود رسید. وی از اَسْخِیَاء معروف دنیا است و علماء رجال او را از محدّثین شمرده اند. در غزوه صِیْمِین ملازم رکاب حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - بود و در این غزوه او را نامی بلند و صیتی ارجمند است. وی شجاعتی بسزا و فصاحتی روح افزا داشت.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: مدائینی روایت نموده است: روزی معاویه نشسته بود و عَمْرٍو عاص حاضر مجلس بود؛ در

ص: 31

1- درباره گزارش این سفر و سپس مدفون شدن در نزدیکی دمشق جای تأملاتی هست.*

2- در اصل، زیر صفحه پیشین - به عنوان رکابه - «بلی» کتابت شده، و در اینجا که آغاز صفحه چاپ سنگی است، «ولی».

آن اثناء آذن(1) گفت: عبدالله بن جعفر آمد. عمرو گفت: به خدا سوگند امروز اذیتش نمایم. معاویه گفت: یا ابا عبدالله! چنین مکن که حریف او نشوی، و بسا باشد از گمونیهای او که بر ما نهانست و آنچه دوست ندارد بدانیم اعلام نمائی(2). عبدالله در رسید و معاویه او را نزدیک خود نشانید؛ این وقت عمرو توجه به جانب برخی از حضار کرد و جسارت به مقام مقدس امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - نمود. عبدالله را رنگ برافروخته شد و لرزه بر اندام افتاد و از تخت فرود آمد و به مانند شتر فحلی می نمود. عمرو گفت: آرام شو ای ابوجعفر! عبدالله فرمود: آرام شو ای بی مادر! و این شعر قرائت نمود:

أُظِنُّ الْجِلْمَ دَلَّ عَلَيَّ قَوْمِي *** وَقَدْ يَتَجَهَّلُ الرَّجُلُ الْحَلِيمُ(3)

از آن پس آستین بالا زد و فرمود: ای معاویه! تا به کی کظم نمائیم غیظ تو را و تا چند بر بدسخنی و بی ادبی و بد اخلاقی تو شکیبائی نمائیم؟! مادر به مرگت بنشیند! و همی معاویه را بر شمرد و طعن و ذم فرمود به شرحی که شارح(4) نگارش نمود؛ تا آنجا که معاویه

ص: 32

1- آذن: حاجب، پرده دار، دربان.

2- عبارت اخیر در شرح نهج البلاغه (ط . چهار مجلّدی قدیم، 2/104) از این قرار است: «و لعلّك أن تطهر لنا من منقبتنا ما هو خفي عنا و ما لانحبه أن نعلمه منه» (یعنی: شاید تو با این کار منقبتی را از او که بر ما پوشیده است و آنچه را دوست نمی داریم از او بدانیم، آشکار گردانی)؛ و همین درست تر به نظر می رسد.

3- یعنی: گمان می کنم بردباری مردمان ام را بر من گستاخ کرده است؛ حال آنکه مرد بردبار نیز گاه باشد که جهل از خویش فرانماید!

4- یعنی: ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه.

سوگندش داد تا بنشیند و گفت: خدا لعنت فرماید آنکه سوسمار سینه تو را از خانه بیرون آورد؛ تا می گوید: معاویه با وی گفت: تو پسر ذوالجناحینی و سید بنی هاشمی. عبدالله گفت: چنین نیست، بلکه سید بنی هاشم، حضرت حسن و حسین - علیهما السلام - می باشند؛ کس در این شرافت با آنها هم ترازویی نمی نماید! معاویه گفت: ای ابوجعفر! قسم می دهم تو را حاجتی داری بگو، که هرچه باشد اجابت شود، هرچند مجموع مال مرا ببرد. عبدالله فرمود: در این مجلس چیزی نگوییم؛ و برفت.

معاویه به وی نگاه می نمود و گفت: به خدا سوگند در راه رفتن و شمائل و اخلاق مثل پیغمبر است و وی از همان مشکاتست؛ دوست داشتم در عزای نفائس اموالم او مرا برادر بود! پس توجه به عمرو نمود و گفت: یا ابا عبدالله! سخن نکردن عبدالله را با خود از چه راه می بینی؟ گفت: بر تو پوشیده نیست. گفت: گمان دارم می گوئی از جواب تو می هراسید، نه به خدا سوگند چنین نیست! لیکن تو را كوچك دانست و به چیزی نشمرد و لایق سخن ندانست، مگر ندیدی رو به من داشت و از تو روگردان بود. عمرو گفت: می خواهی بشنوی آنچه از برای جواب وی تهیه نموده بودم؟ گفت: بس کن - ای ابوعبدالله! - دیگر امروز موقع جواب نیست؛ و برخاست و مردم متفرق شدند. (1)

ص: 33

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (افست ط . چهار مجلدی قدیم)، 2/104 و 105.

به روایت إعلام الوری، سه پسر، علی و جعفر و عون، و یک دختر، مسمّاة به أمّ کلثوم، اند(1). و شیخ محمد صَبَّان، از علمای معروف سنّی(2)، در إسعاف الراغبین گوید: سیوطی در رساله زینبیّه خود می گوید: زینب را از عبدالله بن جعفر چهار پسر بوده: علی و عون الأکبر و عبّاس و محمد و یک دختر که أمّ کلثوم نام بود و اولاد زینب تا حال موجودند و جمعی کثیرند(3). و در نورالابصار همچنین گوید(4).

شیخ مفید - علیه الرّحمه - در إرشاد گوید: پس از حرکت حضرت سیدالشّهدا - صلوات الله علیه - از مکه معظمه به سمت عراق، عبدالله بن جعفر دو پسرش عون و محمد را با عریضه به حضرتش فرستاد. در جمله می گوید: سؤال می کنم تو را به حقّ خدا که همان لحظه ای که در نامه من نظر نمائی مراجعت فرمائی، که من از این راه بیمناکم که موجب تلف شدن شما و اهل بیت شما گردد، و اگر از میانه

ص: 34

1- إعلام الوری، 1/396.

2- أبوالعرفان محمد بن علی صَبَّان (درگذشته به 1206 ه. ق.) که ماهر در معقول و منقول و نیز اهل طریق شاذلیّه بوده است، در قاهره زاده شده و در همین شهر وفات نموده. جُز إسعاف الراغبیناش - که شرح حال خاندان وحی علیهم السّلام است و در متن بدان اشارت رفته -، آثار متعدّد دارد؛ که از آن جمله است: حاشیه علی شرح الأشمونی علی الألفیّة (در نحو) و الرّسالة الكبرى (در باب بسمله) و حاشیه علی شرح الرّسالة العضدیّة و الکافیة الشّافیة فی علّمی العروض و القافیة و إتحاف أهل الإسلام بما يتعلّق بالمصطفی و أهل بیته الکرام. (نگر: الکنی و الألقاب، 2/410؛ و: الأعلام زرکلی، 6/297).

3- إسعاف الراغبین (در هامش نورالابصار)، ص 218 و 219.

4- نورالابصار (افست دارالفکر)، ص 201.

بروی نور زمین برود و خاموش گردد، زیرا شما علم مهتدین و رجاء مؤمنین هستی؛ مأمول آنکه در رفتن شتاب نفرمائی، که من خود دنبال عریضه به حضرتت شتابانم و الله سلام؛ تا آخر روایت، که حاصلش اینست: عبدالله مکتوبی از حاکم مکه گرفت و به اتقاق یحیی برادر حاکم به حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - رسید. آن حضرت فرمود: رسول خدا را - صلی الله علیه و آله - در خواب دیدم و امری فرمود؛ امثال فرمان را عازمم. و چون عبدالله مایوس گشت پسران را امر نمود که ملازم خدمت باشند و در یاری حضرتش جهاد نمایند و خود با یحیی مراجعت نمود(1).

پوشیده نباشد این روایت را با روایت إعلام الوری که محمد را از اولاد حضرت زینب - علیها السلام - ندانسته، منافاتی نیست؛ زیرا عبدالله را زنان متعدّد بوده است؛ تواند شد محمد از زن دیگر باشد؛ چنانچه ابوالفرج در مقاتل گوید: مادر محمد خواصا دختر حفصه بن ثقیف بن ربیعہ بوده است(2). بلی، عون پسر زینب است. و این روایت را با روایت نورالابصار و شیخ محمد صبان مخالفت است که آنها محمد را پسر زینب - علیها السلام - گفته اند.

ص: 35

-
- 1- نگر: الإرشاد، 2/68 و 69. ایستار عبدالله، پس از واقعه عاشورا نیز، در همین راستا در خور نگرش است؛ نگر: يوم الطّف، هادی التّجفی، ص 152 و 153.
 - 2- نگر: مقاتل الطّالیین (ط. نجف)، ص 65.

سلیمان بن قبه (1) در مرثیه خود اشاره به عون بن عبدالله نموده آنجا که گفته است:

وَأُنْدَبِي إِنْ بَكَيْتِ عَوْنًا أَخَاهُ*** كَيْسَ فِيمَا يُنُوبُهُمْ بِخَذُولِ

فَلَعَمْرِي لَقَدْ أَصَبْتَ ذُو الْقَرِّ*** بِي فَبِكِي عَلَيَّ الْمَصَابِ الطَّوِيلِ (2)

و به محمد بن عبدالله اشاره نموده آنجا که گوید:

و سَمِي النَّبِيِّ غُودِرَ فِيهِمْ*** قَدْ عَلَوْهُ بِصَارِمِ مَصْتَقُولِ

فَإِذَا مَا بَكَيْتِ عَيْنِي فَجُودِي*** بِدُمُوعِ تَسِيلِ كُلِّ مَسِيلِ (3)

و عون را شجاعت و رشادتی بسزا بوده است؛ چنانچه به روایت شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب (4) - رضوان الله علیه - سه سوار و هیجده پیاده از لشکر پسر سعد مقتول ساخته تا شهید گشته است (5)، و

ص: 36

1- کذا فی الأصل! در مقاتل الطالبيين طبع نجف اشرف (ص 64 و 65) نیز چنین است؛ لیک ضبط صحیح همانا «سلیمان بن قته» است. او سلیمان بن حبیب محاربی - ولامند تیم بن مره - مشهور به ابن قته، است، و قته نام مام اوست. او را که در عداد تابعان است، از شاعران ستایشگر اهل بیت - علیهم السلام - قلم داده اند و از نخستین کسانی که از برای سالار شهیدان - علیه السلام - سوکسروده ای پرداخته. ابن قته به سال 126 ه. ق. در دمشق دیده از جهان فروسته است. نگر: معجم شعراء الحسین علیه السلام، الهاللی، 3/500 - 502؛ و: 1/583 - 586؛ و: الطلیعة، السماوی، 1/385 و 386.

2- نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 64.

3- نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 65.

4- صواب، محمد بن علی بن شهر آشوب است، و البته این نحو فروانداختن واسطه غیر متعارف نیست.

5- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/115.

این أرجوزه را از او نوشته اند:

إِنْ تَنْكِرُونِي فَأَنَا بِنُ جَعْفَرٍ *** شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجِنَانِ أَزْهَرِ

يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرَ *** كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ (1)

در مقاتل قاتل وی را عبدالله بن قطنه تیهانی نوشته است (2).

و در بعضی از مقاتل معتبره است که محمد بن عبدالله بن جعفر پس از آنکه ده تن از کوفیان را بکشت به دست عامر بن نَهْشَل تمیمی شهید گشت و این رجز را از او نگاشته است:

أَشْكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ *** قِتَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عُمَيَّانِ

قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرَّانِ *** وَ مُحْكَمَ التَّنْزِيلِ وَ التَّيَّانِ

وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ (3)

وأم کلثوم دختر زینب - علیها السلام -، زوجه پسر عمش، قاسم بن محمد بن جعفر، بوده است، چنانچه محمد بن شهر آشوب - رضوان الله علیه - در مناقب نقل فرموده از عبدالملک بن عمر (4) و حاکم و عبّاس که:

ص: 37

1- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/115.

2- نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 64.

3- این مطلب با اندکی تفاوت در ضبط آمده است در: مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/115؛ نیز نگر: تاریخ امام حسین علیه السلام، 4/117 - 120. گمان می کنم مؤلف (ره) مطلب را از بحار الأنوار (45/34) برگرفته باشد. علامه مجلسی - قدس سره - هم از مقتل محمد بن ابی طالب - موسوم به تسلیة المجالس - نقل فرموده است.

4- در مناقب (ط. دارالأضواء): عبدالملک بن عمیر (و همین درست است).

معاویه به مروان که حکومت حجاز داشت نگاهشت تا اُمّ کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر، را از برای یزید، پسرش، خُطبه کند. مروان به نزد عبدالله رفت و مطلب را گفت. وی فرمود: اختیار این دختر با من نیست، بلکه با سیّد ما، حسین - علیه السّلام -، است که دائی این دختر است. پس حضرت حسین را اِخبار نمود و آن حضرت فرمود: طلب خیر از خدای تعالی می نمایم، بار خدایا! موفق دار برای این دختر رضای خود را از آل محمّد.

و چون مردم در مسجد پیغمبر - صلی الله علیه و آله - جمع شدند مروان به نزد حضرت حسین - علیه السّلام - نشست و در حضرتش از شیوخ حاضر بودند؛ گفت: امیر مرا فرمان کرده تا اُمّ کلثوم را برای یزید خُطبه کنم و اختیار تعیین مهرش را با پدرش نهم، به هر چه حکم کند و به هر جا برسد مُمضی است، و علاوه بر این اِصلاح میان این دو قبیله، یعنی بنی هاشم و بنی أمیّه، و اداء قرض عبدالله ضمیمه مهریه خواهد بود، و بدان که کسانی که به شما غبطه می برند به سبب مواصالت با یزید بیش از کسانی هستند که به یزید غبطه می برند به سبب مواصالت با شما، و عجب است چگونه از یزید مهر خواسته شود و حال آنکه وی کفو کسی است که از جلالت قدر کفوی ندارد و وی کسی است که به رویش از ابر استسقا شود! پس جواب خوبی بده یا ابا عبدالله!

إمام حسین - علیه السّلام - خُطبه ای قرائت فرمود که در اُولش بود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ وَازْتَصَانَا لِدِينِهِ وَاصْبَ طَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، تا آخر کلامش. از آن پس فرمود: ای مروان! گفتی و شنیدیم؛ اما این که گفتی: مهرش حکم پدرش به هر جا برسد، پس به جان خودم سوگند اگر این مواصلت را إرادة می نمودیم از سنت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در دختران و زنان و اهل بیتش تجاوز نمی نمودیم که دوازده وَفِيهِ (1) است و به چهارصد و هشتاد قرآن (2) بالغ می گردد؛ و اما این که گفتی: با ادای دین پدرش، پس کی زن ما دیون ما را ادا می نموده اند؟! و اما صلح میان این دو قبیله، پس ما برای خدا با شما دشمنی کردیم و برای دنیا إصلاح نمی نمودیم؛ به جان من نسب از عهده این مهم اصلاح بر نیامد، پس چگونه مواصلت بر آید؟! و اما این که گفتی: عجب است مَهْرخواستن از یزید، پس مَهْرخواستند از آنکه بهتر از یزید و از پدر یزید (3) و از جد یزید بود، و اما این که گفتی: یزید کفو آنکس است که کفو ندارد، پس هر که پیش از امروز کفو یزید بود، امروز هم کفو اوست، و اِمَارَت او بر او در کفویت چیزی نفزود؛ و این که گفتی: به روی یزید استسقا از ابر می شود، این معنی مختص پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - بود؛ و اما اینکه گفتی: کسانی که به ما غبطه می برند به این وصلت، بیش از کسانی هستند که به یزید

ص: 39

1- «وَفِيهِ» ریختی دیگر از واژه «أُوقِيَّة» است که هر چهل درهم را گویند. از برای آگاهی بیشتر نگر: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، 4/148.

2- مرحوم مؤلف «درهم» را به «قران» ترجمه فرموده است.

3- در اصل: پدرم. بنا بر سیاق کلام و با توجه به اصل روایت در مناقب إصلاح شد.

غبطه می برند، پس کسانی که غبطه به ما می برند اهل جهلند و کسانی که به او غبطه می برند اهل عقلند(1).

آنگاه پس از سخنی دیگر فرمود: همگی شاهد باشید که من تزویج نمودم امّ کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر، را به پسر عمّش، قاسم بن محمّد بن جعفر، به چهارصد و هشتاد قرآن، و به وی عطیه دادم ملک خود را در مدینه؛ یا فرمود: زمین خود را در عقیق(2)؛ و مدخول(3) او هر سال به هشت هزار اشرفی(4) می رسد، و در او از برای امّ کلثوم و قاسم غنی و بی نیازیست إن شاء الله - تا آخر خبر(5).

ص: 40

1- یعنی کسی که پندارد به سبب وصلت با یزید چیزی بر اهل بیت - علیهم السلام - افزوده می شود، جاهل است، و کسی که دریابد این یزید است که در صورت وصلت با اهل بیت - علیهم السلام - شرافتی می تواند یافت، عاقل است.

2- «عقیق» در عربی يك نام عامّ جغرافیائی است و هر جای زمین را که شکافته باشد «عقیق» گویند. زین رو در سرزمینهای عرب، عقیق های متعدّد هست. در اینجا ظاهراً مراد عقیق مدینه است. تفصیل را، نگر: معجم البلدان، 4/139؛ و: غریب الحدیث فی بحار الأنوار، 3/80.

3- «مدخول» را مؤلف در ترجمه واژه «غَلَّة» به کار برده که به معنای محصول و عایدی و درآمد خانه و زمین و ... است.

4- مرحوم مؤلف «دینار» را به «اشرفی» ترجمه فرموده است.

5- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/44 و 45؛ و: بحار الأنوار، 44/207 و 208 ح 4 (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه -). در بحار الأنوار (44/119 و 120) شبیه این روایت آمده است و در آنجا «إمام حسن - علیه السلام -» است که سخن می گوید. مرحوم مجلسی مأخذ روایت مذکور را «بعض كتب المناقب القديمة» یاد فرموده است.

پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین - صلواتُ اللّهِ و سلامُهُ علیهِ - فرمود - چنانچه در کتاب کافی است - :

الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ تَقْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِإِمْرِ اللَّهِ تَعَالَى (1).

از برای ایمان چهار رکن می فرماید: یکی توکل و اطمینان قلب و اعتماد به خداوند - عَزَّوَجَلَّ - ، دیگری واگذاشتن کارهای خود به خدا، سوّمی راضی بودن به قضای خدا، چهارم تسلیم و گردن نهادن از برای کار خدای - عَزَّوَجَلَّ .

بدان که تتبع احوال حضرت زینب - سلامُ اللّهِ علیها - دلالت می نماید که ارکان ایمان به نحو کامل در حضرتش مجتمع بوده و در استدلال بر این دعوی همان سخنی را که در مجلس عبید زیاد - علیه اللّٰعنه - فرموده است چنانچه سید در لُهوْف نقل فرموده کافست:

پسر زیاد گفت: کَیْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟! گفت: چگونه دیدی کار خدا را با برادرت و خویشاوندت؟! فقالت: ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا! هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتُحَاجُّ وَ تُحَاصِمُ، فَانظُرِ لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ؟! ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ يَا بِنْتِ مَرْجَانَةَ! فرمود: بجز نیکوئی ندیده ام! آنان جمعی بودند که خدای - سُبْحَانَهُ - مقرر فرمود بر آنها کشته شدن را، پس به خوابگاه خود

ص: 41

1- أصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آیه اللّٰه کمره ای، چ أسوه، 4/152 (باب خِصَالِ الْمُؤْمِنِ، ح2)؛ با این تفاوت که به جای «تعالی»، «عَزَّوَجَلَّ» دارد.

رَهسپَر شدند و در آنجا خوش بختند، و زود باشد که خدای تعالی جمع کند میان تو و آنها، و با تو محابّه و خصومت شود، پس بنگر در آن روز حجت کدام غالب شود و ظفر که را بود؟! مادر به مرگت نشیند ای پسر مرجانه! [\(1\)](#).

این نَمَط سخن گفتن با مثل جَبّار عَنیدی مانند عُبَید زیاد، با تنهائی و بیکسی، دالّ بر کمال توکلّ و اطمینان به عنایت پروردگار است، و هم دلالت بر قوّت رضا دارد، خصوص این که می فرماید: بجز خوبی و نیکوئی از طرف خداوند - سَدِّ بَحَانَه - ندیده ام، و هم دلالت بر کمال تسلیم و تمام تقویض می نماید چنانچه واضح است، و هم این دلالت در خطبه معروفه حضرت در مجلس یزید و آنهمه که یزید را سبّ و شتم می فرماید و طعن و دق [\(2\)](#) می نماید و او را بیقدر می پندارد، آشکار است - چنانچه در محلّ خود مذکور می گردد.

علم زینب - علیها السلام

کافیست در این معنی توصیف حضرتش به «عالمه غیر مُعَلَّمه» [\(3\)](#)؛ و هرگاه تدبّر در کلمات شریفه و خطب مُنیفه آن حضرت شود، ظاهر می گردد علوّ مقامات علمی او در معارف حقّه و علوم دینیّه.

ص: 42

1- الملهوف (ط. حَسُون)، ص 201 (در متن این طبع، بجای «تُکَلِّتُک» آمده: «هبلتک»).

2- دَق: سرزنش، مؤاخذه.

3- - چنان که پیش از این نیز بیامد - این تعبیر، از إمام سَدِّ جَاد - صَدِّ لَمَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ - در خطاب به عمّه بزرگوارش، منقول است (نگر: بحار الأنوار، 45/164).

عبدالله بن عباس - رضوان الله عليهما - ، با آن جلالت قدر و علو مرتبه در حدیث و علم، از زینب روایت می نماید و او را به «عقیله» تعبیر می فرماید، چنانچه ابوالفرج در مقاتل می نویسد، و عقیله همانست که ابن عباس کلام فاطمه - صلی الله علیها - را از او روایت کرده و گفته: حَدَّثَنِي عَقِيلَتُنَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ(1).

حلم زینب - علیها السلام

تکفل و پرستاری آن حضرت کودکان و زنان را پس از شهادت سیدالشهداء - صلوات الله علیه - ، با تراکم أمواج فِتْنٍ و مِحْنٍ، خود دلیلی بر قوت نفس و عظمت حلم زینب - علیها السلام - است. علاوه، حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - او را به صفت حلم ستوده در خطاب با او؛ در عشیّه عاشورا پس از آنکه شنید می گوید: وَاثْكَالَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَوَةَ، تا آخر، با وی فرمود: يَا أُخْتِي! لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ، ای خواهر من! شیطان حلم تو را نبرد و زایل ننماید(2).

عصمت زینب - علیها السلام

روایتی در این معنی به نظر نرسیده، لیک در میان شیعه شهرت

ص: 43

1- نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 64.

2- این گفت و گو در الإرشاد مفید (ره) (2/93) مسطور است، با این تفاوت که در متن الإرشاد، به جای «أختي»، «أُخِيَّةٌ» آمده، و در گفتاورد علامه مجلسی از إرشاد (بحار الأنوار، 45/2) هم، «أخته».

تامی پیدا نموده؛ بلی، می توان گفت این اشتها مؤیداً بالاعتبار که از تتبع حالات و مقامات و کمالات آن عقیده روزگار ظاهر می شود مؤیداً کلّ ذلك به پاره ای مقامات مقرون به قرینه صدق و اعتبار کافست از برای ثبوت عصمت آن بضعه احمد مختار - صلواتُ الله و سلامُهُ علیه و علی آله الأطهار ما تعاقبَ اللَّیْلُ و النَّهَارُ. (1)

فصاحت زینب - علیها السلام

کلمات دُرّبار (2) و خطب آبدار آن حضرت اقوی دلیل است بر کمال فصاحت و بلاغت او و بالاتر وصفی که در این باب توان گفتن همانست که خُزیمه اُسدی گوید: کَأَمَّا تَنْزَعُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)؛ چنانچه جاحظ در کتاب بیان و تبیین (3) از ابواسحاق .

ص: 44

- 1- مرحومان مامقانی، صاحب تنقیح المقال، و سید نورالدین جزائری، صاحب کتاب خصائص زینبیه، و شیخ جعفر نقدی، صاحب کتاب زینب الكبرى علیها السلام، نیز از قائلان به عصمت آن بانوی بزرگوار اند. نگر: خصائص زینبیه، ط. باقری بیدهندی، ص 72؛ و: زینب الكبرى علیها السلام بنت الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، التقدی، ط. المكتبة الحیدریّة، ص 59.
- 2- در اصل به سبب ریختگی این کلمه بروشنی خوانده نمی شود.
- 3- علیرغم تفحص در بیان و التبیین جاحظ، گفتاورد مؤلف (ره) یافته نشد. شاید آن مرحوم از نسخه خطی یا چاپی نقل کرده که با نسخه مورد مراجعه ما تفاوت داشته است؛ بلکه احتمال بنیوتر آن است که مأخذ مؤلف، از بُن، نورالابصار شِئْبَلَنْجِي بوده باشد؛ چه، شِئْبَلَنْجِي در نورالابصار همین مطلب را از البیان و التبیین جاحظ نقل کرده. مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوانُ الله علیه - نیز در سفینة البحار (ط. آستان قدس، 2/472) به روایت شِئْبَلَنْجِي از البیان و التبیین توجه داده بوده است.*

از خزیمه أسدی(1) روایت کرده گفت: در سال شصت و یک هجری داخل کوفه شدیم مصادف شد با آمدن و آوردن علی بن الحسین بن علی - علیهم السّلام - أهل بیت را از کربلا به کوفه، و نگریستم در آن روز زنان کوفه را که ایستاده و با گریبانهای دریده ندبه می نمودند؛ و شنیدم علی بن الحسین - علیهما السّلام - را که با صدای ضعیفی در حالی که از شدت مرض لاغر شده بود می فرمود: ای مردم کوفه! شما بر ما گریه می کنید، پس کی ما را کشت بجز شما؟!؛ و دیدم زینب دختر علی - صلواتُ الله علیهما - را؛ پس به خدا سوگند ندیدم زنی را مثل زینب که با شدت حیائی که دارد به این مثابه سخن سراید، گویا با زبان امیرالمؤمنین سخن می فرمود، اشاره به مردم نمود که ساکت شوید، مردم ساکت شدند و جرسها ساکن گردید؛ این وقت زینب - علیها السّلام - به سخن آمد و فرمود:

ص: 45

1- نامِ راویِ خطبه، در منابع، و نسخِ گونه گونِ آنها، به صورِ مختلفی ضبط گردیده است که احتمالاً مآلِ جملگی به يك ضبط باشد: بشیر بن خزیم، شبیر بن خزیم، بشیر بن جزیم، حذلم بن ستیر، حذلم بن بشیر، جذیم بن بشیر، حذلم بن بشیر، حذیم بن بشیر، حذیم بن شریک، بشر بن حریم، خزیمه، حذیم، بشر بن خزیم، حذام بن مستیر. (نگر: الملهوف - ط. حسون -، ص 192؛ و: الأمالی ی طوسی، ص 152؛ و: لواعج الأشجان - ط. دارالأمیر -، ص 152؛ و: ترجمه کتاب نفس المهموم، شَعرانی، ط. هجرت، ص 351؛ و: عبرات المصطفین، 2/227، و: الدرّ النّظیم، ص 559). طابعانِ أمالیِ طوسی (ره) در هامش پس از اشاره به پاره ای از صورِ اختلافی و یادکردِ ضبطِ نورالابصار - یعنی «خزیمه الأسدی» که در متن ما نیز هست -، همین ضبط را ترجیح داده اند (نگر: الأمالی، ص 152).

أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخَثَلِ وَالْخَذَلِ! أَتَبْكُونَ؟! فَلَا سَكَتَ الْعَبْرَةَ وَلَا هِدَاةَ الرَّثَّةِ! إِنَّمَا مَثَلُكُمْ مَثَلُ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخِدُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ! أَلَا وَإِنَّ فِيكُمْ الصَّلْفَ (1) الصَّنْفَ وِدَاءَ الصَّدْرِ الشَّنْفَ وَمَلَقَ الْأَئِمَّةِ وَحَجَزُ الْأَعْدَاءِ، كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِصَّةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ! أَلَا سَاءَ مَا تَرُزُونَ! إِي وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاصْحَكُوا قَلِيلًا؛ فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا؛ فَلَنْ تَرَحُّصُوهَا بِغَسَلِ أَبَدًا؛ وَآتَى (2) تَرَحُّصُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبِيِّ وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَ مَدَارِ حُجَّتِكُمْ (3) وَ مَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! وَيَلُكُّمُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَلَا سَاءَ مَا سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) (4) فَرَيْتُمْ وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أُبْرِزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا وَ لَقَدْ آتَيْتُمْ بِهَا خِرْقَاءَ شَوْهَاءَ طِلَاعِ الْأَرْضِ! أَفَعَجِبْتُمْ (5) أَنْ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟! فَلَعَنَ ذَابُ الْأَخْرَى (6) وَ أَنْتُمْ لَا تُنصَرُونَ! فَلَا يَسَّ تَخَفَّنَكُمْ الْمَهَلْ؛ فَلَا يَحْفِرُهُ (7) الْبِدَارُ وَلَا يُخَافُ

ص: 46

- 1- «و» از نورالابصار (افستِ دارالفکر) افزوده شد.
- 2- در نورالابصار (افستِ دارالفکر): إنما.
- 3- «و مدار حججتکم» در نورالابصار (افستِ دارالفکر) نیست.
- 4- در نورالابصار (افستِ دارالفکر) غیر رمزی و به شیوه عامه آمده است.
- 5- در نورالابصار (افستِ دارالفکر): «أفعبتکم».
- 6- در أصل: اخرى. بنابر نورالابصار و... ضبط شد.
- 7- در أصل بالای این کلمه يك «ظ» نوشته شده که احتمالاً مُخَفَّفِ «ظاهرًا» است. ضمناً ضبطِ أصل بیشتر به خاء خوانده می شود، تا حاء؛ ولی می توان احتمال داد سبقِ قلمِ کاتب یا... باشد. در نورالابصار (افستِ دارالفکر): يحقره.

و چون سخن بدینجا رسید زینب حرکت نمود و مردم را حیرت زده دست بر دهان نهاده دیدم إلخ (2).

و اگر تأمل شود که این سخنان بلاغت آمیز فصاحت ریز را که به مثابه رشته ایست از لآلی منظومه و دُررِ منثوره در چه موقعی، بالبدیهه و الارتجال، زینب - علیها السلام - انشا فرموده، مرتبه فصاحت آن حضرت ظاهر می گردد.

و سخت تر از این موقع مجلس یزید بوده که زینب - علیها السلام - در برابر آن جبار عنید و شیطانهای مرید وی، با حالت غربت و إسارت و تحمّل يك عالم ألم و مصیبت و مشاهده سرهای شهدا، خصوص سر مقدّس حضرت سیدالشهدا - صلوات اللّٰه و سلامه علیه - ، آنچنان خطبه ای به ارتجال و بدیهه انشا فرمود که اگر فصحای معروف عالم با تفکّر و تأمل بسیار ابراز و اظهار می نمودند صنعتی نموده بودند و لایق تمجید می بودند.

و ما در موقع خود خطبه را مطابق نسخه احتجاج می نگاریم، ولی در این موقع اشعاری را که این بنده در بیان آن خطبه گفته ام و در کتاب

ص: 47

1- در نور الأبصار (افست دارالفکر): فوات.

2- نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص 203.

آنهار، در نهر چهارم آن - که در منتخبات مراثی است - ، درج کرده ام (1) می نگارم:

چون شمس جهانتاب شرف، زینب کبری *** پرورده تسلیم و رضا، عصمت صغری

خورشید جهانگیر کرامات و مقامات *** ناهید فروزنده رخشنده والا

در نطق یکی آیت فرخنده ز حیدر *** در حُسن یکی نسخه مجموعه ز زهرا

در رُتبت و در فضل و در أوصاف فضایل (2) *** بالاتر و برتر ز زنان همه دنیا

بنشست چو در مجلس مطرود دو عالم *** یعنی پسر هند جگر خواره خارا

بشنید از آن مجمع أصناف رذایل *** آن شعر که در کفر بگفت ابن زبیر (3)

ص: 48

1- نگر: آنهار (چ سنگی)، ص 50 و 51.

2- در آنهار (چ سنگی): «فضائل».

3- در آنهار (چ سنگی): «آن زبرا» - که آشکارا نادرست است. ابن زبیر (ابن زبیری)، همانا أبوسعبد عبدالله بن زبیری بن قیس سَهْمی قرشی (در گذشته در حدود سال 15 ه. ق.) است که در جاهلیت شاعر قریش بود و به هجو اسلام و مسلمانان زبان می گشود و کافران را بر ضد اهل اسلام تحریض می نمود. نیز همو بود که به اشارت أبوجهل پلیدی و خون بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که در نماز بود ریخت و با برخورد حضرت ابوطالب - علیه السلام - مواجه گردید. در روز فتح مکه به نجران گریخت. پسان تر آمده از پیامبر - صلی الله علیه و آله - پوزش خواست. پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز او را بخشود. از ابیات پوزش خواهانه اوست: اِنِّی لَمُعْتَدِرٌ اِلَیْکَ مِنَ الَّذِی *** اَسَدَیْتُ اِذْ اَنَا فِی الضَّلَالِ اَهِیْمُ فَاغْفِرْ فِدَا لَکَ وَالِدَایَ کِلَاهُمَا *** زَلِّی فَاِنَّکَ رَاحِمٌ مَّرْحُوْمٌ و لَقَدْ شَ هَدْتُ بِاَنَّ دِیْنَکَ صَادِقٌ *** حَقٌّ وَاَنَّکَ فِی الْعِبَادِ جَسِیْمٌ بَیْتَهَایَ «لَیْتَ اَشِیَاخِی بَیْدِرِ شَ هَدُوا... (إلخ)» که یزید پلید هنگامی که رأس مقدس سالار شهیدان - علیه السلام - و اَسیران اهل بیت - علیهم السلام - را نزد او آوردند بر خوانده، از سروده های روزگار کُفر ابن زبیری است که اندر پیکار اُحد سروده بود. نگر: الکنی و الألقاب، 1/293 و 294؛ و: سفینة البحار (ط. آستان قدس)، 2/442 و 443 و 98؛ و: الأعلام زرکلی، 4/87؛ و: نهضت امام حسین علیه السلام و قیام کربلا، زرگری نژاد، ص 242.

فرمود به وی هرکه بد آموخت چنین گشت***خواهد شدن از ربه اسلام معزاً(1)

آیا بگمانی که چو گشتیم اسیرت***بودی تو مقرب به برِ قادرِ یکتا؟!

خوشوقت غنودی و به نخوت بفرودی(2)***دیدی که چو صافیت شده سلطنت ما

ص: 49

1- در آنهار (چ سنگی): «خواهد شود از ربه اسلام مبراً»؛ و البته متن ما أحسن و أفصح و احتمالاً ثمره بازنگری خود مؤلف است.

2- در أصل: نفرودی. بنا بر آنهار اصلاح شد.

آرام مگر خود نشنیدی که نه خیر است*** مر کافر جاحد را یابد اگر(1) إملا

ای پورِ طلیقان و جگرخواره پاکان!*** از مثلِ تو، خوبی نتوان داشت تمنا

هرگز نتوان کرد گل از شوره تقاضا*** وز خارِ مُغیلان نتوان چیدن خرما

گوئی ز سرِ جهل - و نبینیش گناهی - :*** ای کاش که بودند مرا حاضر آبا

تا خود بشکفتند ز شادی و بگفتند:*** دستت نشود شل همه عمر ز اعضا!

وانگاه بر آفایِ جوانان بهشتی*** از چوب بسائیش درخشنده تَنایا

این حرف از آن رویِ بگفتی که ز عدوان*** برگنده ای از راه جفا ریشه ما را

خواندی پدران را و نکردی نگرانی*** زودا که شوی وارد در موردِ آنها(2)

ص: 50

1- در آنهار (چ سنگی): گر یابد. ضبطِ متنِ ما روان تر و احتمالاً نتیجه بهسازیِ خودِ مؤلف (ره) است.

2- در این مقام، مؤلف (ره) تعبیری عربی گونه را در فارسی آورده است. در زبانِ عربی وقتی گفته شود که: وَرَدَ مَوْرِدَ كَذَا، یعنی به فلان مکان وارد شد و به فلان محلّ ورود درآمد.

آن روز چو بینی به چه جانیست ورودت***خوش داشتی ار دست تو شل بود به دنیا

دانم نکند موعظه اندر دل تو جا***زین روی ندارد سرِ ارشادِ تو دانا

پس اینهمه گفتار پی سرزنش تو***کز خاطرِ طبعِ منِ افسرده شد انشا

ز آنست که آن آتشِ سوزنده که در دل***از جورِ تو بنهفته نشاید گنم إخفا

از ظلمِ تو بس سینه که گشته ست پُر آتش***وز جورِ تو بس دیده که گردیده چو دریا

پس هرچه توانی مکن از جورِ توانی(1)***نامِ خوشِ ما را نتوانی کنی إمحا

جمعِ تو پراکنده و روزت گذرنده ست***فکرِ تو علیل است و خیالت همه بیجا

ما را همه لطفیست شهادت که رسیده ست***از جانبِ محبوبِ بلامثل(2) گوارا

زینب - علیها السلام - در صنعت شعر هم ید طولائی داشته و شعرهای فاخر انشا فرموده و ما چند شعری که در رثاء برادرش

ص: 51

1- توانی - بر وزنِ تَباهی - (در زبانِ عربی مصدرِ بابِ تفاعل، از «و ن ی»): سستی، کوتاهی، سستی کردن، کوتاهی نمودن.

2- بلامثل: بیمانند، بیهمتا.

- صلواتُ الله و سلامُهُ عليهما - فرموده می نگاریم؛ اگرچه تمام اشعاری که به حضرتش منسوب است خاص مرثیه آن حضرت است و بیرون این مضمون از او شعری ندیده ام.

علی الجمله، زینب می فرماید:

تَمَسَّكَ بِالْكِتَابِ وَ مَنْ تَلَاهُ*** فَأَهْلُ الْبَيْتِ هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ

بِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ وَ هُمْ تَلَوْهُ*** وَ هُمْ كَانُوا الْهُدَاةَ إِلَى الصَّوَابِ

عَلَى الطَّفِّ السَّلَامُ وَ سَاكِنِيهِ*** وَ رُوحِ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْقَبَابِ

نُفُوسًا قَدَّسَتْ فِي الْأَرْضِ قَدَمًا*** وَ قَدْ خَلَصَتْ مِنَ النَّظْفِ الْعَذَابِ

فَضَاجِعَ فَتِيَةِ عَبْدُوا فَنَامُوا*** هَجُودًا فِي الْفِدَاغِدِ وَ الشَّعَابِ

وَ صَيَّرَتِ الْقُبُورَ لَهُمْ قُصُورًا*** مَنَاخًا ذَاتَ أَفْنِيَةِ رِحَابِ

لَنْ وَارْتَهُمْ أَطْبَاقَ أَرْضٍ*** كَمَا أَغْمَدْتَ سَيْفًا فِي قِرَابِ

كَأَقْمَارٍ إِذَا جَاسُوا رِوَاضٍ*** وَ آسَادٍ إِذَا رَكَبُوا غَضَابِ

لَقَدْ كَانُوا الْبِحَارِ لِمَنْ أَتَاهُمْ*** مِنَ الْعَافِينَ وَ الْهَلَكِيِّ السَّغَابِ (1)

فَقَدْ نَقَلُوا إِلَى جَنَّاتِ عَدْنٍ*** وَ قَدْ عَيْضُوا النَّعِيمِ مِنَ الْعَقَابِ (2)

و نیز فرماید:

أما شجاک یا سکن

قتل الحسین و الحسن

ظمان من طول الحزن

و کل و غد ناهل

يقول یا قوم ابی

علی البیر الوصی

و فاطم أمی التی

1- در بحار الأنوار (45/285): والسغاب.

2- نگر: بحار الأنوار، 45/285 و 286.

مَنُوا عَلَى ابْنِ الْمُصْطَفَى

بشربةٍ تحيي بها

أطفالنا من الظَّما

حيثُ الفرات سائل

فهلَّلوا بختله

و اعصوبوا بقتله

و موته في نضله

قد أقحم المناضل

حتَّى دنا بدر الدُّجى

رأس الإمام المرْتجى

بين يدي شرِّ الوْرى

ذاك اللّعين القاتل

يظلّ في بنانه

قَضيب خيزرانه

ينكثُ في أسنانه

قطّعت الأنامل

طوائل بدرية

غوائل كفرةية

شَوْهَاء جاهليّة

ذَلَّتْ بِهَا الْأَفْضَلُ (1)

قوّة حافظه و ذكاوت زينب - عليها السلام

کافی است در شهادت بر این دعوی این که خطبه ای را که حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - صلواتُ اللّهِ و سلامُهُ علیها - در اعتراض به ابوبکر و امر فدک در حضور اصحاب پیغمبر اکرم - صلی اللّهُ علیه و آله و سلّم - انشاء فرموده، حضرت زینب - علیها السّلام - روایت فرموده است. ملاحظه شود این خطبه عجیبه غرّا که مشتمل بر معارف و فلسفه احکام اسلام است به شنیدن يك دفعه زینب - سلام اللّهُ علیها - حفظ ألفاظ و درك معانی آن را بالتّمّام فرموده در صورتی

ص: 53

1- با اندکی تفاوت در ضبط - و پاره ای مقاطع افزون تر - آمده است در: بحار الأنوار، 45/287 و 288.

که دختری خردسال بوده و هفت سال یا کمتر از عمرش گذشته بوده، همانا مرتبتی از فطانت و ذکاوت و حافظه ای را دارا بوده است که عقل در او متحیر و واله است. ابوالفرج (1) و غیره تصریح به این معنی و روایت آن خطبه را نموده اند (2).

صباح زینب - علیها السلام

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل در شرح شهادت حضرت علی اکبر - علیه السلام - گوید:

حمید گفت: و گویا الحال نگرانم که پس از شهادت علی، زنی که به مانند خورشید تابان و آفتاب درخشان بود از خیم بشتاب بیرون شد و فریاد می نمود: و احببناه (3)! یابن آخاه! پرسیدم کی است؟ گفتند: زینب دختر علی است - صلواتُ اللّٰهِ علیهما. او بیامد و خود را بر علی - علیه السلام - در انداخت. در این وقت حسین - علیه السلام - آمد و دست زینب را بگرفت و او را برگرداند و تا خیمه ای که او را برگردانید دست در دستش داشت. از آن پس نزد پسر آمد و جوانان اهل بیت حاضر حضرتش شدند؛ با آنها فرمود: برادر خود را بگیرید؛ برگرفتند و در جلو خیمه آن حضرت نهادند (4).

ص: 54

1- «... هی الّتی روی ابنُ عبّاس عنها کلامَ فاطمة - ص - فی فدک...» (مقاتل الطّالبيين، ط. نجف، ص 64).

2- نیز سنج: سفینة البحار، ط. آستان قدس، 2/472.

3- در مقاتل الطّالبيين، (ط. نجف): یا حبیباه.

4- مقاتل الطّالبيين (ط. نجف)، ص 84.

زینب را در حضرت خداوند - تبارک و تعالی - مکانتی رفیع و منزلتی ارجمند و منبع است و توسّل به او از برای برآمدن حاجات در درگاه قاضی الحاجات مجرّب و معین است.

و حکایات این باب بسیار است، و اکتفا می‌کنم به نقل یک کرامت عجیب:

محدث معاصر، ثقه جلیل، حاج میرزا حسین نوری - اعلی الله مقامه - که در نقل روایات و حکایات مرتبه اعلی از دیانت و وثاقت را دارا بود - در کتاب مستطاب دارالسّلام (صفحه دویست و سی) (1) تحت عنوان «روایاء و کرامه من الصّدیقة الرّضیة زینب - علیها السّلام -» می‌نگارد:

حدیث گفت مرا سیّد سَنَد و حبر مُعْتَمَد، عالم عامل، قدوه ارباب فضایل، بحر زاخر، عمدة العلماء الرّاسخین، سیّد محمّدباقر سلطان آبادی - نفع الله به الحاضر و البادی - و فرمود: در آن اوان که در بروجرد مشغول تحصیل علم بودم به مرض سخت مبتلا گشتم؛ از این رو به وطن بازگشتم. این حرکت مرض را مدد نمود و بر علتم افزود و موادّ مرض در چشم چپ ریخت، از این رو درد سختی عارض چشمم گشت و سیاهی او به سپیدی مبدّل گشت تا آنجا که شدت

ص: 55

1- ظاهراً إرجاع مؤلّف (ره) به چاپ سنگی دارالسّلام است که در اختیار ما نبود. از برای این منقولات در چاپ حروفی، نگر: دارالسّلام، ط. شركة المعارف الإسلامیة، 2/156 و 157.

درد خواب از چشمم ربود؛ سپس پدر عالم من هرچه در شهر ما طبیب بود جمع آوری فرمود؛ یکی از آنها گفت: باید شش ماه دوا بیاشامد، باشد سلامت چشمش باز آید؛ دیگری گفت: چهل روز کفایت می نماید. و من چون در آن مدت زیاد دوا خورده بودم از شنیدن این سخنان سینه ام تنگی گرفت و همم زیاد شد. و مرا برادری صالح و متقی بود که عزیمت زیارت عتبات عالیات نموده بود. این معنی موجب هیجان شوق من شد و با وی گفتم: در این راه با تو هستم و می آیم شاید چشم به عتبه آنکه خاکش دواى هر علت و فرج هر شدت است، بمالم. برادرم گفت: ترا با این درد نیروی حرکت نیست؛ و چون طبیبان این را شنیدند پاره ای گفتند: در منزل دوم کور خواهد شد؛ دیگری گفت: به منزل اول نرسیده کور می شود؛ و مرا از حرکت منع نمودند. ولی من به عنوان مشایعت برادر به حسب ظاهر تا منزل اول رفتم. در آنجا مردی از نیکان بود، چون حکایتم شنید تحریص در حرکت فرمود و گفت: جز در حضرت خلیفه های خداوند عظیم - جَلَّ ذِکْرُهُ - شفائی نیست؛ چه، من خود مرضی در دل داشتم که نُه سال امتداد یافت و أَطْبَا از معالجه او عاجز شدند، پس به زیارت حضرت سیدالهداء - علیه السلام - رفتم، از برکت زیارت آن حضرت بی تعب و مشقت خدای تعالی عافیتم مرحمت فرمود؛ الحمدلله؛ و نیز خرافات طبیبان را وقعی مَنَه و با توکل به آفریننده خلق به زیارت برو. چون چنین شنیدم عزیمت سفر نمودم و چون به

منزل دؤمین رسیدیم و شب درآمد درد چشم شدت کرد و زبان ملامت گویان را دراز نمود. همگی گفتند: یا برمی گردی یا همگی سفر را به هر صورت رها می کنیم و برمی گردیم. گفتم: صبح تکلیف معین می گردد. و چون سحر شد و درد اندکی تخفیف نمود، خفتم، و در خواب حضرت صدیقه صغری، زینب کبری، دختر امام اصفیا - علیه آلاف التحیه و الثناء -، را دیدم؛ درآمد و طرف مقنعه ای که بر سر مطهرش بود بگرفت و در چشمم برد و به چشمم کشید. من بیدار شدم و خود را از درد آسوده دیدم؛ و چون صبح شد با أصحاب گفتم: دردی در چشمم نمی بینم؛ مانع راه من مباشید. بدو این را حيله انگاشتند که بدان وسیله خواسته ام انجام مقصد دهم، ولی بر طبق دعوی سوگند خوردم، و چون پاره ای از روز را راه نوردیدیم، کهنه هائی که هنگام بیرون شدن از شهر بر چشمم بسته بودم گشود و در تلال (1) و جبال دیدم و دیدم با آن چشم دیگر تفاوتی ندارد. به پاره ای أصحاب گفتم: نزدیک بیا و در چشم من نظر نما. وی چون دید گفت: سبحان الله! در این چشم رمدی نیست و اثری از سپیدی و مرض ندارد و هر دو چشم را تفاوتی نباشد! این وقت در ایستادم و تمامت زوار را صدا کردم و خوایی که دیده بودم بازگفتم و کرامت صدیقه صغری را بیان کردم. شاد و مستبشر شدند و خبر را به پدرم و مردم وطنم فرستادند تا چشم همگی روشن و دلها مطمئن گردید.

ص: 57

1- تلال: جمع «تل» (توده خاک و ریگ، پشته).

و همین کرامت را شیخ جلیل نبیل ما، آن عالمی که وی را نظیر و بدیلی نیست، ملافتحعلی سلطان آبادی (1) که پاره [ای] از مناقب او را بیان خواهیم نمود نقل نمود و فرمود: آن زمان من در سلطان آباد بودم و آنچه را سید گفت دیدم (2).

بلکه اهل سنت را در توسل به حضرتش عقیدتی است چنانچه شبلینجی (3) مصری معاصر در کتاب نورالابصار می نگارد:

ص: 58

1- در المآثر و الآثار درباره او می خوانیم: «ملافتحعلی سلطان آبادی - عالم عامل و فقیه فاضل و عارف کامل است. مردم در علو درجه ورع و تقوی و زهد به او مثل می زنند. اصلاً از عراق ایران می باشد، ولی فعلاً در سرمن رأی، ملتزم محضر سرکار حجة الحق سیدالطائفه، حاج میرزا محمد حسن شیرازی - دام ظلّه الممدود - ، است، و امامت جماعت را با وی واگذارده اند. اکابر علماء مجاورین و غیرهم - که خود هر یک با چندین هزار معتقد و مرید است - ، نسبت به آقاخوند ملافتحعلی مذکور در مقام خلوص و إرادت هستند و از وی بعضی مشاهده کرامات مدعی می باشند. فقیه اجلّ، حافظ عصر، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، در دارالسلام و کلمه طیبیه از وی بکرات نام برده و خویشان را نسبت با وی از معتقدین و مریدین شمرده، و کفی بذلك حجة.» (چهل سال تاریخ ایران، 1/201). درباره پایگاه بلند علمی و دینی و تقوایی وی، همچنین نگر: علمای معاصر، واعظ خیابانی، ط. بخشایشی، صص 471 - 474.

2- پایان گفتاورد از دارالسلام که نشانی آن از چاپ حروفی پیشتر بیامد.

3- شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلینجی (1252 - پس از 1308 ه. ق.)، از اهل شبلینجیه ی مصر، از دانش آموختگان الأزهر است. از آثار او غیر نورالابصار، فتح المذنبان (در تفسیر غریب القرآن) و نیز مختصر الجبرتی نام بردنی است. (نگر: الأعلام زرکلی، 7/334). گزارش نسبتاً مفصّلی از تحصیلات وی در آغاز نورالابصار (ص 3) آمده است.

شیخ عبدالرحمن أجهوری مُقری(1) در کتابش مشارق الأنوار گوید: در سال هزار و صد و هفتاد دچار مشکل بسیار سختی شدم و به روضه زینب - علیها السلام - متوسل گشتم و در حضرتش این قصیده را إنشاد نمودم و خدا به برکت زینب مشکلم را گشود. این قصیده است:

آل طه لكم علينا الولاء*** لا سواكم بما لكم آلاء
مدحکم فی الكتاب جاء مبیناً*** انبأت عنه ملّة سمحاء
حبّکم واجبٌ علی کلّ شخص*** حدثنا بضمّنه الأنباء
إنتی لستُ أستطیع امتداحاً*** لعلاکم و أنتُم البلغاء
کیف مدحی فی بی بعلیاء منّ قدّ*** عجزت عن بلوغه الفصحاء
مدحکم إنّما یرید بلیغ*** وقت عند حدّه الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه*** فهنیئاً لنا و حقّ الهناء
منکم بضعة الإمام علی*** سیف دین لمن به الاهتداء
خیرة الله أفضل الرّسل طراً*** من له فی یوم المعاد اللّواء
زینب فضلها علینا عمیم*** و حماها من السّقام شفاء
کعبة القاصدین کنز أمان*** وهی فینا الیتیمة العصماء
وهی بدر بلا خسوفٍ و شمس*** دون کسفٍ و البضعة الزّهراء
وهی ذخری و ملجئی و أمانی*** و رجائی و نعم ذاک الرّجاء

ص: 59

1- عبدالرحمن بن حسن بن عمر أجهوری (درگذشته به سال 1198 ه. ق.)، فقیه مالکی مذهب اهل مصر است که مدرّس الأزهر بوده؛ و زِرْکَلی از مشارق الأنوار فی آل البيت الأخیار به عنوان یکی از آثار مخطوط وی یاد کرده است. (نگر: الأعلام زِرْکَلی، 3/304).

قد أنخت الخطوب عند حماها***فعى تنجلى بها الغبراء(1)

ليس إلّاك وصلتى لنبى***خمدت عند نصره الأعداء

من كراماتها الشّمس أضانت***أين منها السّها و أين السّماء

من أتاها و صدره ضاقَ ذرعاً***من عسيرٍ أو ضاقَ عنه الفضاء

حلت الخطب مسرعاً و جلته***فانجلى عنه عسره و العناء

لايضاهى آل النّبى و صيف***لا يوفى كمالهم أدياء

شرفت منهم النفوس و ساروا***حيثما أشرفوا فهم شرفاء

و عليهم جلاله و فخار***و وقار و هيبه و ضياء

نوّروا الكونَ بعدَ كان ظلاماً(2)***إذ أضانت ذراهم(3) الغراء

كلّ مدحٍ مقصّر بعلاهم***كلّ فردٍ من هديهم لالاء

لهمُ الفضل من ألسّت فأتى***من سواهم يكون فيه استواء

إنّ هل يستوى الذين دليلى(4)***و لتطهيرهم بذاك اقتفاء

إنّ لى يا كرام حقّ جوار(5)***فاحفظوه فإتكم أمناء

عن أبيكم روى الثّقاة حديثاً***حدثنا بضمّنه الأنباء

إنّ بالجار لم يزل يوصى(6) جبرا***نيل معناه(7) ليس فيه خفاء

ص: 60

1- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): الضراء.

2- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): ظالما.

3- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): ذماراهم.

4- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): دليل.

5- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): جوارى.

6- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): يوص.

7- در نورالابصار (افستِ دارالفكر): + و.

لست أخشى الضياع والحبّ عندى *** حبّ (1) قلبى ومقلتى وجلاء

بيتكم مهبط لجبريل وحياء *** فيه تعدو الملائك (2) الكرماء

من أتى حيّكم و كان أسيرا *** لدواعيه زال عنه الشقاء

يا كرام الورى! أغيثوا نزيلاً *** أحفته (3) الخطوب و الأدواء (4)

قسما إن وصفكم فى الثريا *** أيدتكم نجومها و السماء

فتوسل بهم لكلّ صعيب *** حيثُ جاء ابتغوا فهم شفعاء

و صلاة على النبى و آل *** و كذاك (5) الصحابة الأتقياء

ما حمام بروضة قد تغنى *** أو على الدوح تسجع الوراق

أو عبيد الرحمن أنشأ مدحا *** آل طه لكم علينا الولاء (6)

مولد و مدفن زينب - عليها السلام

ولادتش در مدینه طیبّه بود و همانجا در خدمت جدّ و پدر زیست فرمود، تا وقتی پدر بزرگوارش در کوفه مستقر گردید، زینب - علیها السلام - از همان اوقات در کوفه رحل‌انداخت، و پس از شهادت امیرالمؤمنین - صلواتُ اللّهِ علیهِ - که اهل بیت به مدینه بازگشتند وی نیز مراجعت فرمود، تا آنگاه که در خدمت حضرت

ص: 61

1- در نورالابصار (افستِ دارالفکر): طب.

2- در نورالابصار (افستِ دارالفکر): تغدو الملائكة.

3- در أصل: حجفته (بدون نقطه فاء). بنا بر نورالابصار (افستِ دارالفکر) ضبط شد.

4- در نورالابصار (افستِ دارالفکر): الأدباء.

5- در نورالابصار (افستِ دارالفکر): كذلك.

6- سنج: نورالابصار (افستِ دارالفکر)، ص 203 و 204.

سیدالشهدا - علیه السلام - به کربلا رفت و پس از شهادت آن حضرت به شام رفت و از آنجا به مدینه، و در مدینه بماند تا اواخر عمر شریفش که مسافرتی با شوهر خویش، عبدالله بن جعفر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، به شام فرمود و در همان صفحات وفات نمود و در نزدیکی دمشق مدفون شد؛ و الحال قبرش معروف است و مزار عمومی مسلمانان است. و او را در دمشق «سِت» می نامند که ظاهراً مخفف «سیده» است.

این بنده در سنه هزار و سیصد و سی و یک به آن محلّ شریف مشرف شدم؛ آن صفحه را چون بهشت برین در خضارت و نصارت و طراوت دیدم، و روضه مطهره را صحنی عالی و قبه [ای] متعالی بود جز آنکه آن قبه را زینتی نبود، و در سال بعد باز نوبتی بدان مزار شریف رفتم؛ قبه زکّیه را به مینا مزین دیدم.

ولی دو محلّ است که موسومست به مقبره آن حضرت و شهرت تمامی دارد: اول همین محل - و مؤید یا شاهد صدق این نسبت، آنکه در روضه شریفه احساس حالت حزن و رقتی بی اندازه می شود -؛ دوم در مصر در محلّ معروف به قناطر السّباع هم آنجا مزار معروفی است.

در نورالابصار گوید: شعرانی(1) در منن گوید: خیر داد مرا سید من،

ص: 62

1- أبو محمد عبد الوهّاب بن أحمد بن علی حنّفی (از باب انتساب به محمد بن حنّفیه - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -) شعرانی (898 - 973 ه. ق.)، از عالمان متصوّف بشمار است. وی در قلعشده ی مصر زاده شد و در ساقیه اُبی شعره (از دیههای منوفیه) بالید. شعرانی (و نیز: شعراوی) که بر او اطلاق می گردد، از باب انتساب به همین دیه است. وی در قاهره درگذشت. از آثار اوست: الأنوار القدسیّة فی معرفة آداب العبودیّة، البدر المنیر (در حدیث)، الکبریّات الأحرر فی علوم الشیخ الأكبر، لطائف المنن (که به عنوان منن کبری باز شناخته می شود)، لواقح الأنوار فی طبقات الأخیار (که به عنوان طبقات کبری باز شناخته می شود)، مختصر تذکرة القرطبی، المیزان الکبری، البواقیت و الجواهر فی عقائد الأكابر، کشف الرّان عن أسئلة الجان، کشف الغمّة عن جمیع الأُمّة. گفته اند که وی، علیرغم خوض در فنّ حدیث و منقول، از جمود برخی محدثان دور بود و منشی فقیهانه و صوفیانه داشت. از نکوهش فیلسوفان نهی می کرد. در زاویه خویش إرشادگر سالکان بود و در کنار همان زاویه به خاک سپارده شد. شب آدینه را به صلوات بر پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - زنده می داشت. برخلاف برخی متصوّفان به مطالعه کتب فقهی اهتمام فراوان می نمود، و از سخنان اوست: «دوروا مع الشّرع کیف کان، لامع الکشف، فإنّه قد یخطیء» (یعنی: به هر روی همراه شریعت باشید، نه کشف عرفانی، که کشف عرفانی گاه خطا می کند). وی از شاگردان سیوطی و قسطلانی و اشمونی و ... است، و در علوم باطن، سخت متأثر از علی خوّاص. شعرانی که مردی عابد و زاهد بود، از زاد و رود محمد بن حنّفیه - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - بود؛ و از همین رو «حنّفی» خوانده می شد، گرچه در فقه مذهب شافعی داشت. (نگر: الکنی و الألقاب، 2/363 و 364؛ و: شذرات الذّهّب، 8/372 - 374؛ و: الأعلام زرکلی، 4/180 و 181).

علیٰ خَوَّاص (1) - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - ، که سیّده زینب مدفونه در قناطر سباع، دخترِ امام علی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَكَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - می باشد

و

ص: 63

1- سیّد علی خَوَّاص برلسلی، از عُرُفا و استاد شیخ عبدالوہابِ شَعْرانی است. از وقوف و سیطره معنوی و باطنی وی بسیار گفته اند. وی که در جمادی الآخره سال 939 ه. ق. درگذشت، در قاهره به خاک سپارده شد. از مؤلَّفَاتِ عبدالوہابِ شَعْرانی است، دُرر الغَوَّاص در گزارش فتاویٰ شیخ علی خَوَّاص. (نگر: شَذَرَاتِ الذَّهَب، 8/233 و 234؛ و: الأعلام زِرْکَلِی، 4/181).

شك نیست که در همین محل مدفون است؛ و وی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - چون بدان محل می رسید نزد عتبه در کفش بیرون می نمود و با پای برهنه می رفت تا از مسجد زینب می گذشت و مقابل روی آن حضرت می ایستاد و توسل می جست به زینب در حضرت خداوند - عزّ و جلّ - که آمرزیده گردد(1)؛ و قناطر سباع بنای ملک ظاهر رکن الدّین بَیْبُرَس(2) است که سباعی از سنگ بر او نصب نمود و به قناطر سباع موسوم گردید(3).

اینک بعضی از حالات و مقالات و مقامات حضرت زینب را در سفر کربلا می نگاریم.

زینب - علیها السّلام - در روز تاسوعا

أبو الفرج از امام زین العابدین - علیه السّلام - نقل می نماید فرمود: به خدا سوگند من در اواخر روز با پدرم نشسته بودم و علی(4) بودم و

ص: 64

1- نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص 202.

2- در أصل: بیرس. بنا بر نور الأبصار إصلاح شد. بَیْبُرَس (رکن الدّین، ملقب به «المَلِک الظّاهر») / 625 - 676 ه. ق.، تُرکی قپچاقی از غلامان پادشاهان اُیوبی بود؛ از غلامی مرحله به مرحله صعود کرد تا به پادشاهی رسید و از 658 ه. ق. فرمانروائی مصر و شام را به کف آورد. وی که از پادشاهان سلسله مَمالیک بشمار است، مردی دلیر بود. چه با مغولان و چه با صلیبیان فرنگی کارزارهای بزرگ کرده است. هم آئین کشورداری او و هم ضربات سهمگینی که بر مهاجمان صلیبی وارد آورد، آوازه وی را در تاریخ بلند ساخته. (نگر: الأعلام زرکلی، 2/79؛ و: دایرة المعارفِ فارسیِ مصاحب، 1/482).

3- نگر: نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص 203.

4- یعنی: بیمار، رنجور.

پدرم اصلاح تیرهائی می نمود، و در مقابل او جون، آزادکرده ابودژ غفاری - رضوانُ اللّهِ علیهِ - ، بود؛ بناگاه حضرت حسین - علیه الصّلوٰة والسلام - این آرزوزه را قرائت فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَعْصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَ مَا جِدَّ قَتِيلٍ *** وَالْدَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَالْأَمْرُ فِي ذَاكَ إِلَى الْجَلِيلِ *** وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي (1)

فرمود: اَمّا من شنیدم و خودداری از گریه نمودم ولی عمّه ام زینب تنها از باقی زنان شنید و رقت و جزع بر او مستولی گردید تا آنجا که جامه بر تن درید و بر روی خویش لطمه (2) زد و بی پرده بیرون شد و فریاد می زد: واثکلاه! واخزناه! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَوةَ يَا حُسَيْنَاهُ! یا سَيِّدَاهُ! یا بَقِيَّةَ أَهْلِ بَيْتَاهُ! (3) استقلت و نیست مِنَ الْحَيَوةِ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ أَبِي عَلِيٍّ وَ أَخِي الْحَسَنِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - ، یا بَقِيَّةَ الْمَاضِيْنَ وَ ثَمَالَ الْمَاضِيْنَ! (4).

ص: 65

- 1- یعنی: ای روزگار! چه بد دوستی هستی! چه بسیار در بامدادان و شامگاهان، یار و نامدار گشته، داشته ای!؛ و روزگار به جایگزین بسنده نمی کند؛ کار در این باره به دست خدای بزرگ است؛ و هر زنده ای راه مرا می پیماید. یادآوری: پنداری مصراع پایانی این سروده را خواجه شیراز بازآفرینی کرده، که گوید: هر آن کسی که درین حلقه نیست زنده به عشق *** برو نمرده به فتوای من نماز کنید
- 2- لطمه: سیلی، کشیده، ضربتی که بر روی زنده و در تعبیر قدما «طپانچه» خوانده می شد.
- 3- در مقاتل الطالبيين (ط. نجف): أهل بيتاء.
- 4- در مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، درودها با رمز (ص، ع) آمده. همچنين به جای «ثمال الماضين»، «ثمال الباقيين» دارد که درست تر نیز به نظر می رسد.

مؤلف گوید: یغمای شاعر(1) اشعاری مناسب حال گفته است؛ درجش را مناسب دیدم:

در سینه ز سودای تو خون شد دل زینب***آه از دل زینب!

جز اشک جگرگون چه بود حاصل زینب؟!***آه از دل زینب!

ای ابر بلا! بر سر این خوار دل افگار***طوفان فنا بار

آسان شود از مرگ مگر مشکل زینب!***آه از دل زینب!

با داغ تو روزی که رود این تن غمناک***دل خون شده در خاک

آتش عوض سبزه دمَد از گل زینب***آه از دل زینب!

زین شعله جانسوز که از آتش بیداد***در خشک و تر افتاد

ص: 66

1- یغمای جندقی، شهرت میرزا رحیم، متخلص به «یغما» (1196 - 1276 ه. ق.)، از ابناء قریه خور از توابع بیابانک بود که در دربار محمدشاه قاجار تقریبی یافت و از این رو به تهران آمد. علاوه بر انواع شعر و نثر - از جد و هزل -، در خوشنویسی و تیراندازی و سوارکاری مهارت داشت. او از بهترین غزلسرایان عصر قاجار بشمارست. نگر: دایرة المعارف فارسی (مصاحب)، ص 3361؛ و: دانشنامه شعر عاشورائی، ص 873.

چون خانه پر دود بود محفل زینب *** آه از دل زینب! (1)

إمام - علیه السلام - با زینب - علیها السلام - فرمود: یا أُختی! لَوْ تَرِکَ الْقَطَا لِنَامَ، می فرماید: ای خواهر هرگاه دست از مرغ قَطَا (2) بردارند خواهد خوابید (3). زینب - علیها السلام - عرضه داشت: فَإِنَّمَا تَغْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا فَذَاكَ أَطْوَلُ لِحْزُنِي وَأَشْجَى لِقَلْبِي، عرضه می دارد: پس معلوم می شود خود تن به کشته شدن می دهی، پس این حال اندوه مرا طولانی تر و دل مرا محزون تر می نماید. این بگفت و غش کرده بر زمین در افتاد. إمام - علیه السلام - همی خواهر را قسم داد و او را برگرفت و به خیمه برد (4).

زینب - علیها السلام - در روز عاشورا

مخفی نباشد که عرب کنیه و لقب «أم المصائب» به زینب داده است و این خود حق است؛ چه اگر تصوّر شود مصائب آن حضرت مثل مرگ برادران و پسران یا یک پسر و سایر اقربا و جوانان هاشمی و

ص: 67

1- با لختی دیگر از همین سروده یغما، مندرج است در: آنهار (چ سنگی)، ص 84.

2- «قَطَا: سنگ خوار، و آن طائری است کاکل سیاه دارد» (خزینة الأمثال، ص 168).

3- این مثلی عربی است، و در مورد کسی به کار می رود که بی آنکه خود بخواهد به کاری ناخوشایند وادارندش (نگر: فرائداللال، 2/144).

4- اینجا پایان گفتاورد مؤلف از مقاتل الطالبيين است؛ و البته اشعار یغما را در میانه اضافه کرد. از برای عبارت مقاتل، نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 82 و 83.

همچنین غربت و اسارت و سرپرستی نمودن از زنان و کودکان و وداع با برادر و عبور از قتلگاه و مشاهده غارت اموال و آسیری عیال سیدالشهداء - علیه السلام - و رفتن به کوفه با حال آسیری با اینکه آن شهر شهیر مَقَرّ خلافت و کرسی سلطنتشان بوده است و استماع شماتت اعدا و ترحّم احبّبا که شاعر عرب گوید:

فَلِرَحْمَةِ الْمُتَوَجِّعِينَ حَرَاةٌ *** فِي الْقَلْبِ مِثْلَ شِمَاةِ الْأَعْدَاءِ (1)

و صدمات طیّ راه شام نمودن و مجلس پسر زیاد و یزید را دیدن، پیدا می شود مناسبت این کنیه و لقب با آن حضرت.

یکی از شعرا گوید:

آمدی تا به جهان ساقی ایام نریخت *** بجز از زهر آلم هیچ به پیمانہ تو

یک زن و طاقت اینقدر غم و رنج و آلم *** آفرین باد به این همّت مردانه تو

و دور نیست سخت تر وقتی و دشوارتر حالی که در سفر کربلا بر حضرتش گذشته، همان حال وداع با برادر بزرگوارش بوده است؛ چه، اگر تصوّر شود حالاتی را که بر قلب مبارکش مستولی بوده هنگام وداع با عزیزترین مردمان از حزن و خوف و آسف و ندم و قلق و دهشت و.

ص: 68

1- یعنی: دلسوزی تسلیت دهندگان و همدردی کنندگان سوزشی در دل پدید می آرد، که به شادکامی دشمنان در گرفتاری آدمی، می ماند. این بیت با اندکی تفاوت در ضبط، آمده است در: الکشکول بهاء الدین محمد العاملی، ط. أعلمی، 1/99.

وحشت و وجد و شوق و انکسار، هرآینه مصیبتی فوق العاده تصوّر شده است.

و شرح وداع حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - را با زینب - علیها السلام -، بلکه با اهل بیت اطهارش کلبه، در روایت معتبری ندیده ام؛ و همان اشاره اجمالی که به حال زینب - علیها السلام - در حال وداع نمودم از برای بیان و شرح وداع کفایت می کند.

و شعرا را در قضیه وداع اشعار زیاد است و بیشتر نظر در وصف لسان الحال است. و من بنده به بعضی از منتخبات و غرر آن اشعار اشاره می کنم و پیروی عادت خود را در روایت اشعار می نمایم؛ چه، بنای بنده بر انتقاد و التقاط است، یعنی آنچه را در فنّ خطابه و شعر امتیازی دارد می نگارم و بقیه را نادیده می انگارم - هرچند آیات محذوفه در خلال قصیده و مرثیه ای باشد که به نقل آن قصیده یا آن مرثیه پرداخته ام.

شاعر عرب گفته:

وإِلَيْكَ عَنِّي لَا تَقُلْ حَدَّثْتُ بِمَا***لَأَقِي الْحَسِينَ فِرْزَةً قَدْ شَفَّنِي

أَخَشَى عَلَيْكَ وَأَخْتَشَى أَنْ يَخْرُجَ***الْأَرْوَاحُ مِنَّا مِنْ نَطَافِ الْأَعْيُنِ

وَلئنَ أَبَيْتَ الْعَذْرَ فَاجْلِسْ لِلْعِزِّ***أَمْلِي لِسَمْعِكَ بَعْدَ مَا أَلْزَمْتَنِي

وَاسْمَعْ وَنُحْ وَالْطَّمْ وَشُقْ***الْجَيْبِ حُزْنًا فِي عِزَاهِ وَعِزَّنِي

حَيْثُ الْمَصَانِبُ جَمَّةٌ لَمْ أَدْرِ مَا***مِنْهَا أَفْضُ عَلَيْكَ إِذْ كَلَّفْتَنِي

أَمْصِيبةَ التَّوْدِيْعِ يَوْمَ خُرُوجِهِ***إِذْ قَالَ: يَا جَدَّاهِ عِنْدَكَ ضَمَّنِي

ص: 69

أَوْ قِصَّةَ التَّوْدِيعِ إِذْ نَادَى: ***أَلا! هَلْ مِنْ يَقْدُمِ لِي الْجَوَادِ فَنَنْشِي (1)

أمّ المصائب نحوه و تقول: يا ***كهفي و كهلى يا بقیة من فنى

قالت له: إن كنت تقبل قسرة ***قبل القتال إلى المدينة ردني

فأجابها: هيئات لو ترك القطا ***لغنى و نام بليله في الموطن

مؤلف گوید: چندین سال قبل در کربلاى معلاً - زادها الله تعالى شرفاً - مشرف بودم، شب عاشورائى بود که در محفلى ذاکر قوم بر منبر رفت و این اشعار را تلاوت نمود، فوق العاده بنده را گرفت و طرز ورود در مطلب و تمهید مقدمات و رقت و سلامت آن مرثیه جذبم نمود. سپس خیال نمودم این طرز مرثیه زیاده از حد مرغوب و بدیع است و خود به فارسى به این طرز چیزى انشا کنم؛ خدای - عزّ و جلّ - تأیید فرمود، این قطعه را به همان طرز انشا نمودم:

گفتی که بگویم به تو من شرح بلا را ***توضیح کنم واقعه کرب و بلا را

تشریح کنم مایه اندوه جهان را ***تفصیل دهم شرح غم و درد و عنا را

من خود متحیر، متفکر که سؤالت ***در لجه پرهول در انداخته ما را .

ص: 70

1- ظاهراً این بیت ناظر به گزارشی است که میان برخی مصیبت خوانان زبانزد بوده و البته از جهت صحّت و أصالت مورد مناقشه و انتقاد جدی بعضی ناقدان واقع گردیده است. درباره آن گزارش، نگر: لؤلؤ و مرجان، ط. فیضی، ص 207 و 208؛ و: تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین (علیه السلام)، صحتی، ص 189 و 190.

دردی که فرونست حسابش ز شماره***من خود به چه تقدیر دهم شرح شما را

با اینهمه از خواسته ات روی نتابم***زان رو که خموشی نبود شرط وفا را

پس گوش فرادار و بریز آب ز چشمان***وز گریه و زاری بگشا باز صدا را

واندر عوض اشك، گشا خون ز دو دیده***هم بر سر خود بیز کنون خاك عزا را

مانا(1) نشیندی که چه بوده ست در آن روز***در بارش خاکستر و خون حال سما(2) را

ص: 71

1- مانا: گویا، شاید.

2- خون باریدن آسمان در پی شهادت سیدالشهداء - علیه السلام - ، از اخبار بسیار مشهوری است که از قدیمترین روزگاران در متون سنی و شیعی آمده است. از برای ملاحظه پاره ای از نصوص این گزارشها، نگر: تاریخ امام حسین علیه السلام، تدوین سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، 4/756 - 793. در بعضی گزارشها از بارش خاکستر نیز سخن رفته است. ابن شهر آشوب - رضی الله عنه - در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام آورده است: «و فی حدیث میثم التمار: و تمطر السماء دماً و رماداً.» (ط. دارالأضواء، 4/62). و حدیث میثم تمار - رضی الله عنه و أرضاه - که مورد اشارت اوست، آنست که شیخ صدوق - روح الله عزه العزیز - مجلس بیست و هفتم از أمالیاش را بدان افتتاح فرموده و عین عبارت گفتاورد این شهر آشوب در آن آمده (نگر: أمالی ی صدوق، ط. کمره ای، ص 127).

یا چونکه گرفتند ره آب بر اطفال*** در سینه آنان چه اثر بود ظما را
یا وقت وداع شه مظلوم چه دیدند*** اهلِ حرمش، درد و آلم، رنج و عنا را
یا خود چه بیان کرد به هنگام جدائی*** با اهلِ حرم عزم چو می داشت غزا را
یا چونکه علی اکبر او جانب میدان*** می رفت چه می دید در آن سرورِ سارا(1)
یا وقت وداع علی اصغر که ز پیکان*** حلقش ببردند چه سان دید جفا را
یا چونکه دو دست از تن عباس جدا گشت*** بشکست چه سان بازوی شاه شهدا را
یا چون که رسیدند سر کشته آن شاه*** چون بود پریشانی احوالِ نسا را
یا زینبِ مظلومه چو آن پیکرِ صدچاک*** می دید چه سان داشت ز دل شور و نوا را
حقا که ز خاطر نرود محنت این غم*** هرکس که به یاد آیدش این کرب و بلا را(2)
اینک چند قطعه فارسیه از شعرا می نگارم:

ص: 72

-
- 1- سارا: خالص، بی آمیختگی.
 - 2- این سروده را مؤلف در آنهار (چ سنگی، ص 49 و 50) هم آورده است.

شاعری گفته:

سلطان مظلوم با بیکسان گفت: ***يك لحظه باید تركِ فغان کرد

زینب در افغان کای جانِ خواهر! ***بارِ مصیبتِ پشتم گمان کرد

کُنْثوم محروم با شاهِ مظلوم ***این الوداع [و] آن الأمان کرد

کای شاهِ بی یار! ما بی کسانیم ***بایستِ رحمی بر بیکسان کرد

آن دم در آن دشت افتاد شوری ***شوری که شرحش نتوان بیان کرد(1)

دیگری در ضمن شرح قتال آن حضرت گفته:

با مرکب آمدش، دُخت شه عراق ***چون نزد مصطفی، جبریل با بُراق

برشد ز خیمه گاه، فریاد الفراق ***جمعی در اشتیاق، قومی در احتراق

دیگری گوید:

آنقدر وقتی باقی نمانده ***کز دفتر عمر نامم شود حک

شد نوبت من در خون طپیدن ***مرگِ نو تو بادا مبارک

حالم چو در رزم گردد مشوَش ***جسمم چو از تیر گردد مشبک

جز تو ندارند پشت و پناهی ***زنهای بیکس، اطفالِ کوچک

چون کودکانم گردند بی باب ***زیشان مباشد يك لحظه مُنْفَك

ای خواهر من! وقتِ جدانیست ***هذا فراقُ بِنی و بِنیک!

جوادی(2) گوید:

ص: 73

1- این شعر - با يك بیتِ افزون - در اُنْهار (چ سنگی، ص 57) آمده است.

2- عبدالجواد متخلّص به «جوادی» (درگذشته به سال 1302 ه. ق.)، از سراینندگان شیفته اهل بیت - علیهم السّلام - بود که سروده هائی غالباً در خورِ فهمِ همگان در موضوعاتِ ولائی، خاصّه واقعه کربلا، به یادگار نهاده است. وی که - گفته اند: - از راه قنّادی روزگار می گذرانید، در آستانِ قدسِ رضوی، در نزدیکی مزارِ شیخ بهائی، به خاک سپارده شده است. جوادی از مردم عنبران بود که دیهی است از ناحیه

طُرُقَبَه. نَگَر: دَانَشَنَامَه شَعَرِ عَاشُورَائِي، ص 936.

ای شه خوبان، مه سپهرِ اِمامت!***جانبِ میدانِ روی، برو به سلامت

با تو اگر آمدم به روضه رضوان***بی تو سوی شام می روم بغرامت

از تو طمع می بریدم ای که فکندی***بر لبِ شطّ فرات بارِ اِقامت!⁽¹⁾

صبحاحی⁽²⁾ گفته - و لیلَه دژَه - :

چون شد بساطِ آلِ نبی در زمانه طی***آمد بهارِ گلشنِ دین را زمانِ دی

یثرب به باد رفت به تعمیرِ ملکِ شام***بطحا خراب شد به تمنّایِ ملکِ ری⁽³⁾

ص: 74

1- در اُنهار (چ سنگی، ص 55) آمده است، با این دو بیتِ افزون تر:***باش که دیدارِ آخرینِ تو بینم***وعده دیدارِ چون دهی به قیامت

یک دلِ خونین و بارِ اینهمه ماتم***گر نه تحمّل کند، نه جایِ ملامت!

2- حاج سلیمان کاشانی معروف به «صبحاحی بیدگلی» (درگذشته به سال 1207 ه. ق.) از شاعرانِ مهمّ سبکِ بازگشت است و استاد

فتحعلی خان صبا. زندگانی وی از راهِ زراعت می گذشت و غالبِ روزگارِ خویش را در قریه بیدگل کاشان سپری کرد. سرانجام نیز همانجا

به خاک رفت. صباحی با امرایِ زندیه و - سپس - قاجاریّه مربوط بود. نگر: دانشنامه شعرِ عاشورائی، ص 843.

3- اشاره سَراینده به وعده فرمانروائی ری است که به عُمَر بن سعد داده بودند تا راضی شود به جنگِ اِمام حسین - علیه السّلام - رود.

سرگشته بانوانِ حَرَمِ گِردِ شاهِ دین *** چون دخترانِ نَعَش (1) به پیرامنِ جَدی (2)

عَمّانِ سامانی (3) در وصف حرکت سیدالشهدا - صلواتُ اللّهِ علیهِ - به میدانِ کارزار پس از وداع آلِ اطهار گوید:

خواهرش بر سینه و بر سر زنان *** رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه، راه را *** دودِ آهش کرد حیران شاه را

در قفای شاه رفتی هر زمان *** بانگِ مَهْلا مَهْلَس (4) بر آسمان

کای سوار سرگران! کم کن شتاب *** جان من لختی سبک تر زن رکاب

شه سراپا گرم شوق و مست ناز *** گوشه چشمی به آن سو کرد باز

ص: 75

-
- 1- مُراد «بنات النّعش» است که نامِ مجموعه ای است از ستارگان. ایهامی که سَراینده در کار آورده است، بر دیده و ران پوشیده نیست.
 - 2- در آنها (چ سنگی، ص 79) آمده است، با این بیتهای افزون تر: آمد به سویِ مقتل و بر هرکه می گذشت *** می شُست ز آبِ دیده غبار از عذارِ وی بنهاد رو به رویِ برادر که: یا اُخا! *** در برکشید تنگ پسر را که: یا بُئی! غمگین مباش کامدمت اینک از قفا *** دل شاد دار می رسمت این زمان ز پی
 - 3- میرزا نورالله عمّانِ سامانی (1258 - 1322 ه. ق.)، سَراینده عرفانگرای روزگارِ قاجار، از اهلِ «سامان» - در نزدیکی اصفهان و از توابعِ چهارمحال و بختیاری - است. منظومه عرفانی او در بابِ حادثه کربلا، موسوم به گنجینه الأسرار، - که بارها طبع گردیده -، نام او را بلندآوازه ساخته است. نگر: دانشنامه شعر عاشورائی، ص 1004.
 - 4- «مَهْلاً مَهْلاً» یعنی: درنگ کن، درنگ کن.

دید مشکین موئی از جنسِ زنان*** بر فلكِ دستی و دستی بر عنان

پس ز جان بر خواهر استقبال کرد*** تا رُخس بوسد اَلِف را دال کرد(1)

همچو جانِ خود در آغوشش کشید*** این سخن آهسته در گوشش کشید

کای عنانگیرِ من! آیا زینبی؟*** یا که آو دردندان در شبی؟

پیش پایِ شوق، زنجیری مکن*** راهِ عشق است این، عنانگیری مکن

با تو هستم - جانِ خواهر! - همسفر*** تو به پا این راه کوبی، من به سر

خانه سوزان را تو صاحب خانه باش*** با زنان در هم‌رهی مردانه باش

جانِ خواهر! در غم زاری مکن*** با صدا بهرم عزاداری مکن

مِعْجَر از سر، پرده از رُخ و امکن*** آفتاب و ماه را رسوا مکن

هست بر من ناگوار و ناپسند*** از تو زینب گر صدا گردد بلند(2)

و هم شاعر مزبور خویشتن را مخاطب داشته می گوید:

ای سخنگو! لحظه ای خاموش باش*** ای زبان! از پای تا سر گوش باش

تا ببینم از سرِ صدق و صواب*** شاه را زینب چه می گوید جواب

[گفت زینب در جواب آن شاه را*** کای فروزان کرده مهر و ماه را! (3)]

عشق را(4) از يك مَشیمه زاده ایم*** لب به يك پستانِ غم بنهاده ایم

تربیت بوده ست بر يك دوشمان*** پرورش بر جیبِ يك آغوشمان

ص: 76

1- یعنی قامتِ مبارک را - در حالی که سوار بود - خمانید تا سرش به صورتِ خواهر رسد.

2- این آیات با اندکی تفاوت در ضبط آمده است در: گنجینه اسرار، ط. افراسیابی، صص 76 - 80 (در واقع مؤلف انتخابی از این بخش منظومه عَمّان سامان داده است).

3- از گنجینه اسرار (گنجینه الاسرار) طبع افراسیابی افزوده شد.

4- در اصل: ما. بنا بر گنجینه اسرار (گنجینه الاسرار) طبع افراسیابی اصلاح شد.

تا کنیم این راه را (1) مستانه طی*** هر دو از یک جام خورده ستیم می

هر دو در انجام طاعت کاملیم*** هر یکی امرِ دگر را حاملیم

تو شهادت جُستی ای سَبَطِ رسول!*** من اسیری را به جان کردم قبول (2)

و سید محقق معاصر، سید محسن عاملی - خَلَدَ اللَّهُ ظِلَالَهُ - ، در کتاب لواعج الأشجان پس از اینکه می نگارد: حضرت سیدالشهداء - صلواتُ الله عليه - از طعن صالح بن وهب مزنی - لَعَنَهُ اللَّهُ - از اسب به زمین در افتاد به قسمی که رخساره راستش به زمین رسید، و از آن پس برخاست، گوید: خواهرش زینب - عَلِيهَا السَّلَام - به در خیمه بیرون آمد و فریاد می نمود: وا أخاه! وا سَيِّدَاهُ! وا أَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءِ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالِ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ؛ و درین وقت عُمَرُ سَعْدٍ - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - نزدیک آمده بود؛ زینب با وی فرمود: یا عُمَرُ! أَيْقِظُ أَبُوعَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟! عُمَرُ بَكَرِيست چنانچه اشکش بر رخساره و ریشش بریخت و رو از زینب - عَلِيهَا السَّلَام - برتافت و جوابی نگفت. حضرتش باز فریاد زد: وَيَلَكُمْ أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٍ؟! هم کسی جواب نگفت (3).

میرزا یحیی اصفهانی (4) - سَلَّمَهُ اللَّهُ - در این معنی گوید:

ص: 77

1- در اصل: اینراهر. بنا بر گنجینه أسرار (گنجینه الأسرار) طبع افراسیابی اصلاح گردید.

2- گنجینه أسرار، ط. افراسیابی، ص 80 و 81.

3- لواعج الأشجان، ط. دارالأمیر، ص 143.

4- شادروان سیدمصلح الدین مهدوی - طاب ثراه - در تذكرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان (چاپ کتابفروشی تقفیی اصفهان، 1348 ه. ش. ، ص 547 و 548، ش 1049) می نویسد: «آقا میرزا یحیی مدرّس بیدآبادی، معروف به کاشی پز، فرزند محمد اسماعیل از احفاد ملامحمدباقر محقق سبزواری، عالم فاضل ادیب شاعر متخلص به «یحیی»، در حدود سال 1254 متولد گردیده و در اصفهان و نجف از محضر عدّه ای کثیر از فحول علما همچون شیخ أنصاری و حاج شیخ محمدباقر مسجدشاهی و آقا شیخ محمدباقر همدانی و آقا میرزامحمدباقر و آقامیرزا محمدهاشم چهارسوقی و آخوند ملامحمد کاشانی مستفیض گشته و علوم غریبه را از ملاهادی سدهی که استاد این فن بوده و عدّه ای از آن آموخته اند، فرا گرفته. سپس سالها در خانه خود، جنب مسجد سید، حوزه درس گسترده. عمده تخصص او در ادبیات بوده. به عربی و فارسی شعر می گفته و بخصوص مراثی او مورد توجه مدّاحان و مرثیه سرایان بوده؛ هر روز به منزل او آمده و در دفاتر و بیاضهای خود آن را ثبت می نمودند و پس از حفظ کردن در مجالس روضه و ذکر، آن را می خوانده؛ و تقریباً چندین سال مرثیه خوانی در اصفهان منحصر به اشعار او بود. از آثارش، 1. دیوان اشعارش قریب شش هزار بیت، 2. مرآة المصنّف در شرح حال حاج میرزامحمدرضا کلباسی به طبع رسیده است. قریب نود و پنج سال عمر نموده. سرانجام در شب چهارشنبه 5 ذی قعدة الحرام سال 1349 وفات یافته در صحن تکیه میرزا رفیعا مدفون گردید که اکنون آن را تسطیح نموده [اند]...».

نالہ اش چہ (1) از مقتل سوی خیمه گاه آمد***دخت مرتضی زینب تا به قتلگاه آمد

با خروش واغوثاه در بر سپاه آمد***در کدام دین واجب قتل بیگناه آمد

وہ کہ کافران دارند ننگ از این مسلمانی!.

ص: 78

1- کذا فی الأصل. «چہ» در این شعر بدلِ «چو» نوشته شده؛ و چنین کاربردِ در متونِ عصرِ صفویّه تا همین اواخر گهگاه دیده می شود.

زن که در دل هر سنگ ناله اش کند تأثیر***زان سپاه سنگین دل کس نگشت عبرت گیر

حمله ور به شه گشتند با سنان و تیغ و تیر***شد چه عرصه محشر همچو روز دار و گیر

از زمین جدا يك نی آفتاب نورانی

جو دی گوید:

دید چون زینب محزون که زمین می لرزد***شط به موج آمده و ماء معین می لرزد

مانده از کار فلک، عرش برین می لرزد***مانده ز اوراد ملک، روح امین می لرزد

شد سراسیمه و چون رعد در افغان آمد***موکنان مویه کُنان جانب میدان آمد

محشری دید در آن دشت پدیدار شده***روز در چشم دو عالم چو شب تار شده

بانگ کوس است که بر گنبد دوار شده***دامن دشت ز خون یکسره گلنار شده

پسر فاطمه از اسب نگون گردیده***پای تا سر قد او غرقه به خون گردیده

زد به سر دست غم و جانب صحرا بدوید***با دو صد ناله به نزد عمر سعد رسید

ص: 79

گفت: ای حق نبی داده به انعام یزید!*** این حسین است که سازند به صد کینه شهید

به چه تقصیر تو امروز جوابش ندهی*** به لب آب کُشی تشنه و آبش ندهی

پسرِ سعد ازین گفته جانسوز گریست*** شرم کرد از رخ او، جانب زینب نگریست

پس بگفتا که: درین حال بگو فائده چیست؟*** زخم کاری به حسین تو نه ده باشد و بیست

گر من او را نکشم زخم فراوان کشدش*** نیزه جور سنان، ناولک پیکان کشدش

دختر فاطمه چون از پسر سعد عنید*** گشت مأیوس، بیامد به بر شمر پلید

گفت: دائم نکند بر تو اثر گفت و شنید*** می کُشی تشنه حسین را به تمنای یزید

مهلتی تا به سوی قبله کشم پایش را*** سایه از معجر نیلی کنم اعضایش را

مؤلف گوید:

زیارت معروفه به «زیارت ناحیه» که شیخ مفید - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - نسبت به روایت می دهد و مروی عنه را ذکر نمی کند(1)، و صاحب مزار

ص: 80

1- نگر: بحار الأنوار، 98/317 - که از مزار شیخ مفید (ره) نقل می فرماید.

کبیر، چنانچه علامه مجلسی - قدس الله نفسه الزکیه - می نویسد، می گوید: این زیارت از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - به سوی یکی از ثواب حضرت در آمد (1)، دلالت می کند وقت شهادت حضرت سیدالشهداء - صلوات الله علیه -، زینب و سایر زنان به چشم خود این رزیه را نگران بوده اند چنانچه در آن زیارت است: فَلَمَّا رَأَيْنَ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَحْزِيًّا وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَيَّ الْخُدُودِ لِأَطْمَاتِ الْوُجُوهِ (2)، إلخ.

و مؤید این دعوی است اشعاری که شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب - قدس الله نفسه الزکیه - در مناقب نقل می کند از پیرمردی که در محضر امام موسی کاظم - علیه السلام - در مرثیه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - فروخوانده است و آن ابیات از جدش بوده است:

عجبت لمصقول علاك فرنده***يوم الهياج وقد علاك غبار

ولأسهم نفذتك دون حرائر***يدعون جدك و الدموع غزاز

الا تغضضت السهام و عاقها***عن جسمك الإجلال و الإكبار (3)

ثقة الاسلام - قدس الله نفسه الزکیه - در کتاب مقدس کافی روایت فرموده چون حسین بن علی - علیهما السلام - شهید شد دشمنان.

ص: 81

1- بحار الأنوار، 98/328*.

2- بحار الأنوار، 98/322. همچنین، نگر: همزه نور، طالقانی، 2/144 و 145.

3- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/344 (با ضبط «تغضضت» به جای «تغضضت»). این سروده مقایسه شود با: المنتخب طریحی، ص 83.

إرادة نمودند تا اسب بر بدنش راه برند، از این رو فَضَّه به زینب گفت: ای سیده من! نوبتی سفینه(1) را سفینه بشکست و به جزیره[ای] در رفت، ناگاه شیری نمودار گشت، با وی گفت: ای أبوالحارث! من غلام آزاد شده پیغمبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می باشم. شیر چون این بشنید در جلو سفینه هَمَهَمَه نمود تا به راهش رسانید؛ و این وقت هم شیری در گوشه خفته است، مرخص فرما تا به سوی او روم و او را از آنچه این قوم فردا خواهند نمود آگهی دهم. فَضَّه نزد شیر رفت و گفت: ای أبوالحارث! وی سر بلند نمود. فرمود: آیا دانی چه ایراده دارند که فردا با أبوعبدالله معامله نمایند؟! ایراده دارند اسب بر پشتش راه برند! چون شیر چنین شنید بیامد تا دستها بر بدن حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - نهاد، و چون سواران آمدند و شیر را دیدند عُمَرُ سَعْد - لَعَنَهُ اللهُ - با آنها گفت: فتنه ایست، آن را دامن مزیند، برگردید؛ و آنها برگشتند(2).

زینب - علیها السَّلَام - در یازدهم محرم

نُذْبَه زینب - علیها السَّلَام - را سید بن طاوس - رَحِمَهُ اللهُ - در روز عاشورا نوشته(3) ولی بعضی تصریح نموده اند که در یازدهم و هنگام

ص: 82

1- «سفینه» از ولامندان (/ موالی) رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بوده است. تفصیل را، نگر: سلمان محمدی أبوعبدالله پارسى، ص 36.

2- أصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آية الله كمره ای، چ أسوه، 3/342 و 344 (باب مؤلِدِ الحُسَيْنِ بنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام، ح پس از 7).*

3- نگر: الملهوف، ط. حَسُون، ص 180.

رحیل به کوفه بوده است(1)، و مؤید آن، این که اگر در آوان حرکت به کوفه نبوده قسم دادن کوفیان بر مرور بر قتلگاه حضرت سیدالشهداء - صلواتُ الله علیه - به حسب ظاهر راهی نداشته، زیرا خود می توانسته اند به قتلگاه بروند، جز آنکه گوئیم کوفیان مانع بوده اند؛ و باز مؤید یازدهم، لفظ مرور است.

به هر حال سید روایت نموده که: زنها گفتند: به حق خدا ما را در قتلگاه حسین مرور دهید، و چون در کشتگان نگرستند فریاد کردند و بر روهای خود زدند. حمید بن مسلم گوید: به خدا سوگند فراموش نمی کنم زینب دختر علی را در حالی که بر حسین نُدبه می نمود و با صدائی اندوهگین و دلی شکسته حزین می فرمود: وامحمداه! صَلَّی عَلَیْكَ مَلِیْكَ السَّمَاءِ! هَذَا حَسَّیْنٌ (2) مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ (3)، وَ بِنَاتِكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى (4) وَ إِلَى حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ (5)! وامحمداه (6)! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ يَسْفِي (7) عَلَيْهِ الصَّبَا (8)، قَتِيلَ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، حَزَنَاهُ (9) يَا كَرِبَاهُ (10) الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (11) يَا أَصْحَابِ

ص: 83

-
- 1- سنح: زَيْنَبُ الْكُبْرَى عَلَيْهَا السَّلَام، التَّقْدِي، ص 102؛ و: السَّيِّدَةُ زَيْنَبُ رَائِدَةُ الْجِهَادِ فِي الْإِسْلَام، الْقَرَشِي، ص 274.
 - 2- در ملهوف: + بالعراء.
 - 3- در ملهوف: + واثكلاه.
 - 4- در ملهوف: + و إلى فاطمة الزهراء.
 - 5- در ملهوف: + سيد الشهداء.
 - 6- در ملهوف: + و.
 - 7- در ملهوف: تسفي.
 - 8- در ملهوف: ریح الصباء.
 - 9- در ملهوف: وا حزناه.
 - 10- در ملهوف: واكرباه عليك يا أبا عبد الله.
 - 11- در ملهوف: + صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

محمّده (1) هُوَ لَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا؛ وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: يَا مُحَمَّدَاهُ (2) بِنَاتِكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتِكَ مَقْتَلَةٌ، تَسْفَى (3) عَلَيْهِمْ رِيحَ الصَّبَا (4)، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْزُوزٌ (5) الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَا (6)؛ يَا أَبَى مَنْ (7) عَسَكَرَهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهَابًا يَا أَبَى مَنْ فَسْطَاطَهُ مَقْطَعِ الْعَرَى! يَا أَبَى مَنْ لَا هُوَ (8) غَائِبٌ فَيَرْتَجِي وَ لَا جَرِيحٌ فِي دَاوِي! يَا أَبَى مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَا (9)؛ يَا أَبَى الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى! يَا أَبَى الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى! يَا أَبَى مَنْ شَبِيهِ تَقَطَّرَ (10) بِالْذَّمَاءِ! يَا أَبَى مَنْ جَدُّهُ رَسُولٌ إِلَهٍ السَّمَاءِ! يَا أَبَى مَنْ هُوَ سَبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى! يَا أَبَى مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى! يَا أَبَى خَدِيجَةَ الْكُبْرَى! يَا أَبَى عَلِيٍّ الْمَرْتَضَى (11)؛ يَا أَبَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا أَبَى مَنْ رَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى (12)!

زينب - عليها السلام - در ندبه خود می گوید: وا محمّدا! پادشاه آسمان بر تو درود فرستد. این حُسَيْنِ تو است که آغشته به خون خویشتن و پاره پاره تن است و این دختران تو اند که اسیر شده اند! شکایت به حضرت خداوند است و به سوی محمّد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سیدالشهدا! ای محمّد! این حسین است که در بیابان

ص: 84

-
- 1- در ملهوف: یا أصحاب محمد.
 - 2- در ملهوف: وامحمّده.
 - 3- در أصل: تسقى. بنا بر ملهوف إصلاح گردید.
 - 4- در ملهوف: ریح الصبَاء.
 - 5- در ملهوف: محزوز.
 - 6- در ملهوف: الرداء.
 - 7- در ملهوف: + أضحى.
 - 8- در ملهوف، «هو» نیامده است.
 - 9- در ملهوف: الفداء.
 - 10- در ملهوف: يقطر شبيه (بجای «شبيه تقطر»).
 - 11- دو فقره (/ جمله)ی اخیر در ملهوف مؤخر و مقدم آمده است.
 - 12- نگر: الملهوف (ط. حسون)، ص 180 و 181.

افتاده، باد صبا خاك بر بدنش می ریزد، زنازاده ها او را کشتند، یا حزناه! یا کرباه! امروز جدم رسول خدا وفات نموده! ای اصحاب محمد! اینان ذریه محمدند که مانند کنیزان آنها را می رانند. و در برخی از روایات است: گفت: ای محمد! دختران تو اسیر و ذریه تو دستخوش شمشیرند، باد صبا خاك بر ابدانشان می ریزد، و این حسین است که سرش را از قفا بریدند و عمامه و رداش را بردند! پدرم فدای آنکه روز دوشنبه لشکرش دستخوش غارت گشت! پدرم فدای آنکه بند خیمه اش گسیخته گشت! پدرم فدای آنکه نه مسافر است که امید رجوعش باشد و نه مجروح است تا مداوی شود! پدرم فدای آنکه جانم فدای اوست! پدرم فدای آنکه تا آنگاه که از جهان برفت مهموم بود! پدرم فدای آنکه تا وقت مرگ تشنه بود! پدرم فدای آنکه از موی سپیدش خون می چکد! پدرم فدای آنکه جدش فرستاده خدای آسمانست! پدرم فدای آنکه نواده نبی هدایت است! پدرم فدای محمد مصطفی! پدرم فدای خدیجه کبری! پدرم فدای علی مرتضی! پدرم فدای فاطمه زهرا سیده نساء! پدرم فدای آنکه خورشید از برای او برگشت تا نماز خواند!

حُمَید گوید: به خدا سوگند تمام دوستان و دشمنان از این سخنان به گریه درآمدند(1).

مؤلف گوید:

ص: 85

1- نگر: الملهوف (ط. حسون)، ص 181.

اینکه زینب - عَلِيهَا السَّلَام - می گوید: این حسین است که سرش را از قفا بردند، مقصود این است که قاتل در آن وقت عقب سر آن حضرت بوده، زیرا اخبار مستفیضه دلالت دارد که شهادت آن حضرت به نحو معهود از گلو بوده است، چنانچه مرویست: ثُمَّ جَعَلَ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ مَذْبَحَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام (1)؛ باز مرویست: فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ (2)؛ ایضا در زیارت ناحیه است: وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مُوَلِّغٌ (3) سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ (4).

بالجمله در شرح گفتگوی زینب - عَلِيهَا السَّلَام - به زبان حال و مقال در وقت عبور بر قتلگاه، شعرا را مراثنی بسیار است؛ پاره [ای] از منتخبات آن را نگارش می دهم:

محتشم - علیه الرَّحْمَه - گفته (5):

ص: 86

1- این عبارت را کمال الدین محمد بن طلحه ی شافعی در مطالب السَّؤُول (ط. ماجد بن أحمد العطیة، 2/79) آورده است و اربلی در کشف الغمّه (ط. اسلامیة، 2/232) از مطالب السَّؤُول نقل کرده. در متنِ مَطَالِبِ يَك «فی» پس از «بسيفه» آمده که در گفتاورد اربلی نیست و گفتاورد اربلی مطابق متن ماست.

2- الملهوف (ط. حسون)، ص 176.

3- در أصل: مولع. بنا بر بحار الأنوار إصلاح گردید.

4- بحار الأنوار، 98/322. در بابِ ضَبِطِ نَصِّ این فقره، و پاره ای ضبظهای دگرسان، نگر: هَمْرَه نور، طالقانی، 3/151 - 154.

5- مُنْتَخَبَاتِي است از بندهای هشتم و نهم و دهم ترکیب بند مشهور محتشم (چاپ شده در: دیوان محتشم، ط. گرکانی، ص 283 و 284؛ با تفاوت در ضبط نص).

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد***شور و نشور(1) واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند***هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت بکرد راست***چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد***بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان***بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حُسَيْنِ ازو***سَر زِد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد

پس با زبان پُرگله آن بَصْعَةَ الْبَتُولِ***رو در مدینه کرد که: يَا أَيُّهَا الرَّسُول!

این کُشته فتاده به هامون حسین تست***وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست***زخم از ستاره بر تش افزون حسین تست

ص: 87

1- در أصل: نشورا.

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد*** مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کای مونس شکسته دلان! حال ما ببین*** ما را غریب و بی‌کس و بی آشنا ببین

أولاد خویش را که شفیعان محشرند*** در ورطه عقوبت اهل دغا ببین

تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر*** سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین

سینا گوید:

چون سرِ نعشِ برادرِ زینبِ محزون گریست*** کوه با سنگینِ دلی از ناله او خون گریست

یک به یک خونِ جراحاتش ز سیلِ اشک شست*** نرگش از بس زغم بر آن تن گلگون گریست (1)

وصال - علیه الرحمه - گوید:

آه از دمی که دختر زهرا به روی خاک*** افتاده دید آن تن مجروح چاک چاک

ص: 88

1- در آنهار (چ سنگی، ص 54 و 55) - بدون تصریح به نام قائل، و با این سرنویس که: «بعضی از اهل عصر گوید» - آمده است، با این بیت افزون: بر سرِ سرین و گل از دیده ابرِ بهار*** دیده اهل حرم بر تشنگان افزون گریست

در تاب رفت و از شتر افتاد بر زمین***چون نور آفتاب که افتد میان خاک

در بر کشید آن تن و از سینه برکشید***آهی که شعله اش ز سَمَك رفت تا سِمَاك(1)

گفت: ای به خون طپیده! نه هنگام خفتن است***برخیز کاهل بیت تو افتاده در هلاک

آه این منم فگار و توئی خفته بر زمین***یا لَيْتَ مِتُّ قَبْلَكَ وَ الْيَوْمَ لَا أَرَاكَ

هُمَا گوید:

در قتلگاه خواهر غم پرور حُسَین***می گفت چون گرفت به بر پیکر حُسَین:

ای کشته ای که باد فدای تو جان پاک***بی غُسل(2) افتاده چرا پیکرت به خاک؟!

ص: 89

1- «سَمَك» به معنای «ماهی» است، و مَجَازًا بر اَعْمَاقِ زَمِينِ نیز اِطْلَاقِ می شود، زیرا در باورِ کثیری از قدما زمین بر شاخِ گاوی بود و آن گاو بر پشتِ ماهی قرار داشت؛ پس، ماهی بغایت در فُرُودِستِ زمین بود. «سِمَاك»، دو ستاره است در صورتِ فَلَکِیِ سَنَبَلِه و عَوَا، و مَجَازًا بر آسَمَانِ اِطْلَاقِ می گردد.

2- شهید در معرکه، در فقهِ اسلامی حاجت به غُسلِ ندارد. این حکم در حَقِّ شَهِیدَانِ عَادِیِ جاری است، تا چه رسد به پیشوایِ شَهِیدَانِ و سَرُورِ سَرُخِ رُویَانِ حَضْرَتِ دُوسْتِ، مَولَايِ مَآ حُسَیْنِ - صَلَوَاتُ اللّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ، وَ رَزَقْنَا اللّهُ شَفَاعَتَهُ وَ ثَبَّتَ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ مَعَهُ. پس این که برخی مرثیّتِ گویان از بی غُسلِ افتادنِ پیکرِ آن سَرُورِ سَرُفَرَاذِ سَخْنِ رانده اند، از سِرِّ سَهُو و بی دَقَّتِیِ است. (یادآوریِ اَسْتَاذِنَا العَلَامَةِ و شَیْخِنَا فِی الْاِجَازَةِ، آیة اللّهِ سَیِّدِ مُحَمَّدِ رَضَا حُسَیْنِیِ جَلَالِی - اَدَامَ اللّهُ اِجْلَالَهُ -). به سَرُودِه پیرِ هُشِیوَارِ بَلِخ: خون شَهِیدَانِ رَا ز آبِ اُولِیْتَرَسْت***وین خطا از صد صوابِ اُولِیْتَرَسْت!

برخیز کودکان جگرخون خویش بین تا چند خفته ای تو در این دشت هولناک؟! (1)

جودی گوید:

آخر از کوی تو با دیده گریان رفتم *** آمدم با تو و با لشکرِ عدوان رفتم

گر تو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی *** من سوی شام به همراهِ اسیران رفتم

عهد ما بود که تو کشته شوی بر لبِ آب *** تو وفا کردی و من بر سرِ پیمان رفتم

به سرِ نعش تو نگذاشت بمانم چون شمر *** با سرِ پاک تو - ای مهرِ درخشان! - رفتم (2)

ص: 90

1- هر سه بیت در دیوانِ هُمایِ شیرازی (به کوششِ اُحمدِ کرمی، 2/1027 و 1028) هست - با این تفاوت که پیش از لفظِ «کودکان» يك «و» اضافه دارد. هُما را چکامه ای جداگانه در گزارشِ رنج و مصائبِ حضرتِ زینب - سلام الله علیها - هست. نگر: دیوانِ هُمایِ شیرازی، 2/1034 و 1035.

2- آمده است در اُنهار (چ سنگی، ص 71). همچنین با آیاتی دیگر در منتخب التّواریخ (ص 329) آمده.

چه (1) رسید زینب مبتلا، سوی قتلگاه ز ابتلا***رأتِ الحُسَینِ مُجَدَّلاً، وَ عَلَی الثُّرَابِ مُغَسَّلاً

بدنش ز خون شده لاله گون، ز نجوم زخم تنش فرون بگرفته دور وجود آن سپه مصیبت و ابتلا

ز تجلیات جلال حق، شده مُصْحَفَانِ ورق ورق ز وفا نوشته به هر ورق، که: أَنَا الشَّهِيدُ بِكَرْبَلَا

فتکبرت و تهللت و تصارخت و تعولت و مشت إليه تهرولت بلغت (2) وَقَدْ بَلَغَ الْعُلَى

دیگری گفته است (3):

ای رفته سرت در (4) نی، وی مانده تنت تنها!***ماندی تو و بنهادیم، ما سر به بیابانها

ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی!***قربان شومت، این رسم، ماند از تو به دورانها

از خون گلوی تو، این دشت گلستان شد***این سیر گلستان کرد، سیرم ز گلستانها.

ص: 91

1- بی گمان مُراد «چو» است؛ و این شیوه بعضی قداما بود که به جای «چو»، «چه» می آوردند.

2- در أصل بالای سطر يك «ظ» (= ظاهراً) نوشته شده.

3- در منتخب التواریخ (ص 329) قائل این ابیات جودی خراسانی دانسته شده.

4- در منتخب التواریخ: بر.

ما جمع پریشانیم، هم بی سر و سامانیم*** بردار سر و بنگر، این بی سر و سامانها

دیگری گفته است:

جسم صدچاک برادر دید چون زینب، بگفت:***اینکه می بینم به بیداریست یارب! یا به خواب!؟

ریخت از بس خاک بر سر آفتابِ رویِ او*** شد همی در گردِ غمِ حَتّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ

گفت با آه: ای تنِ از تیغ گشته چاک چاک!*** تو حسینی اوفتاده اینچنین بر روی خاک!؟

و بهترین مرثی در وصف الحالِ آیات وصالست(1):

زینب چو دید پیکری اندر میانِ خون*** چون آسمان و زخمِ تن از آنجُمَش فزون(2)

گفت: این به خون طپیده نباشد حُسَینِ من*** این نیست آنکه در برِ من بود تاکنون

یک دم فزون نرفت که رفت از کنارِ من*** این زخمها به پیکرِ او چون رسید، چون!؟

گر این حُسَین، قامتِ او از چه بر زمین!*** وَر این حُسَین، رایتِ او از چه سرنگون!؟

ص: 92

1- این آیات را - جُز دو بیت از اواخر، و البتّه با آیاتی افزون بر آنچه در اینجا آمده - ، مؤلّف (ره) در آنهار (چ سنگی، ص 84 و 85) آورده است.

2- در أصل: برون. بنا بر آنهار اصلاح شد.

گر این حُسَینِ من، سرِ او از چه بر سنان؟! *** وَر این حُسَینِ من، تنِ او از چه غرقِ خون؟!!

یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه *** یا خواب بوده آنکه مرا بوده (1) رهنمون

می گفت و می گریست که جانسوز ناله ای *** آمد ز حَنَجَرِ شِه لب تشنگان برون

کای عندلیبِ گلشنِ جان! آمدی، بیا *** ره گم نگشته خوش به نشان آمدی، بیا

آمد به گوشِ دخترِ زهرا چو این خطاب *** از ناچه خویش را به زمین زد ز اضطراب (2)

چون جانِ خویش جسم برادر به برکشید *** بر سینه اش نهاد رخ همچو آفتاب

گفت: ای گلو بُریده! سرِ اَنوَرَت کجاست؟! *** وز چیست گشته پیکرِ پاکت به خون خضاب؟!!

ای میر کاروان! گه آرام نیست، خیز *** ما را ببر به منزلِ مقصود و خوش بخواب

گر دل به فُرَقَتِ تو نهم، کو شکیب و صبر؟! *** و ر بی تو رو به شام کنم، کو توان و تاب؟! (3)

ص: 93

1- در آنهار (چ سنگی): گشته.

2- در آنهار (چ سنگی): باضطراب.

3- جمیع این ابیات وصال - با تفاوت در ضبط - در منتخب التواریخ آمده هست. نگر: منتخب التواریخ، ص 326.

زینب - علیها السلام - در مجلس عُبَیدِ زیاد - علیه اللّٰعنه - در کوفه

شرح گفتگوی حضرت زینب - عَلَیْهَا السَّلَام - را درین مجلس شیخ مفید در إرشاد(1) و سیّد بن طاوس در لهوف(2) - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - با اختلاف کمی می نگارند، و در حقیقت اختلافی ندارند، زیرا اختلاف آنها راجع به اختلاف در بعضی عبارات است با وحدت معنی یا در پاره [ای] کلمات که در يك کتاب حذف شده و در دیگری نقل گشته و این خود مخالفت و اختلاف نباشد زیرا هر دو روایت بالتّمام می توان(3) مقرون به صحّت و صواب بوده باشند - کمالاتی. از این رو جمع بین هر دو روایت نموده می نگاریم:

پسر زیاد - علیه اللّٰعنه - در قصر دارالاماره نشست و مردم را رخصت ورود داد و سر حسین - علیه السلام - را بیاوردند و در برابر وی بنهادند و اهل بیت حسین را وارد کردند.

در جمله، زینب، خواهر حسین - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا -، ناشناس درآمد و پست ترین جامه های خویش را پوشیده بود؛ و رفت تا به جانبی از قصر دارالاماره بنشست و کنیزانش دورش را گرفتند. پسر زیاد گفت: کیست این زن که بگذشت و در جانبی نشست و زانش بر او گرد آمدند؟ زینب - علیها السلام - جوابش نگفت. بار دوم و سوم

ص: 94

1- نگر: الإرشاد، 2/114 - 117.

2- نگر: الملهوف، ط. حَسُون، صص 200 - 202.

3- کذافی الأصل.

پرسید. یکی از کنیزان حضرت گفتند: زینب دختر علی و دختر فاطمه دختر رسول خداست.

پسر زیاد روی با زینب نمود و گفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و بکشت و حدیث شما را تکذیب فرمود! زینب فرمود: حمد خدائی را که ما را به پیغمبر خود محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گرامی داشت و ما را از رجس پاک ساخت؛ جُز این نباشد که فاسق رسوا گردد، و فاجر دروغ گوید، و او غیر ما است، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

پسر زیاد گفت: چگونه نگرستی کار خدا را با برادرت و اهل بیت؟ فرمود: بجز نیکوئی ندیده ام! خویشان من جمعی بودند که خدای تعالی بر آنها کشته شدن را مقرر فرمود، پس آمدند تا به محلّ خواب خویش و خوش بختند، و زود باشد که خداوند میان تو و آنها جمع آوری فرماید و با تو مُحاجّه نمایند و مناصمه فرمایند. بین در آن روز ظفر از کیست؟ مادرت مرگت را ببیند! ای پسر مرجانه!

پسر زیاد در خشم شد چونانکه از خشم ملتهب و افروخته گردید و مثل این که عزیمت نمود زینب را بزند. عمرو بن حُرَیث (1) شفاعت

ص: 95

1- أبوسعید عمرو بن حُرَیث بن عمرو بن عثمان بن عبد الله بن عمر بن مخزوم المخزومی، در کودکی، پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را درك نموده بود. وی - بنا بر قول راجح - دو سال پیش از هجرت زاده شده بود. وی که به سال هشتاد و پنج هجری بمرده است، هم از جانب زیاد بن ابیه و هم از جانب عُبَیْدِ اللَّهِ بن زیاد اِمَارَتِ کوفه داشت. (نگر: سیر أعلام النبلاء، 2/2944 و 2945، ش 4321؛ و: الإصابة، 2/531؛ و: الأعلام زرکلی، 5/76).

کرده گفت: زینب زن است و زن را بر گفتارش مؤاخذه نکنند و بر خطایش مذمت نمایند!

پسر زیاد با زینب گفت: خدا دلم را شفا داد و راحت فرمود از حسین که زیاد طغیان داشت و از عاصیان سرکش خویشانت! چون زینب - علیها السلام - این سخنان بشنید رقت نمود و بگریست و فرمود: به جان خودم که بزرگ مرا کشتی، و اهل مرا اسیر کردی، و شاخه های مرا قطع کردی، و ریشه مرا گندی! اگر شفای تو اینها است، پس بیگمان شفا یافته ای!

پسر زیاد گفت: زینب سخن به سجع تواند و قافیه گو است، و به جان خودم که پدر زینب سجع گو و شاعر بود. زینب - علیها السلام - فرمود: زن را با سجع گوئی چه نسبت است؟! و همانا من از سجع گوئی مشغول و مصروفم، ولی سینه من سخنانم را دمید و ظاهر گردانید.

و علی بن الحسین - علیهما السلام - را به نزد وی آوردند. از آن حضرت پرسید و شناسائی طلبید. گفتند: علی بن الحسین. گفت: مگر نه خداوند علی بن الحسین را بکشت؟! فرمود: برادری علی نام داشتم، مردم او را کشتند. پسر زیاد - لعنه الله - گفت: بلکه خدا کشتش! علی - علیه السلام - تلاوت فرمود: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (1)**. پسر زیاد خشمگین شد و گفت: جرأت

ص: 96

جواب دادن می کنی و هنوز چیزی از نیرو برای ردّ من در تو باقی است؟! او را ببرید و گردن بزنید.

چون عمّه اش، زینب - علیها السّلام -، این را شنید، علی را بگرفت و با پسر زیاد فرمود: ای پسر زیاد! تا این اندازه که از خونهای ما ریختی تو را کفایت است! و دست در گردن علی - علیه السّلام - درآورد و فرمود: ای پسر زیاد! تو از ما هیچکس به جا نگذاشتی، به خدا از علی جدا نشوم، اگر او را می گُشی مرا هم با او بگُش.

چون پسر زیاد چنین دید قدری به زینب و قدری به علی - عَلِيهِمَا السّلام - نگریست؛ از آن پس گفت: عجباً لِلرَّحْم! به خدا سوگند گمان می برم که زینب دوست دارد که او را با علی بگُشم! دست از علی بردارید که وی را چنین می بینم که به حال خویش مشغول است!

علی - علیه السّلام - با عمّه خود - علیها السّلام - فرمود: ای عمّه! سکوت فرما تا خود با پسر زیاد سخن گویم. پس روی به وی نمود و فرمود: ای پسر زیاد! آیا به کشتن مرا تهدید می کنی و می ترسانی؟! مگر ندانی که کشته شدن عادت ما است و شهادت کرامت ما؟!!

پس پسر زیاد فرمان کرد تا علی بن الحسین - عَلِيهِمَا السّلام - و اهل بیتش را به خانه جنب مسجد بزرگ ببرند. زینب - علیها السّلام - فرمود: نزد ما زنی عرب نیاید، پس کنیز و اُمّ و لَد بیاید، چرا که آنها مانند ما اَسیر شدند.

این موقع از سخت ترین اوقاتی است که بر زینب - علیها السلام - گذشته؛ از این روست که مرحوم حجة الاسلام میرزا محمد هاشم خونساری اصفهانی (1) در ضمن مرثیه خود انشا فرمود:

ص: 98

1- این فقیه فقید و اصولی سعید را - که باید به قاعده امروز، «آیه الله» (و اگر اصطلاح رایج عصر ما روا باشد، «آیه الله العظمی») خواند - مؤلف (ره) در «نهر دوم» از کتاب آنها معرفی کرده است و ما در اینجا به همان نوشته خود مرحوم مؤلف بسنده می کنیم: «میرزا محمد هاشم چهارسوقی اصفهانی: چهارسوق یکی از محلات اصفهان است. وی از بزرگان علمای اصفهان به شمار می رفت. متبعی بی نظیر و فاضلی نحری بود. در فقه بحری متلاطم می نمود. در رجال و حدیث ید بیضا می نمود. در علوم عربیه ماهر بود. چند مصلح از حضرتش در یک مجلد مطبوع گردیده مسمی به مبانی الأصول شده. گاهی شعر هم می فرموده. منظومه در علم اصول گفته. مصلح نقی موسوم به اصول آل رسول در استفاده أدله اصول از احادیث آل رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - دارد. این مصلح در شرف و رتبت حکم افسیر دارد. عمر شریفش از هشتاد بگذشت و در سفری که به عزم تشرّف به مکه معظمه تا نجف اشرف برفت وفات نمود و در وادی السلام مدفون گشت. رحلتش در سنه هزار و سیصد و هجده - 1318 - اتفاق افتاد. رحمه الله و ایانا برحمته الواسعة. آمین!» (انهار، چ سنگی، ص 37 و 38). درباره آن فقیه فقید، همچنین نگر: چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار)، 1/196 و 217، و 2/751؛ و: علمای معاصر، واعظ خیابانی، به کوشش بخشایشی، صص 121 - 124؛ و: مدارک نهج البلاغه، رضا استادی، صص 382 - 390؛ و: میراث حدیث شیعه، 13/459 - 467. یادآوری: مؤلف در این متن «خونساری» گفته و در انهار «چهارسوقی»، و البته منافاتی در میان نیست. چه این خاندان محترم که امروز اغلب شهرت «روضاتی» دارند، اصالتاً خونساری اند ولی از دیرباز در محله «چهارسوی» (چهارسوق) در اصفهان ساکن بوده اند.

مفید در إرشاد پس از آنکه ورود اهل بیت را در مجلس یزید - لَعْنَةُ اللَّهِ - می نگارد، می نویسد:

فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - گوید: چون در برابر یزید نشستیم بر ما رقت نمود و مردی سرخ رو از شامیان به پای خاست و به یزید گفت: این دختر را به من ببخش؛ و مقصود وی من بودم و من دختری جمیله بودم. لرزه در اندامم افتاد و گمان بردم که این را جائز می شمارند. پس جامه های عمّه ام زینب را گرفتم؛ و او می دانست که این امر واقع نتواند شد و صورت پذیر نمی باشد. با آن مرد شامی فرمود: دروغ گفתי به خدا قسم و لئیم شدی، و تمنائی که نمودی نه تو توانی به او رسید و نه یزید تواند به تو بخشید! یزید در خشم شد و گفت: دروغ گفתי، تو انم او را ببخشید، اگر بخواهم می بخشم! فرمود: حاشا، به خدا سوگند نتوانی، خدا برای تو این سلطنت را نداده است، مگر آنکه از دین ما بدر آئی و دین دیگری اختیار نمائی! یزید - علیه اللّٰعنه - از شدت خشم از جا درآمد و شعله ور گردید و با زینب - علیها السلام - گفت: این سخن را با من می گوئی؟! جز این نیست که از دین، پدر تو و برادر تو بیرون رفتند! زینب - علیها السلام - فرمود: به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، تو و جدّ و پدرت هدایت یافتید، اگر مسلمان باشی! گفت: دروغ گفתי ای دشمن خدا! فرمود: تو امیری

و از روی ستم ناسزا می گوئی و به نیروی سلطنت غلبه می کنی! چون سخن بدینجا رسید یزید حیا کرد و دم فرو بست. مرد شامی باز عادت نمود و گفت: این دختر را به من ببخش. یزید به وی گفت: گم شو، که خداوند مرگ کُشنده نصیبه تو فرماید! پس فرمان داد تا زنان را در خانه جداگانه منزل دهند. (1)

و هم درین مجلس زینب - علیها السلام - آن خطبه غزّاء معروفه را انشا فرمود؛ و در روایات برخی اختلاف دیده می شود؛ و ما آن را به روایت طبرسی در احتجاج می نگاریم؛ و قبل از این ترجمت تقریبی او را به شعر نگاشتیم.

و أمّا سبب إنشاء این خطبه: پس در احتجاج شیخ جلیل طبرسی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - است (2):

چون علی بن الحسین - عَلَيْهِمَا السَّلَام - و حَرَمِش (4) را بر یزید - علیه اللّٰعنه - در آوردند و سر امام حسین - علیه السَّلَام - را بیاوردند و در جلو یزید در طشتی بنهادند، یزید - علیه اللّٰعنه - شروع نمود با چوبی که در دست داشت بر دندانهای ثنایای آن حضرت می زد و

ص: 100

1- نگر: الإرشاد، 2/121.

2- از برای مقدّماتِ واقعه و متنِ خطبه، نگر: احتجاج (ط. بهرادر جعفری)، 2/116 - 123.

3- در أصل: علیهم.

4- «حَرَم» - در لغتِ عربی - به آنچه صاحبِ حرمت است و جمیع آنچه شخص به دفاع و حمایت از آن پرداخته پاسداشتش را بر خود لازم می شمرد، إطلاق می گردد. در اینجا (/ گزارشِ شیخِ طبرسی)، مُراد از «حَرَم» امام - علیه السَّلَام - ، بستگان و وابستگانِ آن حضرت، مانند عمّه بزرگوارش، زینب - سلامُ اللهُ علیها - ، است.

می گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا *** جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

لَأَهْلُوا (1) وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا *** وَقَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَسَلْ

فَجَزَيْنَاهُمْ بِيَدْرِ مِثْلَهَا (2) *** وَأَقَمْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ *** مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ (3)

این وقت، زینب، دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا - علیهم السلام - ، به پای خاست و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ.

صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَأَى (4) أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (5).

أَظَنَنْتَ - يَا زَيْدُ! - حِينَ أَحَدْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَصَيَّقْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قَطَارٍ وَأَنْتَ عَلَيْنَا
ذُوأَقْتِدَارٍ أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كِرَامَةٌ وَامْتِنَانًا وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ

ص: 101

1- در اصل: لاهلّو.

2- در احتجاج (ط. جعفری): مثلاً.

3- اصل این آیات، همان آیات کُفر آمیز ابن زبَعْرَى است که در زمان کافر بودنش در جنگِ اُحُد گفته بود و اینک یزیدِ پلید - علیه اللّٰعنة و العذاب - بدان تمثّل می کرد. نگر: الکنی و الألقاب، 1/293؛ و: سفينة البحار (ط. آستان قدس)، 2/442. پوشیده نیست که یزید در شعر ابن زبَعْرَى تصرّف و اضافه نیز کرده و از جمله از وجودِ پلیدِ خودش هم طیّ آن سخن گفته است. نیز نگر: مُنتَهَى الْأَمَالِ، ط. باقری بیدهندی، ص 985 و 986، حاشیه مرحوم شیخ عبّاسِ قمی (ره).

4- در اصل: السّوی.

5- قرآن کریم: س 30 ی 10.

خَطْرِكَ وَ جَلَالَةِ قَدْرِكَ؟! فَشَدَّ مَحْتًا بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ تَضْرِبُ أَصْدْرِيكَ فَرَحًا وَ تَنْفُضُ مِذْرَوِيكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً
وَ الْأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَّسِقَةً وَ حِينَ صَفَى لَكَ مُلْكُنَا وَ خَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا!

فَمَهْلًا مَهْلًا لَا تَطِشْ جَهْلًا! أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ
عَذَابٌ مُّهِينٌ» (1)؟! أَمِنَ الْعَدْلُ - يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ! - تَحْذِيرُكَ (2) حَرَارَتِكَ وَ إِمَانَتِكَ وَ سَوْفَتِكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - سَبَايَا؟!
قَدْ هَتَكَتَ سُدُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ؛ يَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَسِدُّ رِفْهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَبَرَّزْنَ (3) لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ، وَ
يَتَصَفَّحْنَ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الْغَائِبُ وَ الشَّهِيدُ وَ الشَّرِيفُ وَ الْوَضِيعُ وَ الدَّنِيئُ وَ الرَّفِيعُ، وَ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ
حُمَاتِهِنَّ حَمِيمٌ، عَتَوْا مِنْكَ عَلَى اللَّهِ وَ جُحُودًا لِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ دَفَعَا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ! وَ لَا غَرَوْا مِنْكَ وَ لَا عَجَبَ
مِنْ فِعْلِكَ، وَ أَنَّى يُزْتَجَى مِمَّنْ لَفَظَ فُوهَ أَكْبَادِ الشُّهَدَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ وَ نَصَبَ الْحَرْبَ لِسَيْدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَمَعَ الْأَعْرَابَ وَ شَدَّ هَرَ
الْحِرَابِ وَ هَزَّ السُّيُوفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -؟! أَسَدُّ الْعَرَبِ لِلَّهِ جُحُودًا وَ أَنْكَرُهُمْ لَهُ رَسُولًا - وَ أَظْهَرُهُمْ لَهُ عَدُوًّا وَ
أَعْتَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْرًا وَ طُغْيَانًا! أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ وَ ضَبُّ يَجْرَجِرُ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلَى يَوْمِ بَدْرٍ. فَلَا يَسَّ تَبِطًا فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ
كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَنْفًا وَ شَنَانًا -! وَ إِحْنًا وَ أَضْغَانًا يُظْهَرُ كُفْرُهُ بِرَسُولِهِ

ص: 102

1- قرآن کریم: س 3 ی 178.

2- در أصل: تحذیرک. بنا بر احتجاج (ط. جعفری) ضبط شد.

3- در احتجاج (ط. جعفری): يُبَرِّزْنَ.

وَ يَفْصَحُ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ فَهُوَ يَقُولُ - فَرَحًا بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَ سَبِي ذُرِّيَّتِهِ غَيْرُ مُتَحَوِّبٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ - :

لَاءَهُلُوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحًا*** وَ لَقَالُوا يَا بَرِيدُ لَا تَسَلْ!

مُنْتَحِيًّا عَلَى ثَنَائِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَ كَانَ مُقْبَلِ رَسُولِ اللَّهِ، يَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِهِ قَدِ التَّمَعِ الشَّرُّورُ بِوَجْهِهِ!

لَعَمْرِي لَقَدْ نَكَاتِ الْقُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَدْتُ الشَّافَةَ بِإِرْقَاتِكَ دَمَ سَيِّدِ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ ابْنِ يَعْسُوبِ الْعَرَبِ وَ شَمْسِ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ هَتَمْتُ بِأَسَدِ يَأْخَاكَ وَ تَقَرَّبْتُ بِدَمِهِ إِلَى الْكَفَرَةِ مِنْ أَسَدِ لَافِكِ، ثُمَّ صَدَّ رَحْتَ بِنْدَانِكَ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتُهُمْ لَوْ شَهِدُوكَ وَ وَشِيكَأ تَشْهَدُهُمْ وَ لَنْ يَشْهَدُوكَ وَ لَتَوَدُّ يَمِينِكَ كَمَا زَعَمْتَ سَلَّتْ بِكَ عَنْ مِرْفَقِهَا وَ (1) جَدَّتْ وَ أَحْبَبْتَ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ وَ أَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَخَطِ اللَّهِ وَ يُخَاصِمُكَ رَسُولُ اللَّهِ!

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ انْتِقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَ احْلُلْ غَضَبِكَ عَلَيَّ مَنْ سَفَكَ دِمَائِنَا وَ نَقَضَ ذِمَامِنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا وَ هَتَكَ عَنَّا سُدُولَنَا!

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ مَا فَرَيْتَ إِلَّا - جِدَدَكَ وَ مَا جَزَزْتَ إِلَّا - لِحِمِّكَ!، وَ سَتَرْدُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ وَ سَفَكْتَ مِنْ دِمَائِهِ عِرْتَرَتَهُ وَ لِحَمَّتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلُهُمْ وَ يَلْمُ شَمْعُهُمْ وَ يَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ وَ يَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. فَلَا يَسْتَفْزِنُكَ الْفَرْحُ بِقَتْلِهِ «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (2).

ص: 103

1- «وَ» در اصل نبود. از احتجاج (ط. جعفری) افزوده شد.

2- قرآن کریم: س 3 ی 169 و 170.

وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ حَاكِمًا وَ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - حَصِيمًا وَ بِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا، وَ سَيَعْلَمُ مَنْ بَوَّأَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ
أَنْ «بَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (1) وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا!

وَ مَا اسْتِصَّ غَارِي قَدْرَكَ وَ لَا اسَّ تَعْظَامِي تَقْرِيْعَكَ تَوْهُمًا لِإِنْتِجَاعِ الْخِطَابِ فِيكَ بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهٖ عِبْرَى وَ صُدُّورَهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ
حَرَى، فَتِلْكَ قُلُوبٌ فَاسِيَةٌ وَ نُفُوسٌ طَاعِيَةٌ وَ أَجْسَامٌ مَحْشُوءَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَ فَرَّخَ، وَ مِنْ هُنَاكَ مِثْلُكَ مَا دَرَجَ
وَ نَهَضَ.

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَعْتِيَاءِ وَ اسِّ بَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَدِّ لِيلِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَيْدِي الطُّلَقَاءِ الْخَيْبِيَّةِ وَ نَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ، تَنْطَفُ أَكْفُهُمْ مِنْ
دِمَائِنَا وَ تَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ مِنْ لُحُومِنَا، وَ لِلجُنْثِ الرَّاِكِيَةِ عَلَى الْجُيُوبِ الضَّاحِيَةِ تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعْفَرُهَا الْفِرَاعِلُ!

فَلَمَّا اتَّخَذْنَا مَعْنَمًا لَتَتَّخِذُنَا وَ شِيكًا مَعْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛ وَ إِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِي وَ الْمَعْوَلُ وَ إِلَيْهِ الْمَلْجَأُ
وَ الْمُؤَلُّ (2)؛ ثُمَّ كَيْدُ كَيْدِكَ وَ اجْهَدْ جُهْدَكَ! فَوَالَّذِي شَرَّفَنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ التُّبُوَّةِ وَ الْإِنْتِجَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمْحُوا
ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحَضُ عَنْكَ عَارُهَا! وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدًا، وَ أَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعَكَ إِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: «أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي»؟!!

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَّمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ وَ خَتَمَ لِأَعْضِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْأَعْرَادَةِ وَ

ص: 104

1- قرآن كريم: س 18 ي 50.

2- كذا في الأصل. در احتجاج (ط. جعفرى): الْمُؤَمَّلُ. از ترجمه بر مى آيد كه مرحوم مؤلف، تلقى نظير «المأل» از اين كلمه داشته؛
والله أعلم.

نَقَلَهُمْ إِلَى الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَمْ يَشَقْ بِهِمْ غَيْرَكَ وَلَا ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ؛ وَنَسَّأَلَهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الْإِعْجَرَ وَيُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَالذُّخْرَ، وَنَسَّأَلَهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ وَجَمِيلَ الْأَعْنَابَةِ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ.

تمام شد خطبه زینب - سلامُ الله علیها.

وقبل از شروع در ترجمه خطبه، این خطابه را تقدیم خوانندگان محترم می دارم و می گویم:

کیست این زن که این کلمات دُرربار را به مانند لآلی شاهوار و جواهر آبدار از زبان بلاغت بیان به مانند مروارید غلطان همی نثار می فرماید؟! گویا امیرالمؤمنین علی - صلواتُ الله علیه - بر منبر مسجد جامع کوفه برآمده است و این سخنان فصاحت انگیز حکمت ریز از دهان مبارکش درآمده است! کیست این زن که با يك عالم درد و مِحَن در برابر جَبَّار عَنید، یعنی یزید، او را نکوهش و سرزنش می فرماید، و از سَطَوَت او باكَ ندارد و نمی هراسد، مانند پدر بزرگوارش حیدر کَرار که در صِفِّین آهنگ پدر یزید غَدَّار فرمود، اینک دخترش با تیغ زبان آن ملعون را لعن می کند و طعن می زند؛ بلی، این زینب دختر امیرالمؤمنین است که مقامات رضا و تسلیم و توکل و تفویض را طی نموده و کامل فرموده و - چنانچه پدرش در خطبه هَمَّامی (1) وصف فرموده - خالق در نظرش بزرگ آمده و جز او كوچك

ص: 105

1- مراد خطبه مشهور امیر مؤمنان - علیه السلام - است در پاسخ شخصی به نام هَمَّام که اوصاف پرهیزگاران را از آن حضرت جويا شده بود.

شده(1). اینست [که] در این موقع اینگونه سخنان را با يك قوت نفس و طمأنینه قلب و سِعه صدر و علوّ صبر و رزانت حلم و غزارت علم و سکون خاطر و کمال وقار می سراید و می فرماید؛ فَبَارِكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ(2).

و يحقّ في حقّها قولُ الشّاعر:

روزی که آفرید تو را صورت آفرین***از آفرینش تو به خود گفت آفرین

صورت نیافریده چنین صورت آفرین***بر صورت آفرین و بر این صورت آفرین!

علی الجمله، زینب - صلواتُ اللّهِ و سَلامُهُ علیها - پس از حمد و صلوات فرمود:

راست می فرماید خدای سبحان، چنین فرماید: «از آن پس عاقبت بدکاران بدانجا کشید و بدینجا رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و به آنها سُخریّه نمودند».

ایا گمان بردی - ای یزید! - چون که اقطار زمین را بر ما گرفتی و آفاق آسمان را تنگ کردی تا اسیر تو شدیم و دستگیر تو گشتیم و بر قطار شتران ما را سوار نمودند و به سوی تو می راندند و تو بر ما مسلط

ص: 106

1- نظر مؤلف (ره) بدین فقره از خطبه است که امیر مؤمنان - علیه السلام - در توصیف پرهیزگاران فرموده است: عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ (نهج البلاغه، خ 193؛ چ شهیدی، ص 225).

2- قرآن کریم، س 23، ی 14.

گشتی، این که ما را در حضرت خداوند - عزّ و جلّ - خواریست و تو مشمول کرامت و منت پروردگاری و اینها از روی بزرگی رتبت و بلندی مرتبت تو می باشد؟! پس بر خود بالیدی و در جانب خود دیدی، از روی فرح دست به شانه های خود می زنی و اطراف تهیگاه خود تکان می دهی، چون دنیا را از برای خود جمع دیدی و کارها را منظم نگریستی و سلطنت ما برای تو صافی شد و پادشاهی ما برای تو از هر کدورتی مُصَفّا گشت!

پس آرام باش، آرام باش، و از در جهالت و سبکی فریفته خود مباش! آیا فراموش شد فرمایش یزدان پاک - عَزَّ اسَّ مَه - : «و گمان نبرند کسانی که کافر شدند که مهلت و إطاله ما برای آنها خوب است، جز این نیست که مهلت و إطاله ما برای آنست که آنها بر اثم خویش بیفزایند و از برای آنها عذاب است خوارکننده»؟!

آیا از عدالت است - ای پسرِ آزادشده ها! - این که زنان آزاد و کنیز خود را در پس پرده بداری و دختران رسول خدا را در حال اُسیری از کربلا به شام برانی؟! بی پرده شان بداری و روهاشان را پیدا داری، دشمنان ایشان را بشدّت از شهری به شهری برانند تا اهل منازل دیده بردارند و آنها را نظر نمایند و مردم نزدیک و دور و غائب و حضور و پست رتبتان و بلندمرتبتان در روی آنها نگرند و نه صاحبی از مردان و نه خویشی از یاوران آنها مصاحب آنان باشند. این را از روی سرکشی با خدا و انکار رسول خدا و منع آنچه از جانب خدا آورد نمودی. و از

تو و از کار تو عجب نباشد، و چگونه امید توان داشت از کسی که دهانش جگر شهیدان را افکنده و گوشتش از خون سعیدان روئیده است و جنگ با سید انبیا را پذیره گردید و احزاب را در دشمنی رسول خدا جمع آوری نمود و حربه کشید و تیغ تکان داد در روی رسول خدا؛ بلی، این شخص از همه عرب سخت تر بود در انکار خدا و انکار رسول خدا و بیش از همه با رسول اظهار عُدوان می کرد و با خداوند سرکشی از در کفر و طغیان می نمود. بلی، این کارها نتیجه اخلاق کفری و کینه ایست دیرینه که می گردد در سینه برای کشته های بدریه. پس نباید طلب مسامحت نمود در دشمنی ما اهل بیت از کسی که از روی بَغْضَا و کینه به ما نظر کند و کفرش را به رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - آشکار سازد و با زبان خود آن را واضح نماید و از روی سُرور به کشتن اولاد رسول و اُسیری عترت آن حضرت می گوید - بی آنکه گفته خویش را گناهی پندارد یا آن را بزرگ شمارد - :

لَاءَهْلًا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا*** وَ لَقَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَتَّشَلْ!

در حالی که توجّه به دندانهای ثنایای ابوعبداللّه - علیه السلام - نموده و او بوسه گاه پیغمبر خدا بوده، آن را با چوب دستی خود می ساید و سُرور در رویش روشن گشته است!

به جانم سوگند بر جراحات ما افزودی و ریشه ما را برکندی، از آن رو که ریختی خون سید جوانان اهل بهشت و پسر سید عرب و خورشید آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ را. مشایخ دیرینه خود را ندا کردی و به

خون حسین تقرّب جستی به پیشینیان کافرت. پس فریاد و داد کردی به صدا و ندا. به جانم سوگند آنها را ندا کردی اگر نزد تو حضور داشتند، و زود باشد حاضر شوی نزد آنان - و آنها نزد تو حاضر نمی شوند - و دوست داری دست راست تو - چنانچه گمان کردی - شل بود و از بند مرفّق بریده بود و دوست داری مادر به تو آبستن نشده بود و پدر تو را نژائیده بود آن زمان که رهسپار شوی به سوی سَخَط خدا و با تو خصومت کند رسول خدا - صلی الله علیه و آله.

بار خدایا! حقّ ما را بگیر و انتقام از ظالم ما بکش و بفرست غضب خود را بر آن کس که خونهای ما را بریخت و حقّ ما را رعایت ننمود و حامیان ما را بکشت و روپوش محملهای ما را پاره نمود!

بلی، ستمهای خود را نمودی، ولی هر چه بد کردی به خود کردی؛ قطع نمودی جز پوست خود را و نبریدی بجز گوشت خود را، و زود باشد وارد شوی بر رسول خدا با آنکه با خود حمل داده ای از ستم به ذرّیه او و هتک حرمت او و ریختی خون عترت چسبیده به او، آنجا که پراکندگی کار آنان به رسول خدا مجتمع و ملتئم گردد و از ستمکار آنها انتقام گرفته شود و حقّشان از دشمنانشان دریافت گردد. پس سُرور به کشتن حسین تو را سبک نکند و از جا نکند «و گمان مکنّ البتّه کسانی را که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زندگانند و در حضرت پروردگار روزی برآند و به آنچه خدا به آنها از فضل خود مرحمت فرموده مسرور و خوشبالانند

و کفایت می کند در مقهوری تو اینکه خداوند ولی و حاکم است و رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - با تو خصیم و دشمن است و جبرئیل پشتیبان ماست، و زود باشد که بداند آنکه برای تو مهیا نمود و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد بد بَدَلی در زمره ستمکاران برای خود خواسته، و خواهد فهمید کدامیک از شما بدترید در منزلت و رتبت و گمراه ترید در راه و طریقت!

و نه اینست که کوچک دانستن من قدر تو را و بزرگ دانستن ملامت و نکوهش تو به این سخنان که می گویم، از راهیست که توهم می کنم گفتگو در تو اثر می کند یا پند سودی می دهد پس از آنکه چشمهای مسلمانان را به کُشتن حسین - علیه السّلام - اشک ریز نمودی و سینه هاشان را در یاد او آتش انگیز نمودی؛ پس این دلهای تو و همگنان تو دلهایی است خشک و سخت و نفوسی است همعنان با طغیان و بدنهایی است پر از سَخَط خدا و لعنت رسول خدا، شیطان در او خانه گرفته و بچه گذاشته و از اینها مثل تو به راه افتاد و برخاست.

پس شگفت است به تمام شگفتی از کشته شدن اَتقیا و سِبْطهای انبیا و اولاد اوصیا به دست طَلَقای خبیثه که از نسل زانیان فاجراند؛ خون ما از دست آنها می چکد و دهانشان از خون ما سیلان می کند؛ و عجب است از آن بدنهای پاکیزه که در روی زمین درشت و بیابان درافتاده و گرگان سخت دو به نزد آن می شوند و بچه گفتارها آن را به

خاک می مالند. (زینب - صلواتُ اللّٰهِ و سَلَامُهُ علیها - نمی دانسته که آن بدنها به خاک سپرده شده بوده است).

پس اگر ما را غنیمت خود دانستی زود باشد غرامت خود دانی، آن زمان که نیایی جز آنچه را که از پیش فرستاده باشی، و خدا به بندگان ستم نفرماید؛ و به سوی خداست شکایت من و به اوست اعتماد من و به سوی اوست پناه من و بازگشت من. پس از این از مکر خود فروگذاری منما و کوشش خود را بنما! سوگند به آن کس که ما را به وحی و قرآن و نُبُوت و اِصْطِفَا تشریف داد، تو به پایه ما نرسی و نام ما را محو نکنی و عاری که متحمل شدی از کشتن و ستم نمودن شستشو ندهی؛ مگر نه رای و رویت تو دروغ و ضعیف است و روزگار تو شمرده است و جمعیت تو پراکنده است روزی [که] منادی ندا دردهد: آگاه باشید که خدا لعنت فرموده ظالم عادی را!

حمد خدائی را که از برای دوستان خویش به سعادت و خوشبختی حکم فرموده و از برای اصفیای خود به نیل مطلوب ختم نموده و آنان را به سوی رأفت و رحمت و رضوان و مغفرت خود تحویل فرموده، و جز تو را به سبب آنها شقی و بدبخت ننموده و غیر تو را به آنها امتحان نفرموده؛ و از حضرت او خواستاریم که اجر آنها را کامل فرماید و ثواب و انعام آنها را جزیل نماید و از حضرت خداوند درخواست می کنم که بعد از آنها بر ما نیکو خلافتی فرماید و بخوبی به وطن بازگرداند. بدرستی که اوست رحمت کننده دوست دارند

ص: 111

کتاب أساور من ذهب فی أحوال زینب را خاتمت می دهم به ترقیم قطعات رائقه از تمجید حضرت خداوندی - عَزَّ اسَّمُه - و مدائح معصومین - صلواتُ اللّٰه علیهم أجمعین - ، با متابعت عادت خود در اختیار احسن اشعار از هر قطعه و قصیده، و حذف باقی.

در تمجید و ثنای خدای - عزّ و جلّ - این بنده گفته ام و در آنها (1) مندرج نموده ام:

دیشب که بیاویخت فلک عقد گهر بر *** افروخت ز هر گوشه فروزنده شرر بر

بربست شه زنگ مُعسَکَر ز ستاره *** یک لشکر مَوّاج (2) چو دریای خزر بر

انداخته کیوان سه حمایل (3) ز بر دوش *** با هشت سمیرش شده سرگرم سَمَر بر

گردنده به گرد خور رخشنده نجومی *** همچون پسرانی خُرد بر دور پدر بر

من خیره در آن شعبده ها می نگرستم *** با خاطری آمیخته با فکر و عِبَر بر

کالحق که بسی نغز و لطیف و خوش و مرغوب *** انداخته طَرّاح جهان طَرِح صُور بر

قیوم جهان شاه جهان نور عوالم (4) *** طغرای نویسنده منشور قدر بر

زینت ده أفلاك به أجرام سَمَوی *** زیورده ابحار به درّ و به گُهر بر

فرمانده أفلاك و فروزنده أنجم *** آرام ده خاك به کوه و به کمر بر

سرخاب کش چهره رعناى شقایق (5) *** غمّاز کُن نرگس شهلا به بصر بر

توقیع ده ناز به چشمان نکویان *** یرلیغ ده (6) عشوه به خوبان بشر بر

ألفت ده أزواج به پیوند محبّت (7) *** پیوندد جان پدر را به پسر بر

ص: 112

1- نگر: آنها (چ سنگی)، صص 85 - 87.

2- در آنها (چ سنگی): چه.

3- در آنها (چ سنگی): حمائل.

4- در آنها (چ سنگی): دادار جهان، شاه شهان، خسرو گیتی [که از ضبط ما احسن و أجمل است].

5- در آنها (چ سنگی): شقائق.

6- «یرلیغ» واژه ای مغولی است به معنای فرمان؛ و به ویژه در سده های هفتم و هشتم در فارسی به کار می رفته است.

7- در آنهار (چ سنگی): موّت.

در کنه جلالش نرسد صرصرِ اوهام*** در نعت (1) کمالش نبرد راه فکر بر

از خوان عطایش همه عالم متنعم*** از بحر نوالش همه خلق ببر بر

از اوست فرازنده سرِ عرش معلّا*** از اوست فروزنده رخ شمس و قمر بر

از اوست پدیدار هر آنکوست پدیدار*** از اوست نماینده هر آن راست اثر بر

از اوست فروزندگی چهره جانان*** از اوست کحیلی غزالان تتر بر

از اوست برازندگی سرو به بالا*** از اوست فرازندگی تاج به سر بر

از اوست همان زور (2) که در دست علی بود*** برکند بدو قلعه خیبر چو مدر (3) بر (4)

از اوست سرفراز هر آنکوست سرفراز*** از اوست هنرمند هر آن راست هنر بر

از اوست طراوت که در آبست نمودار*** از اوست پدیدار حلاوت به شکر بر

از اوست بلند افسر شاهان قوی بخت*** او داده به شاهان جهان تاج و کمر بر

از بار گرانی که زمین از کرمش یافت*** نزدیک شد آنکو فکند ناف و کمر بر

فرخنده وصالش به شهیدان خبری (5) کرد*** اینست که سر ساخته از خود و سپر بر

تابنده جمالش به حبیبان اثری (6) کرد*** اینست که سرهاست درین راهگذر بر

از خوف فراقش همه چون دیگ بر آتش*** اینست که بر سینه زنانند حجر بر

با سرّ وی آموده (7) دل خویش نهانی*** اینست کز ایشان نرسد هیچ خبر بر

هر سرّ که برافراخت سرفراز شد آن سرّ*** هر خون که ازور یخت همانست هدر بر

کارِ دو جهانش همه سامان شد و درمان*** هر کس که ز تأیید ازو یافت نظر بر

ص: 113

1- در آنهار (چ سنگی): وصف.

2- در أصل: زوز. بنا بر آنهار إصلاح شد.

3- مدر: کلوخ.

4- در آنهار (چ سنگی): ز اثر بر. سراینده، را نظر به حدیثی بوده است که طی آن امیر مؤمنان علی - علیه السلام - اشارت فرموده که باب

خَيْرِ رَا نِه بِه قَوْتِ جِسْمَانِي، كِه بِه تَأْيِيدِ رَبَّانِي وَقَوْتِي مَلِكُوتِي بَرَكَنْدِه اِسْت. نَگَر: سَفِينَةِ الْبِحَارِ، ط. اَسْتَانِ قَدَس، 2/11؛ و: مَوْسُوعَةُ الْاِمَامِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالتَّارِيخِ، دَارِ الْحَدِيثِ، 1/240 و 241؛ و: دُرِّ ثَمِينِ شَهْرِسْتَانِي، ص 111 و 428.

5- در آنهار (چ سنگی): اثری.

6- در آنهار (چ سنگی): خبری.

7- آمودن: آراستن، زینت دادن.

سرشار شد از مکرمتش حوضِ امانی *** شاداب شد آمال ازو همچو (1) شجر بر

از غایتِ اِشفاق به هم ساخته مقرون *** در مانِ گناهان را با سوزِ جگر بر

از کثرتِ اَطاف به هم داشته مُنْصَم *** داروی معاصی را با آهِ سَحَر بر

از بهرِ مداوای دل مدبر دوران *** پرداخته معجون خوش از دیده تر بر

ملاّی رومی - علیه الرّحمه - گوید:

جانا همه عالم را بازار تو می بینم *** مرد وزن و خاص و عام در کار تو می بینم

عقل همه چالاکان حیران تو می بینم *** جان همه مشتاقان اِیثار تو می بینم

با هرکه سخن گویم از وی شنوم بویت *** هر جا که روم آنجا آثار تو می بینم

چون بلبل اگر غلغل از شوق زخم شاید *** زیرا که همه عالم گلزار تو می بینم

در جمله مجلسها آورد تو می خوانند *** در جمله دفترها اسرار تو می بینم

و هم او گوید:

ای جان و قوام جمله جانها *** جانبخش در او کن روانها

با تو ز زیان چه باك داریم *** ای سود گن همه زیانها

در لعل بتان شکر نهادی *** بگشاده به طمّع آن دهانها

ای داده به دست ما کلیدی *** بگشاده بدان در جهانها

گر زانکه نه در میان مائی *** بر بسته چراست این بیانها

محشتم گوید (2):

ای گوهر نام تو تاج سر دیوانها *** ذکر تو به صد عنوان آرایش عنوانها

ای کعبه مشتاقان دریاب که برناید *** مقصود من گمراه (3) از طیّ بیابانها

آن ابر کرم کز فیض مشتاق خطاشوئیست *** حاشا که شود (4) در هم ز آرایش دامانها

-
- 1- در آنهار (چ سنگی): همچه.
 - 2- از آغازین غزل بخش غزلیات دیوان محتشم است (در: ط. مهرعلی گرکانی، ص 312).
 - 3- در دیوان محتشم: گمره - که آسانخوان تر است.
 - 4- در دیوان محتشم: بود.

سعدی گوید(1):

مهیمنی که به گل نکهت و به گل جان داد*** به هرکه هرچه سزا دید حکمتش آن داد
دو کشتی متساوی اساس را در بحر*** یکی رساند به ساحل، یکی به طوفان داد
به قد سرو روان داد جنبشی تعلیم*** که خجالت قد رعناى سرو بستان داد
ز باغ حُسن سیاه نرگسی چو چشم انگینخت*** بدان بلای سیاه خنجری چو مژگان داد
به چشمهای نکو شیوه [ای] ز ناز آموخت*** که هرکه خواست بدان شیوه دل دهد جان داد
هم او گوید(2):

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم*** وز هرچه گفته اند و شنیدیم و دیده ایم
مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر*** ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم
شاعر می گوید:

ای به تو مشتاق جان و دل به تو شیدا*** زنده به یاد تو جان عارف و دانا
یاد تو در کعبه مونس دل زاهد*** ذکر تو در دیر شمع محفل ترسا
شور جهان خواستی جو از لب شیرین*** پرده برافکندی از جمال دلارا
غیرت حسن تو بود آنکه به عالم*** جلوه یوسف رُبود صبر زلیخا
بر صفت جان پاک در تن خاکی*** از همه پنهان و باز بر همه پیدا
دیگری گوید:

ای هویدا شده از مهر تو ذرات وجود*** وی مبرا شده از شائبه غیب و شهود
عکس روی تو در آئینه ذات آدم*** چون بدیدند ملایک همه کردند سُجود
گر کشی برقع صورت تو ز چهر معنی*** همه ذرات سوی مهر نمایند صعود
هست تغییر پذیر اینهمه اَسْمَاء و صفات*** آنچه باقیست بود ذات خداوند و دود
دیگری گوید:

-
- 1- کذا فی الأصل؛ لیک این آیات پنجگانه نه از سعدی، که از یک چکامه محتشم کاشانی است. نگر: دیوانِ محتشم، ط. مهرعلی گرکانی، ص 180 و 181.
- 2- این دو بیت از گلستانِ سعدی است (نگر: کلیّاتِ سعدی، ط. مصفا، ص 2)، و با اندکی تفاوت در ضبط در دیباجه أساور آمده بود.

ماه شب افروز را مهر تو بخشد فروغ***صبح روان بخش را نور تو بدهد ضیا

سوی تو آورده ایم روی نیاز ای کریم!***ای که گدای تو هست در دو جهان پادشا!

در مدح پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ،

صباحی - عليه الرّحمه - :

شباهنگام چون بنهفت رخ این لاله حمرا***شکفت از چشم أنجم صد هزاران نرگس شهلا

همه شب چشم من بیدار و چون من محو نظاره***یکی بر صورت میزان، یکی بر هیئت جوزا

بناگه دست فزاش سحر از جانب خاور***بزد دامان این فیروزگون خرگاه را بالا

عیان شد آفتاب و ریخت از قصر فلک أنجم***چو از طاق حَرَم بُتھا ز مولود شه بطحا

محمد شافع اُمّت، قسیم دوزخ و جنت***حیب حضرت عزّت، شه دین، خسرو دنیا

به صورت ز انبیا بهتر، به معنی از همه مهتر***به خلقت از همه برتر، به رتبت از همه والا

تو گستردی بساط حق پرستی در جهان ورنه***گرفته بود یکسر کفر روی صفحه غبرا

شد از إعجاز مولود همایون تو در عالم***شگفتیها بسی پیدا و اینک باشد از آنجا

نم رود سماوه، خشکی دریاچه ساوه***خمود نار آتسخانه، کسر غوفه کسرا

ندیده بر زمین بی سایه شخصی را کسی جز تو***فتاده بر زمین تا سایه از این گنبد مینا

شبی اندر سرای اُمّ هانی(1) بودی آسوده***که سودت سر به پا روح الامین و گفت: ای مولی!

شب وصلست هان، برخیز از جا قدسیان هر یک***پی نظاره تو منتظر در منظر اعلیٰ

فشاندی بر زمین دامن، گرفتی دامن گردون***ز جان برخاست اهل آسمان را مرحبا أهلا

بود تا دوست را دل از وصال دوست در راحت***بود تا خصم را جان از خیال خصم در غوغا

دل یاران تو شادان ز مهر و یاری شادان***تن اعدای تو لرزان ز زخم کاری اعدا

ملای رومی - عليه الرّحمه - گوید:

طوطی طبعم سخن از سر گرفت***مرغ دلم طمع هوا برگرفت .

1- أم هانئ، دختر حضرت ابوطالب - علیه السلام - است. بنابر نقلی، معراج حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از سرای او آغاز شد. نگر: التبیان، شیخ الطائفة الطوسی، 6/446.

هر که به دل دین پیمبر گزید*** مرتبه از عرش فروتر گرفت

نه فلک از نور نبی آفرید*** چرخ از آن نور منور گرفت

نور نبی جان و دلم زنده کرد*** دست و دلم دامن حیدر گرفت

خواند خدایش أسدالله به نام*** او ز خدا دلدار و خنجر گرفت

و هم او گوید:

أحسنه مه یا مصطفی*** ای معدن لطف و صفا

ای معجز عیسی ز لب*** موسی نموده از عصا

کفر از جهان برداشتی*** رایات دین افراشتی

تخم سعادت کاشتی*** هستی سزاوار ثنا

ای آفرینش را سبب*** والاتر از نام و نسب

فخر عجم، تاج عرب*** هم بر زمین، هم بر سما

از هر دو عالم برتری*** از هر چه گویم بهتری

پیغمبران را مهتری*** دارم من از قرآن گوا(1)

در مدح حضرت امیرالمؤمنین - صلواتُ الله و سلامهُ علیه -

هم او گوید:

مرحبا ای نفخه عنبر نسیم وَالصُّحی*** جان فدای خاکپای شاه مردان، مرتضی

آفتاب عزّ و رفعت، آسمان عدل و داد*** قاضی دین نبی، مسند نشین هلْ اُتی

بحر دانش را وجود و علم عالم را محیط*** گاه بخشش صد چو حاتم، گاه مردی لافتی

آن وصی مصطفی و رهنمای جنّ و انس*** کاشف علم لدنی، ساقی یوم الجزا

آن امامی کش به نامی هر گروهی خوانده اند*** مصطفایش بوالحسن، اختیار خواند مرتضی

مادرش حیدر همی خواند، ابوطالب علی*** شامیانش بوثراب و رومیانش بوالعلی

و هم او گوید:

شیر ولیّ خدا شاه سلامٌ عليك*** معدن جود و سخا شاه سلامٌ عليك .

ص: 117

1- چینشِ مصاریع در اصل به همین نحو است؛ لیک درست تر به نظر می رسد که هر چهار مصراع را يك بیت و هر بیت را واجدِ قافیه درونی قلم دهیم.

بودی و آدم نبود بودی و عالم نبود***ماه و فلک هم نبود شاه سلامّ عليك
صاحب روز غدیر قول رسول بشیر***شاه و امام و امیر شاه سلامّ عليك
فاتح اهل فتوح لشکر دریای روح***رهبر کشتی نوح شاه سلامّ عليك
ردّ بلا را خلیل خواست ز ربّ جلیل***گفت بدو جبرئیل شاه سلامّ عليك
موسی ازو نور دید نام تو بر طور دید***خلعت و دستور دید شاه سلامّ عليك
یوسف مصری نگاه کرد در آن تیره چاه***نام تو بودش پناه شاه سلامّ عليك
مادر گیتی پسر چون تو نزاید دگر***در مَلْک و در بَشَر شاه سلامّ عليك
أول و آخر توئی باطن و ظاهر توئی***مفخر و فاخر توئی شاه سلامّ عليك
شاه همه اولیا و شمع همه اصفیا***تاج سر اولیا شاه سلامّ عليك
نام تو بر آسمان زمزمه قدسیان***راحت روحانیان شاه سلامّ عليك
سید صدر کرم گفت که: ای ابن عم!***لَحْمُکَ لَحْمی و دَم شاه سلامّ عليك
پشت و پناهم توئی در خور جاہم توئی***رهبر و راهم توئی شاه سلامّ عليك
صفدر روز غزا صاحب حوض و لوا***والی امر خدا شاه سلامّ عليك
فضل تو جز کردگار کس نتواند شمار***یک صفت از صد هزار شاه سلامّ عليك
قبله ما روی تو کعبه ما کوی تو***ما همه هندوی تو شاه سلامّ عليك
بنده فرمانبرت باشم و پیرامنت***دست من و دامننت شاه سلامّ عليك
آمده ام شرمسار دیده من اشکبار***پیش تو ای شهریار شاه سلامّ عليك
پیش در پادشاه هست تو را دستگاه***عذر گناهم بخواه شاه سلامّ عليك
از ره دور آمدم دیده و دل پر ز غم***دست تهی چون روم شاه سلامّ عليك
شمس بشد چاکرت، نی نی خاک درت***گرد ره قنبرت، شاه سلامّ عليك

ای عاشقان! ای عاشقان! من جان جانان یافتم*** ای صادقان! ای صادقان! من نور ایمان یافتم

ای منکران! ای منکران! حقاً که من از جان و دل*** تا چاکر حیدر شدم ملک سلیمان یافتم

ای عاقلان! ای عاقلان! تا مرتضی بشناختم*** هم درد و هم درمان و هم فخر سلیمان یافتم

نور نبی مصطفی دارد علی مرتضی*** در دولت آل عبا انعام و احسان یافتم

ص: 118

کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن ***جان نگین مُهر مهر شاخ بی بر داشتن
از پی سنگین دلی نامهربانی روز و شب ***بر رخ خون از نثار (2) گنج گوهر داشتن
یوسف مصری نشسته با تو اندر انجمن ***زشت باشد چشم را بر نقش آزر داشتن
أحمد مُرسل نشسته کی روا دارد خرد ***دل اُسیر سیرت بوجهل کافر داشتن
ای به دریای ضلالت در گرفتار آمده ***زین برادر يك سخن بایدت باور داشتن
بحر پر کشتیست لیکن جمله در گرداب خوف ***بی سفینه [ی] نوح نتوان چشم معبر داشتن
من سلامتخانه نوح نبی بنمایمت ***تا توانی خویشان را ایمن از شر داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر در است ***خوب تَبود غیر حیدر میر و مهتر داشتن
مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد ***حق زهرا بُردن و دین پیمبر داشتن
تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صدر ملک ***زشت باشد دیورا بر تارک افسر داشتن
چو نهال دین به باغ شرع در حیدر نشاند ***باغبانی زشت باشد جز که حیدر داشتن
از پس سلطان ملکشه چون نمی داری روا ***تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن
از پس سلطان دین پس چون روا دارد (3) همی ***جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
اندر آن صحرا که سنگ خاره چون (4) گرید همی ***وندر آن میدان که نتوان پشت و یاور داشتن
گر همی خواهی که چون مهتر بود مهتر قبول ***مهر حیدر بایدت با جان برابر داشتند.

عُرفی (5) - علیه الرّحمه - :

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ***ندیده ام که فروشند بخت در بازار

1- از برای این چکامه، نگر: دیوان سنائی، به تصحیح مدرّس رضوی، صص 467 - 471.

2- در دیوان ط. مدرّس: بر رخ چون زر [و همین صحیح است].

3- دیوان ط. مدرّس: داری.

4- فی الأصل: چون. بنابر دیوان ط. مدرّس رضوی ضبط شد.

5- آیاتی که پس از این می آید، منتخبی است از چکامه ترجمه الشّوقِ او (چاپ شده در: کَلِّیَاتِ عُرْفی، ط. أنصاری، 2/119 - 146 - با تفاوت در ضبط) که در ستایشِ امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - است.

کفن بیاور و تابوت و جامه نیلی کُن *** که روزگار طیب است و عافیت بیمار
 زمانه مرد مصافست و من ز ساده دلی *** کنم به جوشن تدبیر وهم، دفع مضار
 دلم چورنگ زلیخا شکسته در خلوت *** غمم چو تهمتِ یوسف دیده در بازار
 وگر ز بوته خاری شبی کنم بالین *** به سعی زلزله در دیده ام خلائد خار
 کسی چگونه به سامان در آورد این سر *** که گر ز زانو برداشت کوفت بر دیوار
 تهی کُن از همه اندیشه خطا و بنه *** به خاک مرقد کحل الجواهر أبصار
 زهی صفای عمارت که در تماشایش *** به دیده باز نگردد نگاه از دیوار
 دریچه اش به صفا (1)، دیده سهیل یمن *** نشیمنش به هوا، کعبه نسیم بهار
 غبارِ صحنِ سرای تو اوج هفت اورنگ *** شکنج زلف سخای تو موج دریابار
 ز شرم نورِ جمالِ تو آفتاب هنوز *** به هر جهت که رود، روی هست (2) بر دیوار
 محیط بر کف جود تو کرده موج فدا *** سپهر بر سر جاه تو کرده اوج نثار
 بدان خدای که در شهر بند امکان نیست *** متاع معرفتش نیم ذره در بازار
 به جزر و مدّ محیط عطای او که کشد *** به نیم موجه دو عالم گناه را به کنار
 به کلک او که نوشت و بسا که بنویسد *** به روی صفحه عالم سطور لیل و نهار
 به لطف او که ز فیضش نمونه ایست بهشت *** به جود او که ز دیگش نمک چشیست بحار
 به عشق او که به پهلوی جان نشاند درد *** به شوق او که به بازوی (3) دل فرستد کار
 به حقّ اینهمه سوگندهای مهرافروز *** که نزد علم تو حاجت نداشتم به شمار
 که گر شود سر (4) کوی تو جمله نشتر خیز *** کنم به مردمک دیده طیّ نشترزار
 ایضاً عرفی - علیه الرّحمه - : (5)

آمد آشفته به خوابم شبی آن مایه ناز *** به روش مهر فزا و به نگه صبرگداز

- 1- در کلیّات عُرفی (ط. أنصاری): ضیا.
- 2- در کلیّات عُرفی: هست روی.
- 3- در أصل: پاروی. ضبطِ نص، بنا بر کلیّاتِ عُرفی است.
- 4- در کلیّاتِ عُرفی: زه.
- 5- منتخباتی است از چکامه ای در نعتِ حضرتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - (چاپ شده در: کلّ-یَاتِ عُرفی، ط. أنصاری، 2/155 - 161 - با تفاوت در ضبط).

وه چه شب؟! سرمه آهوی غزالان ختن***وه چه شب؟! وسمه ابروی عروسان طراز

دیدم القصّه که خوش گرم عنانست روان***سودم اندر قدمش چهره به صد عجز و نیاز

گریه آلوده فتادم دگر اندر قدمش***گفتم: ای مایه آرام دلِ اهلِ نیاز!

از جبین چین بگشا تا دل من جمع شود***که سراسیمه کند مرغ خیالم پرواز

بیحجابانه زدم بوسه به دستش از شوق***گفتم اکنون باجاست که شدم و حی طراز

در ثنای شه کویّن و امام ثقلین***که بود لمعه برق غضبش کفرگداز

آنکه گر افعی رُمحش رود اندر ته خاک***دل محمود برون آورد از زلفِ ایاز

عرش را گفت فلک مسندِ جاهِ وی و عقل***گفت هیئات یقین شد که نه ای محرم راز

جوهرِ طبع من از وصفِ کمالت روشن***گوهرِ نظم من از نسبتِ ذات ممتاز

وله - علیه الرّحمه - (1)

که دارد چون علی شاهی سوار و سرور و صفدر***همایون بخت و فرخ فال و ملک آرا و دین پرور

سرگردان، شه مردان، سوار و صفدر میدان***وصی و ابن عم، داماد و نفس و روح پیغمبر

قبایش راز استبرق لعمرک تاجش از مطلق***عطایش ذوالفقار از حق شراب از شربت کوثر

خدا او را شه دین گفت و أحمد أنت مئی گفت***زهی روح الامین این گفت زهی حیدر زهی صفدر

یقین و بیشک و مطلق امام حق علی را دان***به جنّ و انس و وحش و طیر و مور و مار و ماه و خور

خدا گفت و نبی گفت و امین گفت و نه من گویم***علی عقل و علی روح و علی جسم و علی جوهر

علی طالب، علی مطلب، علی شارب، علی مشرب***علی ملّت، علی مذهب، علی آن شاه اژدردر

علی قلزم، علی عمّان، علی موج و علی طوفان***علی لولو، علی مرجان، علی کشتی، علی لنگر

علی جسم و علی جان و علی دین و علی ایمان***علی والی، علی والا، علی صاحب، علی سرور

علی شاهنشاه دوران، علی رزم آور میدان***علی کعبه، علی مروه که در وی زاد از مادر

که برکندی و بدریدی و ببریدی و بشکستی***در از خبیر، لب از اژدر، سر از عنتر، بت از بتگر

اگر می خواست یزدان تا شود بر صورتی ظاهر *** به چشم خلق ظاهر می شدی بر صورت حیدر

به گاه امتحان و مُعْجِز و برهان او گشته *** هلاهل شهد و قطران شمع و نیران سبز و خارا زر

ص: 121

1- این چکامه در کَلِّیَاتِ عُرْفی (ط. محمّد ولیّ الحقّ أنصاری) دیده نشد.

لب مُعْجَزِ نَمَائِشِ گَر بَجَنبَانَد بِشیرِ نِی ***بَارِدِ دَر دَل آزَر(1) هَزَارَانِ چِشْمِه کَوِثَر

سَرایِ دُوسْتَانَتِ رَا بِه بَاغِ جَنَّةِ المَآوِی ***قَرینِ حُورِ و وَطَنِ خَلدِ و عِسلِ شِیرِ و فَلَکِ سَاعِرِ

سَيِّدِ اَحْمَدِ هَاتِفِ - عَلِیْهِ الرَّحْمَه - :

سِحْرِ از کُوهِ خَاوَرِ تِیغِ اسْکَنْدَرِ چُو شُد پِیدَا ***عِیَانِ شُد رِشْحِه خُونِ از شِکَافِ جُوشَنِ دَارَا

دَمِ رُوحِ القُدْسِ زِد چَاکِ دَر پِیرَاهَنِ مَرِیمِ ***نَمَائِیَانِ شُد مِیَانِ مَهرِ زَرِّینِ طَلْعَتِ عِیْسِی

مِیَانِ رُوضَه خَضْرَا رُوانِ شُد چِشْمِه رُوشَنِ ***کِنَارِ چِشْمِه رُوشَنِ بَرآمَدِ لَالَه حَمْرَا

ز دَامَانِ نَسِیمِ صَبْحِ پِیدَا شُد دَمِ عِیْسِی ***ز جِیبِ رُوشَنِ فِجْرِ آشْکَارَا شُد کَفِ مَوسِی

دُرَافِشَانِ کَرْدِ از شَادِیِ فَلَکِ چُونِ دِیدِه مِجْنُونِ ***بَرآمَدِ چُونِ ز خَاوَرِ طَلْعَتِ خُورِ چُونِ زُخِ لَیْلِی

مَگرِ غَمَّازِ صَبْحِ از بَامِ گَرْدُونِ دِیدِشَانِ نَاگِه ***کِه پُوشِیدَنْدِ چِشْمِ از غَمْزِه چَنْدِینِ لَعْبَتِ زِیَا

بَرآمَدِ تُرْکِیِ از خَاوَرِ جِهَانِ آشُوبِ و غَارِ تَگَرِ ***بِه یَغْمَا بُرْدِ دَر یِکِ دَمِ هَزَارَانِ لُولُؤِ لَالَا

نَهَنگِ صَبْحِ لَبِ بَگِشُودِ و دَزْدِیدَنْدِ سَرِ پِیشِشِ ***هَزَارَانِ سِیمِگُونِ مَاهِیِ دَرِینِ سِیمَابِگُونِ دَرِیَا

بَرآمَدِ از کِنَامِ شَرِقِ شِیرِیِ آتِشِینِ مَحْلَبِ ***گَرِیزَانِ اَنجَمِشِ از پِیشِ رُوبِه سَانِ گَرَازَا سَا

چِنَانِ کَزِ صُولْتِ شِیرِ خُدا کَفَّارِ دَر مِیدَانِ ***چِنَانِ کَزِ حَمْلِه ضَرْغَامِ دِینِ اَبْطَالِ دَر پِیدَا

هَژِبرِ(2) سَالِبِ غَالِبِ، عَلِیِّ بِنِ اَبِیِ طَالِبِ ***إِمَامِ مَشْرِقِ و مَغْرِبِ، اَمِیرِ یَثْرِبِ و بَطْحَا

بِه رَتْبَتِ سَاقِیِ کَوِثَرِ، بِه مَرْدِیِ فَاتِحِ خَیْبَرِ ***بِه نَسْبَتِ صَهرِ پِیغَمْبَرِ، و لِیِ وَا لِیِ وَا لَا

و لِیِ حَضْرَتِ عَزَّتِ، قَسِیمِ دُوزَخِ و جَنَّتِ ***قَوَامِ مَذْهَبِ و مِلَّتِ، نِظَامِ الدِّینِ و الدُّنْیَا

زَهیِ مَقْصُودِ اَصْلِیِ از وَجُودِ آدَمِ و حَوا ***غَرَضِ ذَاتِ هَمَایُونِ تُو از دُنْیَا و مَافِیْهَا

شُدِ از دِستِ قُویِ دِینِ خُدا، اَتِینِ پِیغَمْبَرِ ***شِکِستِ از بَازوِیتِ مَقْدَارِ لَاتِ و عَزَّتِ عَزْیِ

دَر اَن رُوزِ سَلامَتِ سُوزِ کَزِ خُونِ یِلَانِ گَرْدِ ***چُو رُویِ لَیْلِیِ و دَامَانِ مِجْنُونِ لَالَه گُونِ صَحْرَا.

سَرافِیلَتِ رُوانِ از رَاسَتِ، مِیکَالَتِ رُوانِ از چِپِ ***مَلایِکِ لافِتیخِوانانِ بَرَنْدَتِ تا صَفِ هَیْجَا

عِیَانِ از آتِشِ رُمَحِ تُو تُعْبَانِهایِ بَرِقِ افِشَانِ ***نَهَانِ دَر اَبِ شَمْشِیرِ تُو دَرِیَاهایِ طُوفَانِ زَا

ز أفعال و صفات و ذاتت آگه نیستم لیکن***توئی دانم إمام خلق بعد از مصطفی حقا

تو و اولاد امجاد کرام تست هانتف را***إمام و پیشوا و مقتدا و شافع و مولا

ص: 122

1- کذا فی الأصل. شاید: آذر.

2- کذا فی الأصل. از حیث لغوی «هَزَبْر» صحیح است و واژه ای است عربی الأصل.

ألا پیوسته تا أحباب را از شوق می گردد*** ز دیدار رخ أحباب روشن دیده بینا
محبان تو را روشن ز رویت دیده حق بین*** حسودان تو را بی بهره زان رخ دیده اعمی
آقا سید محمد صادق - علیه الرحمه - :

ای که دل بسته ای به شاهد و یار*** سینه ات خانه بت و زئار
چند جوئی هلال ابرو را*** چند خواهی دو چشم پر ز خمار
گه دوی سوی آب و سبزه رود*** گه روی در چمن به فصل بهار
گاه می نوشی و روی از هوش*** گوش هوشت میند و شو هوشیار
دم از آن بند و لب ازین برگیر*** می تولا و ساقیش کزّار
شه مردان علی ابوطالب(1)*** آنکه فضلش برون ز حدّ و شمار
آنکه بغنود در فراش نبی*** نقد جان بر به کف ز بهر نثار
آنکه آمد به شأن او نازل*** هلّ اُتی از مُهیمِنِ ستّار
شرزه شیری که برگرفت و بکند*** سر ابطال و ریشه اشرار
مرجع مرد و زن به یوم نشور*** ولی حق، قسیم جنت و نار
آنکه شد باب شهر علم نبی*** مفتتح زو مدائن اُسرار
تو نبی را به رتبه چون هارون*** کی سزاوار رتبه ات اُغیار!؟

در مدیح حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا - صلواتُ الله و سلامهُ علیها - ، نشاطی گفته:

ای آنکه دختر نبی و جفت حیدری*** مادر تو را خدیجه، تو زهرای ازهری
ممکن کجا مشاهده روی تو که تو*** در صد هزار پرده عصمت مستری
بس ماه و آفتاب و کواکب که طالعند*** از برج طلعتت که تو گردون به گوهری
ای بس شکستها که ز حسرت به سقف عرش*** تا مهر گستریده تو در سطح اُغبری
بر یازده ستاره که خورشید رویشان*** بر شرق و غرب تافته تو نورگستری

بر یازده خَلَف که دو گیتی خلیفه اند*** در مهد تربیت همگی را تو مادری .

ص: 123

1- کذا فی الأصل . احتمالاً «علیُّ بوطالب» باید باشد (به اضافه بُنُوْت).

زین وارثان علم به طوفان جهل خلق*** کشتی آسمان و زمین را تو لنگری

مریم که برگزیده عالم ز ایزدست*** اندر علو مرتبه از وی تو برتری

پیغمبر خدا چو علی شیر پُردلی*** داماد یافت از سبب چون تو دختری

در مدیحِ امام حسن مجتبی - علیه السلام - ، صحبت گوید:

سَبَطِ نبی حسن که ازو باغ خلد و حور*** گردید با طراوت و حسن حسن گرفت

آن گوشوار عرش که در دل سپهر را*** چون شوق طوف کعبه کویش وطن گرفت

ز افعال او قرار و ز اعمال او مدار*** احکام شرع انور و فرض و سنن گرفت

با روی او عقیق ز صافی خویش گفت*** با زور چرخ نور سهیل از یمن گرفت

هرکس که فیض صحبت او یافت فیض از او*** صد همچو بایزید و اویس قرن گرفت

با یاد او خلیل روان شد چو بر شرر*** آتش از آن طراوت باغ و چمن گرفت

یعقوب چونکه کرد شفیعش مشام او*** بوئی ز موی یوسف گل پیرهن گرفت

هر روز ز آفتاب که عالم پر از ضیاست*** هر شب که دهر ظلمت زاغ و زغن گرفت

روز عدوت تیره نگویند ساعتی*** کآئینه محب تو زنگ محن گرفت

در مدیح حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - ، خاور گوید:

سَبَطِ رسول و قره عَینِ بتول کو*** آن راست نور دیده و این راست جان چشم

سلطان عالمین و شه انس و جان حسین*** کز بهر اوست گریه و آه و فغان چشم

خورشید بیکسوف سپهر رسالتست*** زانشه همیشه سیرگهش آسمان چشم

در صفحه جهان که کند مدح او رقم*** جدول کشد ز خط شعاعی بنان چشم

از دیده غائبست و به دل حاضرست از آن*** دل تازه کرد مطلع نو در بیان چشم

ای کعبه حریم تو دارالآمان چشم*** وی درگه تو سجده گه جاودان چشم

قطب جهانی و به طواف چو آسمان*** راغب ترست از همه تن فرقدان چشم

شاهها بود غبار درت کُحل دیده ام***أجزای خاک وی همه روشن کنان چشم
از بس که مست عشق توام عندلیب و ش***خار ره تو هست گل و ارغوان چشم
در اشتیاق کوی تو گویا که زاده ایم***در گریه و فغان من و دل تو آمان چشم
خاور! خموش باش که حرمان اشتیاق***در نوحه کرد جمله تن همعنان چشم

ص: 124

وصفت برون ز بینش و دانش چو بود از آن*** شد ختم بر دعای تو این داستان چشم

در مدیح امام زین العابدین - علیه السلام - ، هم او گوید:

سیدالساجدین که داد ضیا*** مهر را تا ز ساجدین باشد

فخر عبّاد آنکه از معبود*** لقبش زین عابدین باشد

آدم و آل نوح و کشتی نوح*** مَنْ رَكِبَهَا نَجَى در این باشد

شاهد عدل بر امامت او*** حَجْرَ الْأَسْوَدِ أَمِينٌ [باشد\(1\)](#)

در سخاوت کسی به عهدش نیست*** نه به انعام او رهین باشد

ای که خاکِ قدومِ اُحبابت*** سر مه چشم حور عین باشد

ساخت صورت آفرین بيمثل*** که بر این صورت آفرین باشد

هرکه سر در ره تو بنهاده*** پای بر فرق عالمین باشد

مدح تو انتها ندارد اگر*** چون منت صد ز مادحین باشد

در مدیح امام محمّد باقر - علیه السلام - ، صحبت گوید:

ز هجر تلخ مذاقم، رواست کام رقیب*** ز شهد وصل لب ت هر زمان شود شیرین

نه آنچنان شده تلخ از غم تو کام دلم*** که از وصال تو نامهربان شود شیرین

مگر ز منقبت شاه دین لبم یابد*** حلاوتی که از آن کام جان شود شیرین

محمّد بن علی، وارث نبی و ولی*** که از حلاوت نامش زبان شود شیرین

شهی که چون بنگارد به صفحه مدحش*** چو نیشکر قلم اندر بنان شود شیرین

رسول حق لقب باقر العُلومش داد*** حدیث از لب لعلش از آن شود شیرین

به کان و بحر چو بارد سحاب بخشش او*** چو شهد لعل و در بحر و کان شود شیرین

به باغ نیر رایش بتابد ار نه همین*** ز میوه شاخ شجر در خزان شود شیرین .

1- احتمالاً اشارت شاعر به قضیه تجدید عمارت کعبه است و نقش مهمّ امام سجّاد - علیه السّلام - در آن. نگر: جهاد الإمام السّجّاد - علیه السّلام - ، ص 115 و 116. شاید هم اشاره به راه گشودن مردمان باشد در برابر امام سجّاد - علیه السّلام - ، به سوی حجّرا الأسود. نگر: همان، صص 214 - 216.

به جای سبزه و نسرين و گل دمد از خاک*** نبات و قند و شکر بوستان شود شیرین

شها ز فیض قدوم وجود میمونت*** سزد که جمله زمین و زمان شود شیرین

کسی به مدح تو گویا شود اگر نفسی*** رواست گر دهندش جاودان شود شیرین

شدم به مدح تو ناطق که کام من دم مرگ*** ز شهد فیض همین داستان شود شیرین

نداشت منقبت(1) انتها از آن خاور*** گشود لب به دعا تا زبان شود شیرین

در مدیح امام جعفر صادق - علیه السلام - ، خاور گوید:

ولی خدا، جعفر بن محمد*** به روز قیامت شفیع خلائق

سپهر خلافت که او در حقیقت*** سمائست پر از نجوم حقایق

گلستان علمی کزو گلشن دین*** پرست از گل جعفری دقایق

ندارد به دل مهر او گر نباتات*** چه داغیست پس در دل هر شقایق

زهی طاعتت فرض بر خلق عالم*** که حکمیست این بر خلائق ز خالق

چو دانسته خاور وثیقت از آن رو*** به أطفاف عام تو گردیده واثق

در این گلستان پُراشوب عالم*** خزان تا که بر هر بهار است لاحق

شود بیخزان گلستان محبت*** شکافد که تا دانه در خاک فالق

عدویت نبیند بهاری که در وی*** بسوزد تن او ز برق صواعق

در مدیح امام موسی کاظم - علیه السلام - ، صحبت گوید:

شبی بودم از فکر بدبختی خود*** به زانوی غم سرفکننده چو عبهر

که ناگه در آن تیره شب پیر عقلم*** مرا رهنما گشت چون ماه أنور

در آن تیره ظلمات شد خضر راهم*** به آب حیاتی مرا گشت رهبر

بگفتا که ای بر سر از فکر غوغا!*** بگفتا که ای بر دل از درد اخگر!

چرا تلخکامی چو طوطی طبیعت*** همیشه فشاند ز کام تو شکر

به طور ولایت چو نور تجلی***مه چرخ اِجلال موسیٰ بنِ جعفر

ز بهر ثنا گستری گشت طبعم***چو سوسن زبان جمله از پای تا سر .

ص: 126

1- در أصل: منقبت.

به دل مهر را دژه [ای] گر ز مهرش *** نبود از کجا می شد او دژه پرور

ز دربانیش فخر صد همچو دارا *** که بر پاسبانیش نازد سکندر

به هر صفحه مدحش نگارنده گردد *** چو صحرای چین نامه پُر مشک اذفر

زهی خاکپای تو شاهنشهان را *** شده زینت تارک و زیب افسر

ز نور بسیط است جسم تو گویا *** مرگب نگشته ست از چار گوهر

ز مدحت به سوی دعا باز آیم *** نگنجد مدیحت چو در هیچ دفتر

که با صد زبان عاجز و قاصر آید *** ز إحصای وصف تو کلك سخنور

شود تا که پیوسته از ایر نیشان *** چمن پر ز عبهر، صدف پر ز گوهر

محبّ تو همواره سیراب بادا *** به دینی ز حیوان، به عقبی ز کوثر

در مدیح امام علی الرضا، میرزا محمدعلیخان

شمس الشعرا گوید:

دم بهار بیاراست باغ چون طاووس *** شده ست شاخ مرصع چو تاج کیکاووس

فتاده عکس گل نوشکفته اندر آب *** چنان هر آینه در آینه ست روی عروس

چنین که بوی خوش آید ز باد نوروژی *** گذشته گوئی بر تربت غنوده طوس

إمام مشرق و مغرب، علی بن موسی *** که هست حجت یزدان و شرع را ناموس

نثار مشهد او را به دست روح القدس (1) *** طباق نور فرستد مَهْمِن قُدّوس

چنانکه هست به کُل بازگشتن اعضا *** به سوی اوست گرانیدن عُقول و نُفوس

فکند نور نبی در ازل دوازده عکس *** تو عکس هشتم هستی از آن ده و دو عکوس

اگر بخوانی ناقوس را به ملّت حق *** درست بانگ شهادت بر آید از ناقوس

چو تشنه مانم در آفتاب رستاخیز *** مرا بیمای از آب سلسبیل کُوس

به زیر سایه لطف مرا مَرّ ده از انک *** درخت مهر تو در سینه کرده ام مَعْرُوس

مکن تو فردا مأیوسم از شَفَاعَتِ خَویِش *** که من ز خَویِشْتَنِ امْرُوزِ گِشْتِه ام مأیوس

ز من تَحِيَّتِ بَادَا به جان روشن تو *** فروروند و برآیند تا نُجُوم و شُمُوس.

ص: 127

1- کذا فی الأصل. شاید: روحِ قُدُس.

در مدیجِ امامِ مُحَمَّدِ تَقِی - علیه السَّلام - ، خاور گوید:

بدان سرم که اگر همّت کند اِمْداد*** ز شادی و غم دوران شوم چو سرو آزاد
به چشم من همه یکسان شود خزان و بهار*** تفاوتی نکند نزد من دی و مرداد
ز دوش خود فکنم بار مَت همه کس*** که نی بخیل شناسم در این جهان نه جواد
به خویشان که نمی بینم اینچنین همّت*** مگر ز لطف شه دین نمایم استمداد
محمّد بن علی آنکه از نبی و ولی*** ز زهد و جود لقب یافت او تقی و جواد
شود مشکّل اگر جاه او مهندس چرخ*** کند یقین که تناهی نبوده در ابعاد
برات بخشش اگر بر بهشت بنویسد*** ز دیده حور چکاند به نوک خامه سواد
که ره نیافته بر وی خیال(1) و هست برون*** حَضِیضِ قِصرِ جِلالش ز اوجِ سِبعِ شِداد
زهی و جود تو زینت به عالمِ امکان!*** خَهِیِ جِلوسِ تو زیور به مسندِ ایجاد!
دهد قدوم تو فَر بر وجود دولت و دین*** زند و جود تو افسر به فرق دانش و داد
صبا ز گلشن خلقت اگر وزد به قبور*** شمیمِ خلد بیابند از آن نسیمِ اجداد
شمیمِ خلق تو به از نسیمِ گلشن خلد*** نه آن بهشت که نادیده داد جان شَدّاد
به ذکر مدح تو بر یکدگر کند سبقت*** گذر کند ز لبم چون به گاه مدح اعداد
زهی امید طواف حریم تو دل را*** همیشه رهبر مقصود و رهنمای مراد
همیشه تا که فزونست در حساب و شمار*** اَلوف از عشرات و مآت از آحاد
حسابِ عمر مُجَبَّت برون ز عدّ و مباد*** شمار روز عدوی تو قابل تعداد

در مدیجِ امامِ عَلِیِّ النَّقِی - علیه السَّلام - ، هم خاور گوید:

نخست طوطی نطقی که شد ستایش خوان*** شد از مدیجِ شهنشاہ دین شکر دستان
شهی که قصر جلالش از آن رفیع ترست*** که عرش را بتوان گفت گر سر ایوان
امام و هادی راه هدی، علیّ نقی*** که از هدایت او پاک شد ره ایمان

به وقتِ بارشِ برِ کَفَشِ کجا کافیسْت*** تمامِ ریزشِ بحر و تمامِ بخششِ کان

قلم به دستت همچون عصای موسائی*** به چشمِ خامه و بر جانِ دشمنانِ ثعبان

یقین به کنگره قصر جاه او نرسد*** که تا اَبَدِ پَرِدِ اَز (2) شاهباز وهم و گمان .

ص: 128

1- در أصل: خیال.

2- در أصل: از.

نسیم گلشن خُلقت به گلستان چو گذشت *** شکست رونق بازار سنبُل و ریحان
اگرچه جرم من از حد برون و افزونست *** ز برگهای درختان و قطره باران
از این گناه ندارم ملال از آنکه ز تو *** بود امید شفاعت مرا دو صد چندان
همیشه تا که عَرَض قائمست بر جوهر *** همیشه تا ز هیولی و صورتست نشان
وجود خصم تو بیصورت از عوارض دهر *** مصون وجود مُجَبَّت ز عارضات زمان

در مدیحِ اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِی - عَلَیْهِ السَّلَام - ، هَم خَاوَر گوید:

حَسَنِ عَسْكَرِی اِمَامِ اَنَام *** بَحْرِ مَوَاجِ عِلْمِ وَ كَوْنِ وَقَارِ
مَشْتَرِی چَاكِر وَ زَحَلِ دَرْبَان *** آسْتَانِ عَرْشِ وَ آسْمَانِ دَرْبَارِ
صَاحِبِ شَرَعِ اَحْمَدِ مُرْسَلِ *** وَ ارْثِ عِلْمِ حَیْدَرِ كَرَّارِ
نَوَكَلِ عَسْكَرِیِ گِلْشَنِ دَیْنِ *** سَرِ وَ بَاغِ مَحْمَدِ مَخْتَارِ
آنكِه گَاهِ عَطَا ز دَسْتِ وَ دَلْشِ *** كَانِ وَ بَحْرَنْدِ هَر دُو دَر زَنْهَارِ
دَلِ اَوْ بَحْرِ وَ بَحْرِ گُوهرِ خَیْزِ *** كَفِ اَوْ اَبْرِ وَ اَبْرِ جُوهرِ بَارِ
كَمِ شَدِی بَا ذَبِیحِ اِبْرَاهِیْمِ *** اَز رِهِ لَطْفِ گَر نَمِی شَدِ یَارِ
گُوَسْفَنْدِی فِدَایِ اِسْمَاعِیْلِ *** گِلْسْتَانِ خَلِیْلِ شَعْلِه نَارِ
حَاجِبِ رَا ز تَاجِ كَسْرِی نَنْگِ *** چَاكِرْتِ رَا ز تَخْتِ قِیْصَرِ عَارِ
دَلِ تُو لَعْلِ بَخْشِ هَمچُونِ كَانِ *** دَسْتِ تُو دُرْفِشَانِ چُو دَرِیَا بَارِ
تَا كِه دَر هَر بَهَارِ مِی بَاشَد *** ذَلَّتِ خَارِ وَ عَزَّتِ گَلزَارِ
دُوسْتَانِ عَزِیْزِ بَادِ چُو گَلِ *** دَشْمَنْنَاتِ ذَلِیْلِ بَادِ چُو خَارِ

در مدیحِ حَضْرَتِ بَقِیَّةِ اَللّهِ اِمَامِ قَائِمِ مَهْدِی

- صَلَوَاتُ اَللّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِ - ، مَوْئَلَفِ گوید:

ای روی تو فرخنده تر از مهر جهانتاب *** وی خوی تو شیرین تر از شکر و جلاب

عمریست که بی روی تو و خوی تو ما را***هم جان شده در محنت و هم دل شده در تاب

ای نور خدا، شمع هدی، باب هدایت***وی آیت توحید و دلیل همه ابواب

ای نخبه تقدیر و برازنده مقدر***وی زبده ابداع وای حیرت الیاب

ای مهر فروزنده در آفاق معالی***وی نور درخشنده وای سید انجابه

ص: 129

برخیز که گیتی همه دم منتظر تست*** ای روشنی دیده غم‌دیده احباب

برخیز که از روی تو آرام پذیرد*** دین و دل و جان و خرد و مَنبر و محراب

برخیز که عالم به تو مشتاق تر آمد*** ز اشجار عطش دیده پژمرده سوی آب

برخیز که برخاستنت رونق تازه*** بخشد به زمین تا که شود مایه إعجاب

برخیز که تا منتصر آید به تو اسلام*** برخیز که تا منهزم آید ز تو احزاب

برخیز که اعدای تو در خواب گرانند*** جز وقت ظهور تو نخیزند ز خوش خواب

برخیز که از بهر نثار قدم تو*** سرهای ستمکاران افتاده به هر باب

برخیز که دنیای پژوهیده پُردرد*** از فرّ قدوم تو شود خرم و شاداب

برخیز که پُر عدل کنی روی زمین را*** کاینک ز ستم جامه به بر کرده و جلباب

از جور و ستم، کفر و نفاق و غش و تزویر*** پُر گشته زمین ای به تو فریاد تو دریاب

بنمای رخ از پرده و بنمای تجلی*** هرچند که روشنتری از مهر جهانتاب

هرچند که نور تو عیانست و نهان نیست*** همچون عقب ظلمت ابر آیت مهتاب

تو نور خدائی و صراطی و دلیلی*** کهنی و غیائی و خدا را تو مهین باب

گر طلعت میمون تو از پرده در آید*** پنهان شود اعدای تو چون کرمک شبتاب

أصحاب تو احباب و اعدای تو ألغاب(1)*** أتباع تو أنجاب و مریدان تو أتراب

مدح تو به توریة و به انجیل و به قرآن*** فرموده دگر نیست مرا حاجت إطناب

تمام شد کتاب أساورِ مِنْ دَهَبٍ فِي أَحْوَالِ زَيْنَب - عَلَيْهَا السَّلَام - بِا مَلْحَقَاتِ فِي رِيْعِ الْأَوَّلِ 1350 بِرِ دَسْتِ مَوْلَفِ فَقِيرِ، مَهْدِي بِنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ عَلِيِّ بِنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بَاقِرٍ - عَفَى اللَّهُ عَنْ جَرَائِمِهِمْ ..

(1) قرآن کریم: س 36، ی 82.

(2) مَجْرَه: کهکشان.

(3) قرآن کریم: س 24، ی 35.

(4) قرآن کریم: س 21، ی 33؛ و: س 36، ی 40.

(5) بخشی است از يك خطبه أمير مؤمنان علی - علیه السلام - که در نهج البلاغه ي شريف آمده است: خطبه 160؛ ط. شهیدی، ص 160 (با این تفاوت که در ط. شهیدی به جای «سُتُور»، «سَوَاتِر» آمده)؛ یعنی: «چيست آنچه از آفرینش تو می بینیم و از قدرتت شگفتی می نمایم، و بدان بزرگی قدرتت را می ستاییم! حالی که آنچه از آن بر ما پوشیده گردیده، و دیده های ما آن را ندیده، و خردهای ما بدان نرسیده، و پرده های غیب میان ما و آن گستریده، بزرگتر است.» (همان، همان ص).

(6) بخشی است از نیایش سی و دوم صحیفه کامله سجّادیه (ط. فیض الإسلام، ص 217 و 218)؛ یعنی: «سلطنت تو چنان غالب است که حدّ و مرزی برای آن به اول بودن و منتها و پایانی برای آن به آخر بودن نمی باشد؛ و پادشاهی تو چنان بلندپایه است که همه چیز پیش از رسیدن به پایان آن فرومانده؛ و منتهای وصف و کسندگان به پائین ترین مرتبه ای از رفعت و بزرگواری که به خود اختصاص داده ای نمی رسد؛ اوصاف درباره تو گمراه شده، و صفتها نزد تو از هم گسیخته، و اندیشه های باریک در بزرگواریت سرگردان گشته اند.» (همان، همان ص).

(7) این دو بیت از سعدی است در دیباجه گلستان، و آنجا چنین ضبط شده:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

(کلیات سعدی، ط. مصفا، ص 2).

(8) قرآن کریم: س 16، ی 12.

(9) مِعْجَر: روسری، چارقد.

(10) بنا بر گزارش مُحَبّی در خلاصة الأثر و نفحة الریحانة این آیات از مصطفی بن عبدالمک (عثمان) البابی الحلبی است (إفاضه دوست ارجمند، استاد مجید هادیزاده).

11) نهج البلاغه، خطبه 186؛ ط. شهیدی، ص 200؛ یعنی: «به آفریده ها، آفریننده، بر خردها آشکار گردید (و با دیدنی بودنشان مسلّم شد) که آفریننده را هرگز نتوان دید.» (همان، همان ص).

12) أصل: + و.

13) قرآن کریم: س 95، ی 4.

14) قرآن کریم: س 17، ی 70.

15) قرآن کریم: س 49، ی 13.

16) مهول - بر وزن کتوم - : هولناک، مخوف.

17) قرآن کریم: س 21، ی 107.

18) قرآن کریم: س 68، ی 4.

19) قرآن کریم: س 15، ی 72.

20) قرآن کریم: س 90، ی 1 و 2.

21) قرآن کریم: س 93، ی 3.

22) قرآن کریم: س 93، ی 5.

23) چنین است در اصل. بنا بر قاعده باید «عفا» نوشته شود؛ لیک این مسامحتی است که از قدیم بسیاری بزرگان معمول داشته اند و نسخه های خطّی متعدّد گواہ آن است.

24) مراد آیه 31 است.

25) منقول است که إمام سجّاد - سلامُ اللّٰه علیہ - خطاب به عمّه بزرگوارِ خود فرمود:

«... و أنت بحمدِ اللّٰه عالمَةٌ غیرُ معلّمة، فهمةٌ غیرُ مفهّمة...» (بحار الأنوار 45/164 به نقل از احتجاج طبرسی).

26) مراد همان دعای معروفِ أم داود - رَضِيَ اللّٰه عَنْهَا - ست (نگر: زادالمعاد، ط. اسلامیّه، ص 22).

27) بحار الأنوار 95/401؛ زادالمعاد، ص 27.

28) و 4. نگر: تفسیر نور الثقلین، 5/376 و 377 (گفتاوردهای مذکور از الفقیه و مجمع البیان).

30) قرآنِ کریم: س 66، ی 11.

31) قرآنِ کریم: س 66، ی 12.

ص: 131

32) قرآن کریم: س 3، ی 42 و 43.

33) عن المفضّل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله - عليه السلام - : أخبرني عن قول رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي فَاطِمَةَ أَنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ أ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟ فقال: ذلك لمريم كانت سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا، وَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.» (معاني الأخبار، تحقيق غفّاری، ص 107).

34) در أصل: مقاتل الطالبین.

35) در مقاتل (ط . نجف): زائد.

36) از مقاتل (ط . نجف) افزوده شد.

37) در أصل: با در.

38) نگر: مقاتل الطالبین (ط . نجف)، ص 31 و 32.

39) چُنین است در أصل. در الإرشاد مفید (1/355): عمر.

40) طَفٌّ» بر سرزمینهای مرتفع و مُشْرِفٌ به دریا و رودخانه إطلاق می گردد. سرزمین کربلا را چون ارتقاعی دارد و اِشْرَافِی بر چشمه سارانی چند و رود، «طَفٌّ» خوانده اند. در تعبیری چون «رُوزِ طَفٌّ» و «کشتگانِ طَفٌّ»، مراد از طف همان کربلاست.

نگر: معجم البلدان، 4/35 و 36؛ و: شهر حسین علیه السلام، ص 12؛ و: فرهنگ عاشورا، محدّثی، ص 295.

41) الإرشاد، 1/354 و 355.

42) این نام، در کثیری از منابع کهن با تشدید ضبط گردیده و در الإصابه ی ابن حَجَر تصریح شده که این نام به تشدید سین صحیح است (نگر: موسوعة الإمام علی بن أبي طالب علیه السلام فی الكتاب و السُّنَّة و التَّأْرِیخ، دارالحدیث، 1/116).

پس ترجیحاً «مُحَسِّن» می خوانیم، نه «مُحْسِن» که مشهور و زبانزد است.

43) الإرشاد، 1/355.

44) در این باره، نگر: سیره و سیمای امام حسین علیه السلام، علامه حُسینی جلالی، ص 29؛ و: عظمتِ حُسین بن علی علیهما السلام، زنجانی، صص 103 - 107.

45) درباره گزارش این سفر و سپس مدفون شدن در نزدیکی دِمَشْقِ جایی تأملاتی هست.*

46) در أصل، زیر صفحه پیشین - به عنوان رکابه - «بلی» کتابت شده، و در اینجا که آغاز صفحه چاپ سنگی است، «ولی».

47) آذِن: حاجب، پرده دار، دربان.

48) عبارتِ اخیر در شرح نهج البلاغه (ط . چهارمجلدی قدیم، 2/104) از این قرار است: «و لعلّك أن تظهرَ لنا من منقبتِه ما هو خفَى عِنا و ما لانحِبُّ أن نعلّمه منه» (یعنی: شاید تو با این کار منقبتی را از او که بر ما پوشیده است و آنچه را دوست نمی داریم از او بدانیم، آشکار گردانی)؛ و همین درست تر به نظر می رسد.

49) یعنی: گمان می کنم بردباری مردمان ام را بر من گستاخ کرده است؛ حال آنکه مرد بردبار نیز گاه باشد که جهل از خویش فرامیاید!

50) یعنی: ابنِ ابی الحدیدِ معتزلی، شارحِ نهج البلاغه.

51) شرح نهج البلاغه ی ابنِ ابی الحدید (افستِ ط . چهارمجلدی قدیم)، 2/104 و 105.

52) إعلام الوری، 1/396.

53) أبوالعرفان محمد بن علی صَبَّان (درگذشته به 1206 ه . ق.) که ماهر در معقول و منقول و نیز اهل طریقِ شاذلیّه بوده است، در قاهره زاده شده و در همین شهر وفات نموده. جُزِ إسعافِ الرّاعیین اش - که شرح حالِ خاندانِ وحیِ علیهم السّلام است و در متن بدانِ اشارت رفته - ، آثارِ متعدّد دارد؛ که از آن جمله است: حاشیة علی شرح الأشمونی علی الألفیة (در نحو) و الرّسالة الکبری (در بابِ بسمله) و حاشیة علی شرح الرّسالة العزديّة و الکافیة الشّافیة فی علَمی العروض و القافیة و إتحافِ أهل الإسلام بما يتعلّق بالمصطفى و أهل بيته الكرام. (نگر: الکنی و الألقاب، 2/410؛ و: الأعلام زِرکلی، 6/297).

54) إسعافِ الرّاعیین (در هامشِ نورالأبصار)، ص 218 و 219.

55) نورالأبصار (افستِ دارالفکر)، ص 201.

56) نگر: الإرشاد، 2/68 و 69.

ایستارِ عبدالله، پس از واقعه عاشورا نیز، در همین راستا در خورِ نگرش است؛ نگر: يوم الطّف، هادی التّجفّی، ص 152 و 153.

57) نگر: مقاتل الطّالبيّین (ط. نجف)، ص 65.

58) کذا فی الأصل! در مقاتل الطّالبيّین طبعِ نجفِ اشرف (ص 64 و 65) نیز چُنین است؛ لیک ضبطِ صحیح همانا «سلیمان بن قَتّه» است.

او سلیمان بن حبیبِ محاربی - ولأمندِ تیم بن مرّه - ، مشهور به ابنِ قَتّه، است، و قَتّه نامِ مامِ اوست. او را که در عدادِ تابعان است، از شاعرانِ ستایشگرِ اهلِ بیت - علیهم السّلام - قلم داده اند و از نخستین کسانی که از برای سالارِ شهیدان - علیه السّلام - سوکسُروده ای پرداخته. ابنِ قَتّه به سالِ 126 ه . ق. در دِمَشق دیده از جهان فروسته است.

نگر: معجم شعراءِ الحُسنین علیه السّلام، الهاللی، 3/500 - 502؛ و: 1/583 - 586؛ و: الطّلیعة، السّماوی، 1/385 و 386.

59) نگر: مقاتل الطّالبيّین (ط . نجف)، ص 64.

(60) نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 65.

(61) صواب، محمد بن علي بن شهر آشوب است، و البته این نحو فروانداختن واسطه غیر متعارف نیست.

(62) مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/115.

ص: 132

(63) مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام (ط. دارالأضواء)، 4/115.

(64) نگر: مقاتل الطّالبيين (ط. نجف)، ص 64.

(65) این مطلب با اندکی تفاوت در ضبط آمده است در: مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام (ط. دارالأضواء)، 4/115؛ نیز نگر: تاریخ امام حسین علیه السّلام، 4/117 - 120.

گمان می کنم مؤلف (ره) مطلب را از بحارالأنوار (45/34) برگرفته باشد. علامه مجلسی - قُدّس سرّه - هم از مقتلِ محمّد بن ابی طالب - موسوم به تسلیة المجالس - نقل فرموده است.

(66) در مناقب (ط. دارالأضواء): عبدالملك بن عمیر (و همین درست است).

(67) وُقّیة ریختی دیگر از واژه «أوقیة» است که هر چهل درهم را گویند. از برای آگاهی بیشتر نگر: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، 4/148.

(68) مرحوم مؤلف «درهم» را به «قران» ترجمه فرموده است.

(69) در اصل: پدرم. بنا بر سیاق کلام و با توجه به اصل روایت در مناقب اصلاح شد.

(70) یعنی کسی که بپندارد به سبب وصلت با یزید چیزی بر اهل بیت - علیهم السّلام - افزوده می شود، جاهل است، و کسی که دریابد این یزید است که در صورت وصلت با اهل بیت - علیهم السّلام - شرافتی می تواند یافت، عاقل است.

(71) عقیق در عربی يك نام عامّ جغرافیائی است و هر جای زمین را که شکافته باشد «عقیق» گویند. زین رو در سرزمینهای عرب، عقیق های متعدّد هست. در اینجا ظاهراً مراد عقیق مدینه است.

تفصیل را، نگر: معجم البلدان، 4/139؛ و: غریب الحدیث فی بحارالأنوار، 3/80.

(72) مدخول را مؤلف در ترجمه واژه «غَلّة» به کار برده که به معنای محصول و عایدی و درآمد خانه و زمین و ... است.

(73) مرحوم مؤلف «دینار» را به «أشرفی» ترجمه فرموده است.

(74) مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام (ط. دارالأضواء)، 4/44 و 45؛ و: بحارالأنوار، 44/207 و 208 ح 4 (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب - رضوان الله علیه -).

در بحارالأنوار (44/119 و 120) شبیه این روایت آمده است و در آنجا «إمام حسن - علیه السّلام -» است که سخن می گوید. مرحوم مجلسی مأخذ روایت مذکور را «بعض كتب المناقب القديمة» یاد فرموده است.

(75) أصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آية الله كمره ای، چ أسوه، 4/152 (باب خصال المؤمن، ح 2)؛ با این تفاوت که به جای «تعالی»، «عزّ و جَلّ» دارد.

76) الملهوف (ط. حَسُون)، ص 201 (در متن این طبع، بجای «ثكلتك» آمده: «هبلتك»).

77) دَق: سرزنش، مؤاخذه.

78) چنان که پیش از این نیز بیامد - این تعبیر، از امام سَدَّاد - صَدِّ لَمَوَاتِ اللّٰهِ علیه - در خطاب به عمّه بزرگوارش، منقول است (نگر: بحار الأنوار، 45/164).

79) نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 64.

80) این گفت و گو در الإرشاد مُفید (ره) (2/93) مسطور است، با این تفاوت که در متن الإرشاد، به جای «أختی»، «أُخِيَّةٌ» آمده، و در گفتاورد علامه مجلسی از إرشاد (بحار الأنوار، 45/2) هم، «أخته».

81) مرحومان مامقانی، صاحب تنقیح المقال، و سید نورالدین جزائری، صاحب کتاب خصائص زینبیه، و شیخ جعفر نقدی، صاحب کتاب زینب الكبرى علیها السلام، نیز از قائلان به عصمت آن بانوی بزرگوار اند.

نگر: خصائص زینبیه، ط. باقری بیدهندی، ص 72؛ و: زینب الكبرى علیها السلام بنت الإمام أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام، التقدی، ط. المكتبة الحیدریّة، ص 59.

82) در أصل به سبب ریختگی این کلمه بروشنی خوانده نمی شود.

83) علی رَغْمِ تَفَحُّصِ در البیان و التَّبیینِ جاحظ، گفتاورد مؤلف (ره) یافته نشد. شاید آن مرحوم از نسخه خطی یا چاپی نقل کرده که با نسخه مورد مراجعه ما تفاوت داشته است؛ بلکه احتمال بنیروتر آن است که مأخوذ مؤلف، از بُن، نورالأبصار شد بَلَنجی بوده باشد؛ چه، شِبْلَنجی در نورالأبصار همین مطلب را از البیان و التَّبیینِ جاحظ نقل کرده.

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی - رضوانُ اللّٰه علیهِ - نیز در سفینة البحار (ط. آستان قدس، 2/472) به روایت شِبْلَنجی از البیان و التَّبیینِ توجّه داده بوده است.*

84) نامِ راویِ خطبه، در منابع، و نسخِ گونه گونِ آنها، به صُورِ مختلفی ضبط گردیده است که احتمالاً مآلِ جملگی به يك ضبط باشد:

بشیر بن خزیم، شبیر بن خزیم، بشیر بن خزیم، حذلم بن ستیر، حذلم بن بشیر، جذیم بن بشیر، جذلم بن بشیر، حذلم بن کثیر، حذیم بن شریک، بشر بن حریم، خزیمه، حُذیم، بشر بن خزیم، حذام بن مستیر.

(نگر: الملهوف - ط. حَسُون - ، ص 192؛ و: الأمالی ی طوسی، ص 152؛ و: لواعج الأشجان - ط. دارالأمیر - ، ص 152؛ و: ترجمه کتاب نَفْسِ المَهْموم، شَعْرانی، ط. هجرت، ص 351؛ و: عبرات المصطفین، 2/227، و: الدّر التّظیم، ص 559).

طابعانِ أَمالیِ ی طوسی (ره) در هامش پس از اشاره به پاره ای از صُورِ اختلافی و یادکردِ ضبطِ نورالأبصار - یعنی «خزیمه الأسدی» که در متن ما نیز هست - ، همین ضبط را ترجیح داده اند (نگر: الأمالی، ص 152).

85) و) از نورالأبصار (افستِ دارالفکر) افزوده شد.

86) در نورالأبصار (افستِ دارالفکر): إنما.

87) و مدار حجّتکم» در نورالأبصار (افستِ دارالفکر) نیست.

88) در نورالأبصار (افستِ دارالفکر) غیر رمزی و به شیوه عامّه آمده است.

89) در نورالأبصار (افستِ دارالفکر): «أفحبتکم».

90) در أصل: اخری. بنا بر نورالأبصار و... ضبط شد.

91) در أصل بالای این کلمه يك «ظ» نوشته شده که احتمالاً مُخَفَّفِ «ظاهرًا» است. ضمناً ضبطِ أصل بیشتر به خاء خوانده می شود، تا خاء؛ ولی می توان احتمال داد سبقِ قلمِ کاتب یا... باشد. در نورالأبصار (افستِ دارالفکر): یحقره.

92) در نورالأبصار (افستِ دارالفکر): فوات.

93) نورالأبصار (افستِ دارالفکر)، ص 203.

94) نگر: أنهار (چ سنگی)، ص 50 و 51.

ص: 133

95) در آنهار (چ سنگی): «فضائل».

96) در آنهار (چ سنگی): «آن زبرا» - که آشکارا نادرست است.

ابن زبَعْرَا (/ ابن زبَعْرَى)، همانا ابوسعَد عبدالله بن زبَعْرَى بن قیس سَهْمِی قرشی (درگذشته در حدود سال 15 ه. ق.) است که در جاهلیت شاعر قریش بود و به هجرِ اسلام و مسلمانان زبان می گشود و کافران را بر ضدِ اهلِ اسلام تحریض می نمود. نیز همو بود که به اشارتِ ابوجهل پلیدی و خون بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که در نماز بود ریخت و با برخوردِ حضرتِ ابوطالب - علیه السلام - مواجه گردید. در روز فتحِ مکه به نجران گریخت. پسان تر آمده از پیامبر - صلی الله علیه و آله - پوزش خواست. پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز او را بخشود.

از آیاتِ پوزش خواهانه اوست:

إِنِّي لَمُعْتَذِرٌ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِي

أَسَدَيْتُ إِذْ أَنَا فِي الضَّلَالِ أَهِيمٌ

فَاغْفِرْ فِدَاءَ لَكَ وَالِدَائِ كِلَاهُمَا

زَلَلِي فَإِنَّكَ رَاحِمٌ مَرْحُومٌ

وَلَقَدْ شَهِدْتُ بِأَنَّ دِينَكَ صَادِقٌ

حَقٌّ وَأَنَّكَ فِي الْعِبَادِ جَسِيمٌ

بیتهای «لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شِهْدُوا... (الخ)» که یزید پلید هنگامی که رأسِ مقدسِ سالارِ شهیدان - علیه السلام - و اَسیرانِ اهلِ بیت - علیهم السلام - را نزد او آوردند برخوانده، از سروده های روزگارِ کُفْرِ ابنِ زبَعْرَى است که اندر پیکارِ اُحُد سروده بود.

نگر: الكُنى و الألقاب، 1/293 و 294؛ و: سفينة البحار (ط. آستانِ قدس)، 2/442 و 443 و 98؛ و: الأعلام زركلى، 4/87؛ و: نهضتِ إمامِ حُسين عليه السلام و قيامِ كربلا، زرگری نژاد، ص 242.

97) در آنهار (چ سنگی): «خواهد شود از ربقه اسلام مبرا»؛ و البته متن ما أحسن و أفصح و احتمالاً ثمره بازنگری خود مؤلف است.

98) در اصل: نفزودی. بنا بر آنهار اصلاح شد.

99) در آنهار (چ سنگی): گر یابد. ضبط متن ما روان تر و احتمالاً نتیجه بهسازیِ خود مؤلف (ره) است.

100) در این مقام، مؤلف (ره) تعبیری عربی گونه را در فارسی آورده است. در زبانِ عربی وقتی گفته شود که: وَرَدَ مَوْرِدَ كَذَا، یعنی به فلان مکان وارد شد و به فلان محلّ ورود درآمد.

101) تَوَانِي - بَرُوزِنِ تَبَاهِي - (در زبانِ عربی مصدرِ بابِ تفاعل، از «و ن ی»): سستی، کوتاهی، سستی کردن، کوتاهی نمودن.

102) بِلَامِثِلٍ: بیمانند، بیهمتا.

103) در بِحَارِ الْأَنْوَارِ (45/285): و السَّغَابِ.

104) نَگَرٍ: بِحَارِ الْأَنْوَارِ، 45/285 و 286.

105) با اندکی تفاوت در ضبط - و پاره ای مقاطع افزون تر - آمده است در: بِحَارِ الْأَنْوَارِ، 45/287 و 288.

106) هِيَ الَّتِي رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ عَنْهَا كَلَامَ فَاطِمَةَ - ص - فِي فَدَكٍ... (مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ، ط. نجف، ص 64).

107) نِيز سَنَجٍ: سَفِينَةِ الْبِحَارِ، ط. آستانِ قدس، 2/472.

108) در مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ، (ط. نجف): يَا حَبِيبَاهُ.

109) مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ (ط. نجف)، ص 84.

110) ظَاهِرًا إِرْجَاعِ مُؤَلَّفِ (رِه) بِه چَآپِ سَنَگِي دَارِالْسَّلَامِ اسْتِ كِه در اَخْتِيَارِ مَا نَبُود. از بَرَايِ اَيْنِ مَنقُولَاتِ در چَآپِ حُرُوفِي، نَگَرِ: دَارِالْسَّلَامِ، ط. شَرِكَةُ الْمَعَارِفِ الْإِسْلَامِيَّةِ، 2/156 و 157.

111) تِلَالٍ: جَمْعُ «تَلٍ» (تُودِه خَاكٍ وَرِيگِ، پُشْتِه).

112) در الْمَأَثِرِ وَالْآثَارِ دَرَبَارِه اُو مِي خَوَانِيْمِ:

«مَلَّافْتَحَعَلِي سُلْطَانِ آبَادِي - عَالِمِ عَامِلِ وَفَقِيهِ فَاضِلِ وَعَارِفِ كَامِلِ اسْتِ. مَرْدِمِ دَرِ عُلُوِّ دَرَجِهِ وَرِعِ وَتَقْوَى وَزَهْدِ بِه اُو مَثَلِ مِي زَنَنْد. أَصْلًا از عِرَاقِ اِيْرَانِ مِي بَاشْد، وَلي فَعَلًا دَرِ سَرْمَنِ رَأْيِ، مَلْتَزِمِ مَحْضَرِ سَركَارِ حُجَّةِ الْحَقِّ سَيِّدِ الطَّانِفِه، حَآجِ مِيْرَزَا مُحَمَّدِ حَسَنِ شِيْرَازِي - دَامَ ظِلُّهُ الْمَمْدُودِ - ، اسْتِ، وَ إِمَامَتِ جَمَاعَتِ رَا بَا وِي وَاگْذَارْدِه اَنْدِ.

أَكْبَرِ عِلْمَاءِ مَجَاوِرِيْنَ وَغِيْرِهِمْ - كِه خُودِ هَرِيكِ بَا چَنْدِيْنَ هَزَارِ مَعْتَقِدِ وَ مَرِيْدِ اسْتِ - ، نَسَبَتِ بِه آفَاخُونْدِ مَلَّافْتَحَعَلِي مَذْكُورِ دَرِ مَقَامِ خُلُوصِ وَ إِرَادَتِ هَسْتَنْدِ وَ از وِي بَعْضِي مَشَاهِدِه كِرَامَاتِ مَدْعَى مِي بَاشَنْدِ.

فَقِيهِ أَجَلِّ، حَآفِظِ عَصْرِ، حَآجِ مِيْرَزَا حَسِيْنِ نُوْرِي طَبْرَسِي، دَرِ دَارِالْسَّلَامِ وَ كَلِمِه طَيِّبِه از وِي بَكْرَاتِ نَامِ بُرْدِه وَ خُوِيشْتَنِ رَا نَسَبَتِ بَا وِي از مَعْتَقِدِيْنَ وَ مُرِيْدِيْنَ شَمْرْدِه، وَ كَفِي بَذَلِكِ حُجَّةً.» (چَهْلِ سَالِ تَارِيخِ اِيْرَانِ، 1/201).

دَرَبَارِه پَايْگَاهِ بَلَنْدِ عِلْمِي وَ دِيْنِي وَ تَقْوَانِي وِي، هَمْچُونِيْنَ نَگَرِ: عِلْمَايِ مَعَاصِرِ، وَاعْظِ خِيَابَانِي، ط. بَخْشَايِشِي، صص 471 - 474.

113) پَايَانِ كَفْتَاوَرْدِ از دَارِالْسَّلَامِ كِه نَشَانِي اَنْ از چَآپِ حُرُوفِي پِيَشْتَرِ بِيَاْمِدِ.

114) شَيْخِ مُؤْمِنِ بِنِ حَسَنِ مُؤْمِنِ شَيْبَانَجِي (1252 - پَسِ از 1308 ه. ق.)، از أَهْلِ شَيْبَانَجِهِ يِ مِصْرِ، از دَانَشِ آموخْتِگَانِ الْأَزْهَرِ اسْتِ. از

آثار او غیر نورالابصار، فتح المنان (در تفسیرِ غریب القرآن) و نیز مختصر الجبرتی نام بُردنی است. (نگر: الأعلام زِرکلی، 7/334).

گزارش نسبتاً مفصّلی از تحصیلاتِ وی در آغازِ نورالابصار (ص 3) آمده است.

115) عبدالرحمن بن حسن بن عمَرِ أَجْهَوری (درگذشته به سال 1198 ه. ق.)، فقیه مالکی مذهبِ اهلِ مصر است که مدرّس الأزهَر بوده؛ و زِرکلی از مشارق الأنوار فی آل البيت الأخیار به عنوانِ یکی از آثارِ مخطوطِ وی یاد کرده است. (نگر: الأعلام زِرکلی، 3/304).

116) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): الضراء.

117) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): ظالما.

118) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): ذماراهم.

119) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): دلیل.

120) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): جواری.

121) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): یوص.

122) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): + و.

123) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): طب.

124) در نورالابصار (افستِ دارالفکر): تغدو الملائكة.

125) در أصل: حجفته (بدون نقطه فاء). بنا بر نور الأبصار (افست دارالفکر) ضبط شد.

126) در نور الأبصار (افست دارالفکر): الأدباء.

127) در نور الأبصار (افست دارالفکر): كذلك.

128) سنج: نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص 203 و 204.

129) أبو محمد عبد الوهّاب بن أحمد بن علي حنّفي (از باب انتساب به محمد بن حنّفيّه - رضي الله عنه -) شَعْرَانِي (898 - 973 هـ . ق.)، از عالمان متصوّف بشمار است. وی در قلقشنده ی مصر زاده شد و در ساقية أبي شعره (از دیههای منوفیه) بالید. شَعْرَانِي (و نیز: شَعْرَاوِي) که بر او إطلاق می گردد، از باب انتساب به همین دیه است. وی در قاهره درگذشت. از آثار اوست: الأنوار القدسیّة فی معرفة آداب العبودیّة، البدر المنیر (در حدیث)، الکبریة الأحمر فی علوم الشّیخ الأكبر، لطائف المنن (که به عنوان منن کبری باز شناخته می شود)، لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار (که به عنوان طبقات کبری باز شناخته می شود)، مختصر تذکرة القرطبی، المیزان الکبری، الیواقیت و الجواهر فی عقائد الأكابر، کشف الرّان عن أسئلة الجانّ، کشف الغمّة عن جمیع الأئمّة.

گفته اند که وی، علی رغم خوض در فنّ حدیث و منقول، از جمود برخی محدثان دور بود و منشی فقیهانه و صوفیانه داشت. از نکوهش فیلسوفان نهی می کرد. در زاویه خویش ارشادگر سالکان بود و در کنار همان زاویه به خاک سپارده شد. شب آدینه را به صلوات بر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - زنده می داشت. برخلاف برخی متصوّفان به مطالعه کتب فقهی اهتمام فراوان می نمود، و از سخنان اوست: «دوروا مع الشّرع کیف کان، لامع الکشف، فإنّه قد یخطی ء» (یعنی: به هر روی همراه شریعت باشید، نه کشف عرفانی، که کشف عرفانی گاه خطا می کند).

وی از شاگردان شیوطی و قسطلانی و اشمونی و ... است، و در علوم باطن، سخت متأثر از علی خوّاص.

شعرانی که مردی عابد و زاهد بود، از زاد و رود محمد بن حنّفيّه - رضي الله عنه - بود؛ و از همین رو «حنّفي» خوانده می شد، گرچه در فقه مذهب شافعی داشت.

(نگر: الکنی و الألقاب، 2/363 و 364؛ و: شذرات الذّهّب، 8/372 - 374؛ و: الأعلام زركلی، 4/180 و 181).

130) سیّد علی خوّاص برلسلی، از عرفا و استاد شیخ عبد الوهّاب شَعْرَانِي است. از وقوف و سیطره معنوی و باطنی وی بسیار گفته اند. وی که در جمادی الآخره سال 939 هـ . ق. درگذشت، در قاهره به خاک سپارده شد. از مؤلّفات عبد الوهّاب شَعْرَانِي است، دُرر الغوّاص در گزارش فتاوی شیخ علی خوّاص. (نگر: شذرات الذّهّب، 8/233 و 234؛ و: الأعلام زركلی، 4/181).

131) نور الأبصار (افست دارالفکر)، ص 202.

132) در أصل: بیرس. بنا بر نور الأبصار إصلاح شد.

بیرس (رکن الدین، ملقب به «المملک الظاهر» / 625 - 676 هـ . ق.)، تُرکی قپچاقی از غلامان پادشاهان اُتوبی بود؛ از غلامی مرحله به مرحله صعود کرد تا به پادشاهی رسید و از 658 هـ . ق. فرمانروایی مصر و شام را به کف آورد. وی که از پادشاهان سلسله مماليك بشمار

است، مردی دلیر بود. چه با مغولان و چه با صلیبیانِ فرنگی کارزارهایِ بزرگ کرده است. هم آئینِ کشورداریِ او و هم ضرباتِ سهمگینی که بر مهاجمانِ صلیبی وارد آورد، آوازه وی را در تاریخ بلند ساخته. (نگر: الأعلام زركلی، 2/79؛ و: دایرةالمعارفِ فارسیِ مصاحب، 1/482).

133) نگر: نورالابصار (افستِ دارالفکر)، ص 203.

134) یعنی: بیمار، رنجور.

135) یعنی: ای روزگارا! چه بَد دوستی هستی! چه بسیار در بامدادان و شامگاهان، یار و نامدارِ کُشته، داشته ای!؛ و روزگار به جایگزین بسنده نمی کند؛ کار در این باره به دستِ خدایِ بزرگ است؛ و هر زنده ای راه مرا می پیماید.

یادآوری: پنداریِ مصرعِ پایانیِ این سُروده را خواجه شیراز بازآفرینی کرده، که گوید:

هر آن کسی که درین حلقه نیست زنده به عشق

برو نمرده به فتوایِ من نماز کنید

136) لُطْمه: سیلی، کشیده، ضربتی که بر رویِ زنند و در تعبیرِ قدما «طَبانچه» خوانده می شد.

137) در مقاتلِ الطَّالِبِیِّین (ط. نجف): أهل بیتاء.

138) در مقاتلِ الطَّالِبِیِّین (ط. نجف)، درودها با رمز (ص، ع) آمده. همچنین به جایِ «ثمال الماضین»، «ثمال الباقین» دارد که درست تر نیز به نظر می رسد.

139) یَغْمایِ جَنْدَقی، شهرتِ میرزا رحیم، متخلَّص به «یغما» (1196 - 1276 ه. ق.)، از ابناءِ قریه خور از توابعِ بیابانک بود که در دربارِ محمدشاهِ قاجار تقریبی یافت و از این رو به تهران آمد. علاوه بر انواعِ شعر و نثر - از جدّ و هزل -، در خوشنویسی و تیراندازی و سوارکاری مهارت داشت. او از بهترین غزلسرایانِ عصرِ قاجار بشمارست.

نگر: دایرةالمعارفِ فارسی (مصاحب)، ص 3361؛ و: دانشنامه شعرِ عاشورائی، ص 873.

140) با لَختی دیگر از همین سُروده یغما، مندرج است در: آنهاار (چ سنگی)، ص 84.

141) قَطَا: سنگ خوار، و آن طائری است کاکُلِ سیاه دارد» (خزینة الأمثال، ص 168).

142) این مثلی عربی است، و در موردِ کسی به کار می رود که بی آنکه خود بخواهد به کاری ناخوشآیند وادارندش (نگر: فرائداللال، 2/144).

143) اینجا پایانِ گفتاوردِ مؤلّف از مقاتلِ الطَّالِبِیِّین است؛ و البتّه اشعارِ یغما را در میانه اضافه کرد.

از برای عبارتِ مقاتل، نگر: مقاتل الطالبيين (ط. نجف)، ص 82 و 83.

144) یعنی: دلسوزیِ تسلیم دهندگان و همدردی کنندگان سوزشی در دل پدید می آرد، که به شادکامی دشمنان در گرفتاری آدمی، می ماند.

این بیت با اندکی تفاوت در ضبط، آمده است در: الکشکول بهاء الدین محمد العاملی، ط. أعلمی، 1/99.

145) ظاهراً این بیت ناظر به گزارشی است که میان برخی مصیبت خوانان زبانزد بوده و البته از جهت صحت و اصالت مورد مناقشه و انتقاد جدی بعضی ناقدان واقع گردیده است.

درباره آن گزارش، نگر: لؤلؤ و مرجان، ط. فیضی، ص 207 و 208؛ و: تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین (علیه السلام)، صحتی، ص 189 و 190.

146) مانا: گویا، شاید.

147) خون باریدن آسمان در پی شهادت سیدالشهداء - علیه السلام -، از اخبار بسیار مشهوری است که از قدیمترین روزگاران در متون سنی و شیعی آمده است. از برای ملاحظه پاره ای از نصوص این گزارشها، نگر: تاریخ امام حسین علیه السلام، تدوین سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، 4/756 - 793.

در بعضی گزارشها از بارش خاکستر نیز سخن رفته است.

ابن شهر آشوب - رضی الله عنه - در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام آورده است: «وفی حدیث میثم التمار: و تمطر السماء دماً و رماداً.» (ط. دارالأضواء، 4/62).

و حدیث میثم تمار - رضی الله عنه و أراضاه - که مورد اشارت اوست، آنست که شیخ صدوق - رَوَّحَ اللهُ رَوْحَهُ العزیز - مجلس بیست و هفتم از امالی اش را بدان افتتاح فرموده و عین عبارت گفتاورد این شهر آشوب در آن آمده (نگر: امالی ی صدوق، ط. کمره ای، ص 127).

148) سارا: خالص، بی آمیختگی.

149) این سروده را مؤلف در آنها (چ سنگی، ص 49 و 50) هم آورده است.

150) این شعر - با يك بيت افزون - در آنها (چ سنگی، ص 57) آمده است.

151) عبدالجواد متخلص به «جودی» (در گذشته به سال 1302 ه. ق.)، از سراینندگان شیفته اهل بیت - علیهم السلام - بود که سروده هائی غالباً در خور فهم همگان در موضوعات ولائی، خاصه واقعه کربلا، به یادگار نهاده است. وی که - گفته اند: - از راه قنّادی روزگار می گذرانید، در آستان قدس رضوی، در نزدیکی مزار شیخ بهائی، به خاک سپارده شده است. جودی از مردم عنبران بود که دیهی است از ناحیه طرّقه.

نگر: دانشنامه شعر عاشورائی، ص 936.

152) در آنهار (چ سنگی، ص 55) آمده است، با این دو بیت افزون تر:

باش که دیدارِ آخرینِ تو بینم

و عده دیدارِ چون دهی به قیامت

یک دلِ خونین و بارِ اینهمه ماتم

گر نه تحمل کند، نه جای ملامت!

153) حاج سلیمان کاشانی معروف به «صبحی بیدگلی» (در گذشته به سال 1207 ه. ق.) از شاعرانِ مهمّ سبکِ بازگشت است و استاد فتحعلی خان صبا.

زندگانی وی از راهِ زراعت می گذشت و غالبِ روزگارِ خویش را در قریه بیدگل کاشان سپری کرد. سرانجام نیز همانجا به خاک رفت. صباحی با امرایِ زندیه و - سپس - قاجاریّه مربوط بود.

نگر: دانشنامه شعرِ عاشورائی، ص 843.

154) اشاره سَراینده به وعده فرمانروائی ری است که به عُمَر بن سعد داده بودند تا راضی شود به جنگِ امام حسین - علیه السّلام - رود.

155) مُراد «بَنَاتِ النَّعْشِ» است که نامِ مجموعه ای است از ستارگان.

ایهامی که سَراینده در کار آورده است، بر دیده و ران پوشیده نیست.

ص: 135

156) در آنهار (چ سنگی، ص 79) آمده است، با این بیت‌های افزون تر:

آمد به سویِ مقتل و بر هرکه می گذشت

می شست ز آبِ دیده غبار از عذارِ وی

بنهاد رو به رویِ برادر که: یا آخا!

در برکشید تنگ پسر را که: یا بُنی!

غمگین مباش کامدمت اینک از قفا

دل شاد دار می رسمت این زمان ز پی

157) میرزا نورالله عمّان سامانی (1258 - 1322 ه. ق.)، سراینده عرفانگرای روزگار قاجار، از اهل «سامان» - در نزدیکی اصفهان و از توابع چهارمحال و بختیاری - است.

منظومه عرفانی او در بابِ حادثه کربلا، موسوم به گنجینه‌الأسرار، - که بارها طبع گردیده -، نام او را بلندآوازه ساخته است.

نگر: دانشنامه شعر عاشورائی، ص 1004.

158) مَهْلًا مَهْلًا «یعنی: درنگ کن، درنگ کن».

159) یعنی قامتِ مبارک را - در حالی که سوار بود - خمانید تا سرش به صورتِ خواهر رسد.

160) این آیات با اندکی تفاوت در ضبط آمده است در: گنجینه‌الأسرار، ط. افراسیابی، صص 76 - 80 (در واقع مؤلف انتخابی از این بخش منظومه عمّان سامان داده است).

161) از گنجینه‌الأسرار (گنجینه‌الأسرار) طبع افراسیابی افزوده شد.

162) در اصل: ما. بنا بر گنجینه‌الأسرار (گنجینه‌الأسرار) طبع افراسیابی اصلاح شد.

163) در اصل: اینراهر. بنا بر گنجینه‌الأسرار (گنجینه‌الأسرار) طبع افراسیابی اصلاح گردید.

164) گنجینه‌الأسرار، ط. افراسیابی، ص 80 و 81.

165) لَوَاعِجُ الْأَشْجَانِ، ط. دارالأمیر، ص 143.

166) شادروان سیدمصالح الدین مهدوی - طابَ ثَرَاه - در تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان (چاپ کتابفروشی تقفیی اصفهان، 1348 ه. ش.، ص 547 و 548، ش 1049) می نویسد: «آقا میرزا یحیی مدرّس بیدآبادی، معروف به کاشی پز، فرزند محمّد اسماعیل

از اُحفاد ملامحمدباقر محقق سبزواری، عالم فاضل ادیب شاعر متخلص به «یحیی»، در حدود سال 1254 متولد گردیده و در اصفهان و نجف از محضر عدّه ای کثیر از فحول علما همچون شیخ انصاری و حاج شیخ محمدباقر مسجدشاهی و آقا شیخ محمدباقر همدانی و آقا میرزاحمدباقر و آقامیرزا محمدهاشم چهارسوقی و آخوند ملامحمد کاشانی مستفیض گشته و علوم غریبه را از ملاهادی سدهی که استاد این فن بوده و عدّه ای از آن آموخته اند، فرا گرفته. سپس سالها در خانه خود، جنب مسجد سیّد، حوزه درس گسترده. عمده تخصص او در ادبیات بوده. به عربی و فارسی شعر می گفته و بخصوص مراثی او مورد توجه مدّاحان و مرثیه سرایان بوده؛ هر روز به منزل او آمده و در دفاتر و بیاضهای خود آن را ثبت می نمودند و پس از حفظ کردن در مجالس روضه و ذکر، آن را می خوانده؛ و تقریباً چندین سال مرثیه خوانی در اصفهان منحصر به اشعار او بود. از آثارش، 1. دیوان اشعارش قریب شش هزار بیت، 2. مرآة المصنّف در شرح حال حاج میرزاحمدرضا کلباسی به طبع رسیده است. قریب نود و پنج سال عمر نموده. سرانجام در شب چهارشنبه 5 ذی قعدة الحرام سال 1349 وفات یافته در صحن تکیه میرزا رفیعا مدفون گردید که اکنون آن را تسطیح نموده [اند]...».

167) کذا فی الأصل. «چه» در این شعر بدل «چو» نوشته شده؛ و چنین کاربردی در متون عصر صفویّه تا همین اواخر گهگاه دیده می شود.

168) نگر: بحار الأنوار، 98/317 - که از مزار شیخ مفید (ره) نقل می فرماید.

169) بحار الأنوار، 98/328*.

170) بحار الأنوار، 98/322. همچنين، نگر: همزه نور، طالقانی، 2/144 و 145.

171) مناقب آل ابی طالب عليهم السلام (ط. دارالأضواء)، 4/344 (با ضبط «تقصّضت» به جای «تغصّضت»).

این سروده مقایسه شود با: المنتخب طریحی، ص 83.

172) [«سفینه» از ولامندان (/ موالی) رسول خدا - صلّی الله علیه و آله - بوده است. تفصیل را، نگر: سلمان محمّدی أبو عبداللّه پارسی، ص 36.

173) أصول کافی، با ترجمه و شرح مرحوم آیه الله کمره ای، چ أسوه، 3/342 و 344 (باب مؤلّد الحسین بن علیّ علیهما السلام، ح پس از *.(7)

174) نگر: الملهوف، ط. حسون، ص 180.

175) سنج: زینب الکبری علیها السلام، التقدی، ص 102؛ و: السیّدة زینب رائدة الجهاد فی الإسلام، القرشی، ص 274.

176) در ملهوف: + بالعراء.

177) در ملهوف: + واثکلاه.

178) در ملهوف: + و إلى فاطمة الزهراء.

(179) در ملهوف: + سيدالشهداء.

(180) در ملهوف: + و.

(181) در ملهوف: تسفی.

(182) در ملهوف: ریح الصباء.

(183) در ملهوف: وا حزناه.

(184) در ملهوف: واكرباه عليك يا ابا عبدالله.

(185) در ملهوف: + صلّى الله عليه و آله.

(186) در ملهوف: يا أصحاب محمد.

(187) در ملهوف: وامحمداه.

ص: 136

188) در أصل: تسقی. بنا بر ملهوف إصلاح گردید.

189) در ملهوف: ریح الصباء.

190) در ملهوف: محزوز.

191) در ملهوف: الرداء.

192) در ملهوف: + أضحی.

193) در ملهوف، «هو» نیامده است.

194) در ملهوف: الفداء.

195) در ملهوف: یقطر شیبه (بجای «شیبه تقطر»).

196) دو فقره (/ جمله) ی اخیر در ملهوف مؤخر و مقدم آمده است.

197) نگر: الملهوف (ط. حسون)، ص 180 و 181.

198) نگر: الملهوف (ط. حسون)، ص 181.

199) این عبارت را کمال الدین محمد بن طلحه ی شافعی در مطالب السؤل (ط. ماجد بن أحمد العطیة، 2/79) آورده است و اربلی در کشف الغمه (ط. اسلامیة، 2/232) از مطالب السؤل نقل کرده.

در متن مطالب یك «فی» پس از «بسیفه» آمده که در گفتاورد اربلی نیست و گفتاورد اربلی مطابق متن ماست.

200) الملهوف (ط. حسون)، ص 176.

201) در أصل: مولع. بنا بر بحار الأنوار إصلاح گردید.

202) بحار الأنوار، 98/322.

در باب ضبط نصّ این فقره، و پاره ای ضبطهای دگرسان، نگر: همزه نور، طالقانی، 3/151 - 154.

203) منتخباتی است از بندهای هشتم و نهم و دهم ترکیب بند مشهور محتشم (چاپ شده در: دیوان محتشم، ط. گرکانی، ص 283 و 284؛ با تفاوت در ضبط نص).

204) در أصل: نشورا.

205) در آنهار (چ سنگی، ص 54 و 55) - بدون تصریح به نام قائل، و با این سرنویس که: «بعضی از اهل عصر گوید» - آمده است، با این بیت افزون:

بر سرِ نسرین و گُل از دیده ابر بهار

دیده اهل حرم بر تشنگان افزون گریست

206) سَمَكُ» به معنای «ماهی» است، و مَجَازًا بر اعماقِ زمین نیز اطلاق می شود، زیرا در باورِ کثیری از قدما زمین بر شاخِ گاوی بود و آن گاو بر پشتِ ماهی قرار داشت؛ پس، ماهی بغایت در فرودستِ زمین بود.

«سَمَكُ»، دو ستاره است در صورتِ فلکی سنبله و عَوَا، و مَجَازًا بر آسمان اطلاق می گردد.

207) شهید در معرکه، در فقهِ اسلامی حاجت به غُسل ندارد. این حکم در حقّ شهیدانِ عادی جاری است، تا چه رسد به پیشوایِ شهیدان و سَدِ رَوَرِ سُرُخِ رَویانِ حضرتِ دوست، مولایِ ما حُسَین - صلواتُ اللّهِ و سلامُهُ عَلَیْهِ، و رَزَقْنَا اللّهُ شَفَاعَتَهُ وَ ثَبَّتَ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ مَعَهُ. پس این که برخی مرثیّتِ گویان از بی غُسل افتادنِ پیکرِ آن سَدِ رَوَرِ سَدِ رَفَازِ سَخَنِ رانده اند، از سرِ سهو و بی دقتی است. (یادآوریِ اُستاذنا العَلامَة و شیخنا فی الإجازَة، آیه اللّهِ سیّد محمد رضا حُسَینی جلالی - اَدَامَ اللّهُ إِجْلَالَهُ -).

به سُروده پیرِ هُشیوارِ بلخ:

خون شهیدان را ز آبِ اُولی ترست

وین خطا از صد صوابِ اُولی ترست!

208) هر سه بیت در دیوانِ هُمایِ شیرازی (به کوششِ اُحمدِ کرمی، 2/1027 و 1028) هست - با این تفاوت که پیش از لفظِ «کودکان» یک «و» اضافه دارد.

هُما را چکامه ای جداگانه در گزارشِ رنج و مصائبِ حضرتِ زینب - سلام اللّهِ علیها - هست. نگر: دیوانِ هُمایِ شیرازی، 2/1034 و 1035.

209) آمده است در آنهار (چ سنگی، ص 71). همچنین با ابیاتی دیگر در منتخب التّواریخ (ص 329) آمده.

210) بی گمان مُراد «چو» است؛ و این شیوه بعضی قَدما بود که به جایِ «چو»، «چه» می آوردند.

211) در اُصلِ بالایِ سطرِ یک «ظ» (= ظاهراً) نوشته شده.

212) در منتخب التّواریخ (ص 329) قائلِ این ابیاتِ جودیِ خُراسانی دانسته شده.

213) در منتخب التّواریخ: بر.

(214) این آیات را - جُز دو بیت از اواخر، و البتّه با آیاتی افزون بر آنچه در اینجا آمده - ، مؤلّف (ره) در آنهار (چ سنگی، ص 84 و 85) آورده است.

(215) در أصل: برون. بنا بر آنهار إصلاح شد.

(216) در آنهار (چ سنگی): گشته.

(217) در آنهار (چ سنگی): باضطراب.

(218) جمیع این آیات وصال - با تفاوت در ضبط - در منتخباتی که در منتخب التّواریخ آمده هست. نگر: منتخب التّواریخ، ص 326.

ص: 137

(219) نگر: الإرشاد، 2/114 - 117.

(220) نگر: الملهوف، ط. حَسُون، صص 200 - 202.

(221) كذا في الأصل.

(222) أبوسعید عمرو بن حُرَيْث بن عمرو بن عثمان بن عبد اللہ بن عمر بن مَخْزُوم المَخْزُومی، در کودکی، پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را درک نموده بود. وی - بنا بر قولِ راجح - دو سال پیش از هجرت زاده شده بود. وی که به سالِ هشتاد و پنج هجری بمرده است، هم از جانبِ زیاد بن ابیه و هم از جانبِ عُبَیدِ اللّٰه بن زیاد اِمَارَتِ کوفه داشت.

(نگر: سیرِ أعلام النبلاء، 2/2944 و 2945، ش 4321؛ و: الإصابة، 2/531؛ و: الأعلام زركلی، 5/76).

(223) قرآنِ کریم: س 39 ی 42.

(224) این فقیه فقید و اصولی سعید را - که باید به قاعده امروز، «آیه اللّٰه» (و اگر اصطلاحِ رایجِ عصرِ ما روا باشد، «آیه اللّٰه العظمی») خوانند - مؤلف (ره) در «نهر دوم» از کتابِ اَنهَارِ مَعْرِفَى کرده است و ما در اینجا به همان نوشته خودِ مرحومِ مؤلف بسنده می کنیم:

«میرزا محمّد هاشم چهارسوقی اصفهانی: چهارسوق یکی از محلاتِ اصفهان است. وی از بزرگانِ علمایِ اصفهان به شمار می رفت. متبّعی بی نظیر و فاضلی نحیر بود. در فقه بحری متلاطم می نمود. در رجال و حدیث یدِ بیضا می نمود. در علوم عربیّه ماهر بود. چند مُصَدِّق از حضرتش در يك مجلّد مطبوع گردیده مسّمی به مبانی الاصول شده. گاهی شعر هم می فرموده. منظومه در علمِ اصول گفته. مُصَدِّقِ موسوم به اصولِ آلِ رسول در استفاده ادلّه اصول از احادیثِ آلِ رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - دارد. این مُصَدِّق در شرف و رتبت حکمِ اِکسیر دارد. عمرِ شریفش از هشتاد بگذشت و در سفری که به عزمِ تشرّف به مکه معظّمه تا نجفِ اشرف برفت وفات نمود و در وادی السّلام مدفون گشت. رحلتش در سنه هزار و سیصد و هجده - 1318 - اتفاق افتاد. رَحِمَهُ اللهُ وَ اِيَّانَا بِرَحْمَتِهِ الْوَاسِعَةِ. آمین!» (اَنهَار، چ سنگی، ص 37 و 38).

درباره آن فقیه فقید، همچنین نگر: چهل سال تاریخ ایران (المآثر و الآثار)، 1/196 و 217، و 2/751؛ و: علمایِ معاصر، واعظِ خیابانی، به کوششِ بخشایشی، صص 121 - 124؛ و: مدارکِ نهجِ البلاغه، رضا استادی، صص 382 - 390؛ و: میراثِ حدیثِ شیعه، 13/459 - 467.

یادآوری: مؤلف در این متن «خونساری» گفته و در اَنهَارِ «چهارسوقی»، و البته مُنافاتی در میان نیست. چه این خاندانِ محترم که امروز اغلب شهرتِ «روضاتی» دارند، اصالتاً خوانساری اند ولی از دیرباز در محلّه «چهارسوی» (چهارسوق) در اصفهان ساکن بوده اند.

(225) نگر: الإرشاد، 2/121.

(226) از برایِ مقدّماتِ واقعه و متنِ خطبه، نگر: احتجاج (ط. بهرادرِ جعفری)، 2/116 - 123.

(227) در أصل: علیهم.

228) حَرَمٌ - در لغتِ عربی - به آنچه صاحبِ حرمت است و جمیع آنچه شخص به دفاع و حمایت از آن پرداخته پاسداشتش را بر خود لازم می‌شمرد، إطلاق می‌گردد.

در اینجا (/گزارشِ شیخِ طبرسی)، مُراد از «حَرَمٌ» امام - علیه السّلام - ، بستگان و وابستگانِ آن حضرت، مانند عمّه بزرگوارش، زینب - سلامُ الله علیها - ، است.

229) در أصل: لاهلّو.

230) در احتجاج (ط. جعفری): مثلاً.

231) أصل این آیات، همان آیاتِ کُفرآمیزِ ابنِ زبَعْرِی ست که در زمانِ کافر بودنش در جنگِ أُحُد گفته بود و اینک یزیدِ پلید - علیه اللّعة و العذاب - بدان تمثّل می‌کرد. نگر: الکنی و الألقاب، 1/293؛ و: سفینة البحار (ط. آستانِ قدس)، 2/442.

پوشیده نیست که یزید در شعرِ ابنِ زبَعْرِی تصرّف و اضافه نیز کرده و از جمله از وجودِ پلیدِ خودش هم طیّ آن سخن گفته است. نیز نگر: مُنتَهی الامال، ط. باقری بیدهدنی، ص 985 و 986، حاشیه مرحوم شیخ عبّاسِ قمی (ره).

232) در أصل: السّوی.

233) قرآنِ کریم: س 30 ی 10.

234) قرآنِ کریم: س 3 ی 178.

235) در أصل: تحذیرک. بنا بر احتجاج (ط. جعفری) ضبط شد.

236) در احتجاج (ط. جعفری): یُبْرُزْنَ.

237) و« در أصل نبود. از احتجاج (ط. جعفری) افزوده شد.

238) قرآنِ کریم: س 3 ی 169 و 170.

239) قرآنِ کریم: س 18 ی 50.

240) کذا فی الأصل. در احتجاج (ط. جعفری): الْمُؤَمَّلُ. از ترجمه برمی آید که مرحوم مؤلّف، تلقّی نظیر «المأل» از این کلمه داشته؛ واللّه أعلم.

241) مراد خطبه مشهورِ امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - است در پاسخِ شخصی به نامِ هَمّام که اوصافِ پرهیزگاران را از آن حضرت جو یا شده بود.

242) نظرِ مؤلّف (ره) بدین فقره از خطبه است که امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - در توصیفِ پرهیزگاران فرموده است: عَظَمَ الْخَالِقُ فِي

أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ (نهج البلاغه، خ 193؛ چ شهیدی، ص 225).

(243) قرآن کریم، س 23، ی 14.

(244) نگر: آنهار (چ سنگی)، صص 85 - 87.

(245) در آنهار (چ سنگی): چه.

(246) در آنهار (چ سنگی): حمائل.

(247) در آنهار (چ سنگی): دادار جهان، شاه شهان، خسرو گیتی [که از ضبط ما احسن و أجمل است].

(248) در آنهار (چ سنگی): شقائق.

(249) يرليغ» واژه ای مغولی است به معنای فرمان؛ و به ویژه در سده های هفتم و هشتم در فارسی به کار می رفته است.

ص: 138

(250) در آنهار (چ سنگی): مودت.

(251) در آنهار (چ سنگی): وصف.

(252) در أصل: زوز. بنا بر آنهار إصلاح شد.

(253) مدر: کلوخ.

(254) در آنهار (چ سنگی): ز اثر بر.

سراینده، را نظر به حدیثی بوده است که طی آن امیر مؤمنان علی - علیه السلام - اشارت فرموده که بابِ خَیْبَر را نه به قوتِ جسمانی، که به تأییدِ ربّانی و قوتی ملکوتی برگزیده است. نگر: سفینه البحار، ط. آستان قدس، 2/11؛ و: موسوعة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام فی الكتاب و السنّة و التّاریخ، دارالحدیث، 1/240 و 241؛ و: دُرّ ثمین شهرستانی، ص 111 و 428.

(255) در آنهار (چ سنگی): اثری.

(256) در آنهار (چ سنگی): خبری.

(257) آمودن: آراستن، زینت دادن.

(258) در آنهار (چ سنگی): همچه.

(259) از آغازین غزلِ بخشِ غزلیاتِ دیوانِ محتشم است (در: ط. مهرعلی گرکانی، ص 312).

(260) در دیوانِ محتشم: گمره - که آسانخوان تر است.

(261) در دیوانِ محتشم: بود.

(262) کذا فی الأصل؛ لیک این آیاتِ پنجگانه نه از سعدی، که از یک چکامه محتشم کاشانی است. نگر: دیوانِ محتشم، ط. مهرعلی گرکانی، ص 180 و 181.

(263) این دو بیت از گلستانِ سعدی است (نگر: کلیاتِ سعدی، ط. مصفا، ص 2)، و با اندکی تفاوت در ضبط در دیباجه أساور آمده بود.

(264) أمّ هانی، دخترِ حضرتِ ابوطالب - علیه السلام - است. بنا بر نقلی، معراجِ حضرتِ رسولِ اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از سرای او آغاز شد. نگر: التّبیان، شیخ الطّائفة الطّوسی، 6/446.

(265) چینشِ مصاریع در أصل به همین نحو است؛ لیک درست تر به نظر می رسد که هر چهار مصراع را یک بیت و هر بیت را واجدِ قافیه درونی قلم دهیم.

(266) از برای این چکامه، نگر: دیوانِ سنائی، به تصحیحِ مدرّسِ رضوی، صص 467 - 471.

267) در دیوان ط. مدرّس: بر رخ چون زر [و همین صحیح است].

268) دیوان ط. مدرّس: داری.

269) فی الأصل: چون. بنابر دیوان ط. مدرّس رضوی ضبط شد.

270) آیاتی که پس از این می آید، منتخبی است از چکامه ترجمه الشّوقِ او (چاپ شده در: کَلِّیَاتِ عُرْفی، ط. أنصاری، 2/119 - 146 - با تفاوت در ضبط) که در ستایشِ امیرِ مؤمنان - علیه السّلام - است.

271) در کَلِّیَاتِ عُرْفی (ط. أنصاری): ضیا.

272) در کَلِّیَاتِ عُرْفی: هست روی.

273) در أصل: پاروی. ضبط نص، بنا بر کَلِّیَاتِ عُرْفی است.

274) در کَلِّیَاتِ عُرْفی: رَه.

275) منتخباتی است از چکامه ای در نعتِ حضرتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِین - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - (چاپ شده در: کَلِّیَاتِ عُرْفی، ط. أنصاری، 2/155 - 161 - با تفاوت در ضبط).

276) این چکامه در کَلِّیَاتِ عُرْفی (ط. محمّد ولیّ الحق أنصاری) دیده نشد.

277) کذا فی الأصل. شاید: آذر.

278) کذا فی الأصل. از حیثِ لُغَوی «هَزَبْر» صحیح است و واژه ای است عربیّ الأصل.

279) کذا فی الأصل. احتمالاً «علیّ بوطالب» باید باشد (به اضافه بُنُوت).

280) احتمالاً اِشَارَتِ شاعر به قضیّه تجدیدِ عمارتِ کعبه است و نقشِ مهمِّ امامِ سَجَّاد - علیه السّلام - در آن. نگر: جهاد الإمام السّجّاد - علیه السّلام -، ص 115 و 116. شاید هم اِشَارَه به راه گشودنِ مردمان باشد در برابرِ امامِ سَجَّاد - علیه السّلام -، به سوی حَجْرِ الْأَسْوَد. نگر: همان، صص 214 - 216.

281) در أصل: منقبت.

282) کذا فی الأصل. شاید: روحِ قُدُس.

283) در أصل: حیال.

284) در أصل: از.

285) لَعْبُ» در زبانِ عربی به معنایِ «نادان، بی خِرَد، گول» است.

ص: 139

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

